

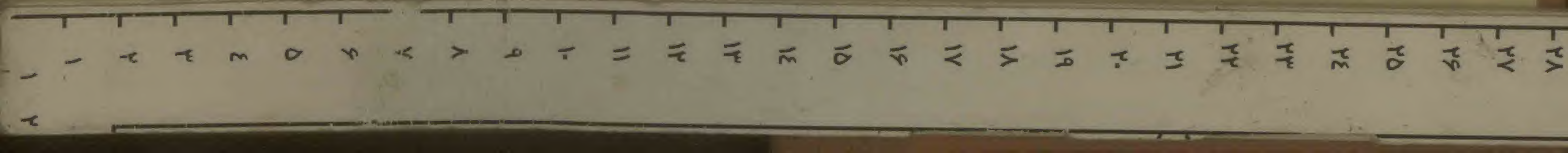




1  
1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50  
51  
52  
53  
54  
55  
56  
57  
58  
59  
60  
61  
62  
63  
64  
65  
66  
67  
68  
69  
70  
71  
72  
73  
74  
75  
76  
77  
78  
79  
80  
81  
82  
83  
84  
85  
86  
87  
88  
89  
90  
91  
92  
93  
94  
95  
96  
97  
98  
99  
100

97







۹۸۹۸  
۱۰  
۷۲۴

بر تله کا

چون آن سید محمد تقی بن فخر

حاج و المعتمدین حاجی رفیع تاجر خراسانی غریب طبع

و انتشار دلیوان بعد از آنکه محمدری بر مدراج و مراشه و اشعار نفی و آبدار است داشت  
و پنجاه است بعد از صرف اوقات بر تزیین این کتاب مستطاب کمی دست  
به انصاف زینت و زخات این بنده بهمد زرد و محض استیذان از کار گذاردن  
استان مبارک بندگان حضرت اقدس امجد ارفع بعد و الا و لیعهد کرد و در آن  
دست ولایت بکبری عریضه بر پیشگاه حضور مهر طوره و الا معروض داشته و شش خط  
بعد در عدم به خلد غیر تا دست پیچ سال با نطوع این کتاب شرف صد در یافت  
که بر او آن عین در صدر صفحه اول ثبت و درج میشود تا عسوم نبطیین و در این  
تبریز الا انقضاه مدت بر زور اقدام بطبع آن کنند  
که به سبب حقی مذ دارند





سوره سحر

بطوریکه استعدا کرد دست تا دست پنج سال کن  
حق چاپ کردن دیوان لعل را ندارد و شهر جلای آن

مویلی  
در مدح منقبت حضرت  
المولی علی بن ابی طالب  
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزار باره دلی دارم اندرین کشور	که بر یکیش بدست هزار سیمین بر
هزار باره دلم را هزار کاه تپتی است	که کشته وقت به پارکان لب شکر
ز ما بسیار نیان تازه و لبرای کنون	رسیده از ظرفی همچو ماه کرد و سحر
بگرد کوشه چشمش دو دوسته تیر انداز	بچین حلقه زلفش دو دوسته غار خنجر
کیده قامت خوش سیرت و ملک صورت	بیخ منظر و لب شکر و سمن پیکر
کر قه غنچه بدندان که این مرآت دانا	فکنده عقده بهوی که این مرآت کمر
بطرز نای خرامش چه شو نامد غم	بغیر نای نوازشش چه رمز با هم غم
سحر کمان چه سر زلف را کشد شانه	ز بوی سوی کند عالمی پر از غم

کنند ز عنبره همی عالمی پر از شکر	بیتی که کاه تبسم چو لب کشاید بار
که مر مرا بوس دل گرفتت سحر	کنون کر قه کر بیان من همی گوید
ولی چنان که بسوزد همیشه در خنجر	ولی چنان که بسوزد بخت چرخ
کسی بغیر از چشمش کنم شبید نظر	کسی به حلقه زلفش کنم اسیر کند
کسی به تیغ و دابر و کشم بجاک اندر	کسی به خنجر مرثکان کنم کر بیان چاک
اجرم کرده چو غار رخسار این کشور	منش بنابر همی کشم ای نثار من
کنون خبر نه ز دل دارم و نه از لبر	بر آنچه داشتم از عقل و دین و دل بر تو
که سوخته است در اتم مجنت حیدر	اگر بکار تو افتد مرا یکی جانست
در قبت باس بود شمس خاوری چو	چه حیدر یک ز نور جمال انوار او
بر آنچه هست بصف تمام زیر و زبر	چه حیدر یک بود جمله مدح و منقبتش
تمام خرمن هستی ز محمد و کاف	چه حیدر یک بسوزد ز برق صمصاش
وکی حق شد مردان امام جن بشو	ایمن دولت یزدان شاه میر عرب
نیک خشم و اسد صولت و غضب فر	بهر بر هیبت و ضرغام جنگ و شیر گار
نکوه کوه سپهر نه جهان جهان	داشت تاب یکی حمله اش بر زور و قار
نیز رسید بگرد قد دم او صرصر	رکاب زده بر پشت دلدل آن لیل



و راضی بنود فتح خندق و حنبر	و را بفضل بود قتل مرجب ه فر
حسام صخره شگافش نیامد و غلاف	بر در بند و روح عدو کشان شهر
چنان شدی دم تیغش ز خون نخلان	بیشکاف از آن قلب شکر کاف
بر دین سر که از برق تیغ جانور	بجسم خشم شدی آب جوشن منفر
هر کاشش غنیمت آلوده دید و زبرد	بد کرد بجای از نمر که فکند و پسر
ز صد هزار سکه بود قوه شیریش	هر آنچه گشت و گرفت از غده و غده
و گرنه از نگرشوی پدید آلتی	جانات و هر چه در او بود بود زیر و بر
چه حیدر یک ز ایجا و کل موجودات	بود وجودش منظور خالق اکبر
زهی مروج احکام احمد محشار	زهی مصور اشکال شرع پیغمبر
بلند قدر امیر که استمنا او	غذب فلک عرشا بود مظهر
شهنش که نند کمترین غلام درش	قدم ز تارک غبار بطارم اخضر
چگونه عرشش نکرد و کینه فرسش	کیک پای گذارد بدوش پیغمبر
هوالتی رجعتش سن شاره	لیر که و یضی لرتبه الا کبر
ولا بگو بتولای این چنین مولا	چه هم دارد و علی زینش محشر

شوخی که هست چشم بتان حلقه درش	وارم دلی بجلقه زلف معبرش
گویم اگر رو است بطلعت میفر	خوانم اگر بجا است بقامت صنوبرش
اشفت موم و به پیچید سر من	خواندم چو شک غنبر زلف منطرش
مرکانش تیر کفتم و دیدم بقتل من	هر دم اشاره میکند بروی خنجرش
دارد همی دوزخ کس تا بدو که در جهان	غیر از فو نگر می نبود کار دیگرش
ساقی بیار با ده یا قوت فام را	تا بر شمشیر بیا و لب لعل خنجرش
می از کف تو نوشتم و منت نمی کشم	ز آنچشم که مرد بجزرت سکندرش
با من شرب آن کند از دست تو	با مردگان هیچ و دم روح پرورش
بندرم اختیارت در خشنده ساقیا	هر قطره که شرب نمانی منقشش
زایم کند ز عقل همه فکر خام را	جاری بود چو روح جام جوارش
گیرم که این حدیث صحیحست زاهد را	انصاف ده چگونه توان کرد باورش
زیرا که از کرامت ساقی بود مرا	که می بلب کسی و لب بچو کورش
و غط و سماع و رود و غوغایانی و شر	صوم و صلوة زاهد و آله کبرش
ایا چگونه دار و در و زریست خنجر	آنکس که در دو عالم مولا است حیدر



آنچند که روز غدیر از وفا همی	نشان بر سر خلافت پیمبرش
آنچند که طبع که ایمان کوی او	باشد غنی ز سلطنت و تحت اویش
آن حیدر که در جلوات جمال و	نور خدا بود همه نور مظهرش
حق را جمال بودی اگر کفشی یقین	ایتمه تحت جمال منورش
وار و سرشت پاک و متعزز چار طبع	کز نور خویش داشته ایزد خورش
با حشمتی که داشت سلیمان کجارسد	اورایا قتی که شود چاکر درش
روز نبرد خیبرش از سه ستم تیغ و	جبریل درش روی زمین کرد پیش
خودش شور و سر که لافقی بود	لا سیف جوهر دم تیغ و پیکرش
والا می که داشته خلاق ذوالن	در قمت جتنم و جنت مجتزش
باشد کجا شفاعت ما را جمال و	کاینجر مهار و دوز عطا یای قهرش
ماش نخل مشکل دل اسم اعظم است	و روز بان نموده و خوانم مکرش
<p>کرمی خور و همیشه و خود شود دم</p> <p>علی مدیح اوست خوانند کافرش</p>	
ای جان و خیل در که عالم پناه باش	از چاکران حضرت آن بارگاه باش
اندر دو کون صاحب تخت و کلاه باش	ایدل غلام شاه جهان باش شاه

<p>پیوسته در حمایت لطف آگاهش</p>	
را به بکعبه جنت و حوراء طلب کند	عاشق همه محبت مولا طلب کند
کاتنی بکعبه که بکلیت طلب کند	مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
<p>خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش</p>	
ساقی مدام می خور و پیاله ریزد	مطرب بیابک چنگ کفی زن برقصند
غلبین مباحش ز آتش عینا که کشته تیز	چون احمد شفیع بود روز رستخیز
<p>کوا این تن بلاش من پرگناه باش</p>	
اتمان که به ولای علی دین پرورند	جان از جهان برون بهدیت غیرند
غافل راه صبح که روز محشرند	از غار جی هسته ز بسکچو میخیزند
<p>کوکوه تا بکوه منافق سپاه باش</p>	
اگر که مهر نام علی نقش خواهر است	کردش بدیده چو کحل الجواهر است
کو مظهر حق است یداته قادر است	اگر که دوستی علی نیت کافر است
<p>کوزا بد زمانه و کوشش راه باش</p>	
ای جان عاشقان بستی تو با علی	دارم بسینه محمدر ولای تو با علی
اوه از دیکه نیت فدای تو با علی	امروز زنده ام بولای تو با علی



فردا بروح پاک امان کواه باش از کثرت معاصی و از قلت جا هفتم خود کجا بروم نیت متجا ناکه بکوش ماتف غنیم زوایش قبر امام هشتم و سلطان دین خدا از جان بپوش بر در آن باگاه باش	
میخوام بیابم چسبم کلی ز شاخ از کوتاهی رسیدم از شکلی ز شاخ ناکه ترانه زوبه فغان لبی ز شاخ دست میزند که بچینی کلی ز شاخ باری بسای کلبن ایشان کیا باش	
علی تو رسم رفتن از راه پیش کن خود چاکری حضرت آناه پیش کن خود را بخت اور و آگاه پیش کن حافظ طریق بندگی شایسته کن و آنگاه در طریق چو مردان راه باش	
در وصف حضرت مستطاب اجل اکرم فخر عظمی قایم نظام خلعه کنون که کشور و شهر گرفت نظم و نظام کنون که مملکت آسوده گشت و ملک آباد کنون که همه عهد جاویدت بود ز جهت م جناب اجل امیر نظام ز اهتمام خلد و نیکو کار و می آلاکرام نبودستند از مسایل اسلام	

گذشت آنکه دمی چند بندگان خدا پی تقیه ستایش نمود بر حسنام گذشت عیدی کاغذ جو بود و دهم رسید دوری کان دور و دوریت نام گذشت آنکه باکراه سرسند و دارند بنا کسان دنی طبع ما جدن کرام گذشت آنکه تشخیص بود و دنی تیز وضع از شریف و خواص رخوم مجوی رسم بزرگی زهر عوام جوی بحکم آنکه بود العوام کاغذ نام رسید که مگر مشتری زحل شد و دور بعد گشت بتدل سخت ایام بزرگوار امیر از سطوت توهم پیک طبعان شد زرم و طایغان آرام حل صفت عقرب طبعیان زمان چو در حین تو دیدند صولت بهرام علم شدی بامارت ز امر شه چنانکه ز دست جدر کر آریق اسلام زمانه که بر ذات سرشت در آغاز ز بهر روز سیاهیکه داشت در خاتم جهان پیر ندیده است کامی چون تو کن دجنت جانت علی التو دام دوم تو که حکم حن و نند فیض و نظر تویی ادیب سخن پرور و کلیم کلام چو خواند خطه عدل ترا خطیب قدر ز دود و دست قضا ظلم راز و فتنم نراج وقت علیل است ایسج زمان بخر تو کس شوند علاج این ام شب چرا و بر روز آفتاب استی ز نور فضل و کیاست مقتضای مقام	
--	--



بریز خون سستیدگان چه روز و شب	بگیر خون سستیدگان چه صبح و چرم
شراب را نسزد مر ترا سزم کفن	سپیل در جسم و آفتاب اندر عمام
چه شکر گویت ای نیکوی و پاک شرت	چه وصف آرت ای نیکروی و نیکو نام
پی شرافت گیر و زه آفتاب سپهر	بر درایت حل تحت حله در هر عام
ولی چه کعبه شرف بخش خاص و عام	اگر سبانه موری نهی تو بخشی کام
زهی سعادت پیکر پیکی که ایوانش	رنمقدم تو شد امر و ز رشک دار سلام
زمین را بنی تو افخش را تا دارد	که افشار بزرگیت در میان انام
تو آفتابی و او ماه در مقابل تو	نه از مقابل که در دو بحسب خیم
تراست نهاده و من بنده را خلد و نداشت	ز بندگی تو اش صد هزار بنده غلام
تبارک آنکه از آن مجلس بهشت شرت	که طیب طره حور ایدش از آن شام
بسان نخت خلق خدا بجان مروز	فضای ساحت آن مشکبوس غایت نام
نشانه ز جنانست این خیام تصور	نمونه ز بهشت است این شرب و طعم
خدا بیکانها سگام عیش و وقت بخت	بعیش باید کوشید در چنین ایام
رو بود و بقایای وقت خوردن	که می مفرح روح است خاصه این ایام
یک رسانی با دام چشم و شکر لب	سجده می که شود نقل محبت با دام

کرت دوست که جانت هوی زیرد	شراب نخته بگیر ز کفی چو نقره خام
به شر و نظم مدار است تا که معنی لفظ	بیزم و رزم بجای تا که کلب و حمام
بیزم با داکلکت چه حکم تو جاری	بیزم با دایمغت چو روی تو بام
اگر چه بهره ورم از قرینچه ذاتی	ولی بدحت هر کس نمیکنم اقدام
دو چیز باعث این عرض چاره شود	نه چشم بر صده وارم نه دیده بر بام
یکی طاعت امر و جو و محترمی	یکی ستایش آن ذات واجب اکرام
<div> <div>کرایه چانه غنیمت قد قبول روا</div> <div>و آنه معنی حکیم خیرت م</div> </div>	
<div> <div>قصیده</div> <div>بحاریه</div> </div>	
سحر کمان که ز نقتد بر ایزد داور	نشست بر سر تخت حمل شه خاور
نظر بدایره دولت رسی کرد	ز جور بهمن و دی دید شسته زیر داور
سپاه نایبه را دید که ز قاطول دی	فرار کرده همه در شفاف کوه و کمر
ز چیر دستی سرمانانده در سرتن	معدرات چمن را غلامه و سمحر
کشته اند نقاب از رخ نباتات	ر بوده اند کلاه از سرنتاج شجر
دش سجالت نور سکان باغ خبوت	کشته آه ز دل کرم شد دل آذر



بنظم ملک رپی کجاست بهت خود	نقطة منقده رست در میان چو کر
بهار نام که سلطان فوج نایب	رسید ناکه با قزوین از در
که نخلبند طبیعت بهد کر پیوست	قوای نایب را کشت قوه افروثر
جنود او و بهشتی که منظر بودند	ز اجتماع طبعی شدند مستخر
بپای تخت بهاری که بود صحن چمن	لوامی جشن بر افراختند سحر
همه بخلعت نور و ز کرده آتش	بیز و خرمی را آستین و پیکر
بسی عروس ریا صین ز زیر پرده خاک	نموده چهره چو بونان رشقه چادر
نیم عیسی دم در میدوم بود	هوای سیح نفس شد بیوی جان پرور
بر نفع صورت کوئی که ناشناسوت	و مید روح نبات به توده انبر
سپهر چون خبر جشن نو بهار شنید	بهفت کسور خود داد از پنجگونه خبر
ز بهر نهفت آنگه بهفت خان سپهر	نجوم نقل فشانده نهاد قرص ستر
بن از تفرج نور و در ترغم و جسد	بنطق ناطقه رطب اللسان چو سوسن
زبان کشوده به توصیف و حمد حادین	محیط علم و ادب کان فضل وجود
جنا جو نشان میرزا جواد آقا	که جو کشته با سم شریف او مصدر
تو که که شرع سپین از تو در جهان مجرب	زهی مروج حکام شرع پیر

صیفر قدسک آن ز قدسیان آمد	بو شش زهر تو بهر باد و آسمان
عدالت تو چو خط معتدل هکلی	اگر تو از کائنات اندیش تا خنض در
بیز و این شریعت حکام کافی تو	چون ز نوات ساد است مادی و غیر
ز بهر آنکه جهانی شوند شیرین کام	به تنبیه که خاص تو در غیب اند
از سوی مصر بر آمدی بحباب مطهر	شکر فشانده بهر رگد ریحایی مطهر
میچ زین سخفم را که ابراهیمت تو	طلوع سیم فشانده بجای نفس و فکر
اگر ز نام تو حبه فی رسد بکوش	همی بیار و زرتا بهر صند محشر
سهر بن است که امروز روز بزل و سخا	مرتب چشم عطا زین جناب کرد و نظر
همیشه پیش علی مدیح حضرت توست	که بنیشتن جهان نعمتی از این شتر

بغزو جاه آسمی تو در جهان مینی	
هزار عید از این بهر و مبارکتر	
در مدح جناب حاجی میرزا جواد آقا مرحوم نورالهدی	
ای به کاخ فضل تو بر عیس حبیب	پس ایوانت بکیوان فرض بود
به طبع در خوان تو جام بلورین	نه فلک با کاخ تو نهج این کاب
در اعدا و قدرت چرخ عالی	نقطه صفر است بر خط مراتب



فهم تو در مشکلات فن حکمت	مر معانی راست مقاطعین جانب
مانند لوح صیبرت و حی خا	خانه زای میزت وحی کاتب
جو همه ذاتت مجر و انسانی	کو همه پاکت معرا از معایب
کو پیش علم تو چون کاه لاغر	ماه پیش روی تو چون صبح کاذب
ای ترا در کتب تعلیم و حکمت	صد هزاران بو علی فضل رتب
جان پاک را تویی فرخنده بیکل	روح ایسا را تویی زینده لبت
ای بخت کاه دعا عیسی ثانی	ویکت روز عطا کنر المواب
مجا پچار کاه نامد ح ذات	عالمی را چون فریضه مندر حب
خاتمه اندر عید میلاد پیمر	کش مدیح و تنیت باشد سب
مادی تن حسد و نذر شریعت	ناسخ احکام او یان و مذہب
مطر انوار قدسی کش بکری	کشت روح اقدس کویای میثاب
کاسه الکفر فی الاسلام مضر	حار سا لکدین عونانی الثواب
احمد محمود آنگه از نام پاش	غبط کرد و فلوب اندر قلوب
کاه با جبریل بر مسراج طالع	کاه با غریت اندر غار غایب
کاه سجان آتشی اسری عبده	ایزد اورا خواند که ماضی حساب

ناروشش جلد عاقل گشت باطل	مذہب آتش پرست و دین زہب
مسدیر اگر پیسبر ماند باقی	بر تو سپرد این زمان خلاق و آب
ز آنکه در فضل و کمال و زهد و تقوی	نیت مانند تو هرگز در جوانب
کترین فضیلت که فضل و اجتهاد است	تا چه مادی دعوی کند از ای صبا
مقصود ایل طریقت را تو مادی	سندک شریعت را تو نایب
حکم تو به حکام ترویج شرایع	میکنند با منکران کار عجایب
اگر تو نماند چه اجمام بیطه	از بیط خاک در جسمم کوکب
کار مهتر فتح اعلام شریعت	شغل قدرت جزم اعتناق و اب
قول تو بر جا بود بر مان قاطع	فضل تو همه جا بود بذل اگر عجب
رای تو تابنده تر از برق لایع	دست تو بارنده تر از من سب
با سخایب دست را دست کشته توم	ورنه این ریش کجا دارد سنجاب
کر بود لفظ جواد از جود شوق	تو جواد و که جود از تو است عجب
جود باشد جوهری اندر وجودت	با همه فضائل و اعمال موطب
فضل آن جوهر ز تو خود نیست بچگون	بسپو صورت از هیولای قوا
نزد او باب سحر نیکنی نیست	نسبت جود تو دادن با سخایب



تو همی بخدی همی بختی سواهب	تو همی بخدی همی بختی سواهب
ما بتا به تو خودانت عتاب	ما بتا به تو خودانت عتاب
ارسلانرا یا کرندی از ثالب	ارسلانرا یا کرندی از ثالب
وصف تو بقا نشد از این مطاب	وصف تو بقا نشد از این مطاب
تا همی ریزد و بیایغ و رایغ	تا همی ریزد و بیایغ و رایغ
با سپاه انجمن و خیل کواکب	با سپاه انجمن و خیل کواکب
کترین منصب ترا باد از منجاب	کترین منصب ترا باد از منجاب
آن سا عذاب و با تو این مصاب	آن سا عذاب و با تو این مصاب
آن کند با ختم تو است حادث	
کوشا طین را رسد از تیر شتاب	
در مدح خباب حاجی میرزا جواد قایم محمد نور الهدی	
بلند قدر اگر دون در استاز تو	بلند قدر اگر دون در استاز تو
که تو بزرگ جوان بختی او چو پیر کهن	که تو بزرگ جوان بختی او چو پیر کهن
صفیات دولت پاک تو داشت معدن	صفیات دولت پاک تو داشت معدن
بطیب خلق تو هر کس مدیون خست	بطیب خلق تو هر کس مدیون خست
بیا پای ایوان نشاند کنون را	بیا پای ایوان نشاند کنون را
همی بیاید پسری در بزرگان را	همی بیاید پسری در بزرگان را
اگر پیشه عطا بود و مسکن و کار	اگر پیشه عطا بود و مسکن و کار
چنان بود که کفی زیره بود کار	چنان بود که کفی زیره بود کار

چونام تو الفی در بیان خود مسرود	چونام تو الفی در بیان خود مسرود
حساب نام تو شد وفق چار و چه سوم	حساب نام تو شد وفق چار و چه سوم
سند سرکش طبعم غمان ربود از	سند سرکش طبعم غمان ربود از
یکی بشکوه در آید بطر کست تا خان	یکی بشکوه در آید بطر کست تا خان
نه من شکست از این دور و از کون دارم	نه من شکست از این دور و از کون دارم
ایده کا تا آخر تو اکتی کامسال	ایده کا تا آخر تو اکتی کامسال
چاکش تنک ما یکان ز خست قوت	چاکش تنک ما یکان ز خست قوت
تنی بنود کنون زنده از صیغره کسر	تنی بنود کنون زنده از صیغره کسر
ز بهر دانه جو تا دور و نهاد کرو	ز بهر دانه جو تا دور و نهاد کرو
بدستگاه من اکنون چونیک در نگری	بدستگاه من اکنون چونیک در نگری
و کر بکینه من شکل سیم شان پیش	و کر بکینه من شکل سیم شان پیش
ببین که به چو قست روشتن خطا من	ببین که به چو قست روشتن خطا من
نه زارم که اجیر نصرت موده سوم	نه زارم که اجیر نصرت موده سوم
و فیشم من از آن شاعران هر جا	و فیشم من از آن شاعران هر جا
ایده من بعطایای تست میدنم	ایده من بعطایای تست میدنم
چو دشت بیان کرد نام پاکان را	چو دشت بیان کرد نام پاکان را
چنانکه قول نوطیق است قول ایشان را	چنانکه قول نوطیق است قول ایشان را
بسرگشت روی کرم ساحت جولان را	بسرگشت روی کرم ساحت جولان را
بسرط که یکم ز نکست آن را	بسرط که یکم ز نکست آن را
که سگونا است از او حشمت یلما را	که سگونا است از او حشمت یلما را
چه جو بود بهر دور چرخ کرد از راه	چه جو بود بهر دور چرخ کرد از راه
که قوت قیمت یا قوت یافت مرجان را	که قوت قیمت یا قوت یافت مرجان را
نقشی از تودی لغسم فخران را	نقشی از تودی لغسم فخران را
به پیش سنبه خاز خرج میزان را	به پیش سنبه خاز خرج میزان را
و کر نه منی جز د قروستمدان را	و کر نه منی جز د قروستمدان را
چنانکه در دل بود نقش بیان را	چنانکه در دل بود نقش بیان را
که تیر کرد و کدورت درون شان را	که تیر کرد و کدورت درون شان را
نه قاریم که فروشم ثواب توان را	نه قاریم که فروشم ثواب توان را
که مدح و قدح کنم کا دین و که آنرا	که مدح و قدح کنم کا دین و که آنرا
ایده دار تو هرگز ندیده جسمان را	ایده دار تو هرگز ندیده جسمان را



شینه اید که اجر هزار کعبه دهند	بومنی که باز دول پریشان را
مطیع تو نشود و کوسود بی پروا	که کس بجایده آدم ندیده ز
ایضا در وصف آن مرحوم نورالکلیه	
علی القسبحا بفرمان ایزد اورد	که جرم نیر عظیم عیان شد ز خاورد
ز خط منطقه پیود کس ترین قوسی	بنقطه حمل از حوت بت رخت سفر
حل چو کشت منور ز نور نیر شمش	جهان پیر جانان فرا گرفت از سر
فرا رخت حمل رفت شاخه چو نان	که بر سر رخسارفت و قتی پهن بر
ایسر کشور ایسان خدیو ملک و جود	ایمن دولت یزدان امام حق و بشر
رخ الرسول و زوج البتول ابوالکلام	که ایوست واسطه فیض مومن و کافر
امام برحق و مطلق سستی حضرت حق	سرور نفس محبت در عقل بالا تر
خدا پرست و علی ناشناس میون	اگر چه دفتر توحید را کند از بر
بروز عید که در مسند رسول نشست	از آن همیشه بود روز عید جشن در
جهان چو پیکر و ذات علی چو قلب	بلی مؤثر کلیت قلب در پیکر
مسلم است که نور و زور و جش علی است	که در قلوب مولی بود که ده اثر

چنین کنند تجان بی تو تا را	که روز شادی شادند روز غم شاد
چنانکه حافظ و ماسوس شرع و حایمی	مجت کعبه خانواد و حیدر
جناب مجتهد العصر متقی جواد	سلسله احمدی زینل و کمر
توئی که شرع مبین از تو در جهان مجری	چنانکه دین نبی از کس ندیده
فصلت و ادب و علم و حلم و زهد و ورع	بد کمران چو عرض باشد و ترا جود
جواهر که در اعراض تست در یکدم	بیان علم الهی کند دو صد دفتر
میجی تو لیکن بسکلت احمد	مرز جی تو لیکن بزم حبیب جعفر
عبارتت چو عبارات بو علی کنون	اشارتت چو اشارات فلسفی مضمر
کنز چو قاضی امر تو سنی محرم	بخرخ زبیره نکر و دو در قرین شمر
زند چو شعله منع تو بانگ بر خمار	شراب آب شود شر فرو دلدار
چو مدح سازست از علم وجود میکرد	دل چو بحر و دمان چون صدف سخن گوید
من آبخلم سخن کس ترم بطور کلام	سخن چو تپش سنا است سینه ام چو شجر
ولی ز بهر دومان زیر بار و دومانم	فغان ز کردش این روز کار و دوان
کلام از همه بهتر نصیبم از همه کم	عیار یسم نذار و چرا کلام جو زر
پس از مر حبت ری ز بهر کیت	هسته که سر و دم شکر ف چون



صدای حسنت آید هنوزم اندر گوش	توای بنج پنج چرخ هنوزم اندر سر
مرا که خلعت و انعام و عده فرمود	از آن نوید بهر نحو صرف گشت نظر
خدا کو است که از لفظ و عده بزرگ	مکر و عده و فزوس و وعده کوش
کنونکه نایب پیمبری و من جان	بمدح کوفی تو گشتام بشهر
مهرین است که بر طبع تقاضای است	سخن خوشست رخسان عطا پیمبر
از آن تفوق معنی بود برایش	که جزشای تو اش نیست گفته دیگر
چو عید باد مبارک جمال میمنت	خدای عید شریف کند مبارک تر

دار ملت و دولت بر آستان تو باد

الا مدار کنند تا که قطب در محور

### ایضا در تعریف از حرم قدس سره

آمد چه نور خرق بود در کجا	در ملک ریسان چه کالسدر فی کجا
بهر چه رفته بود بندگان شیر	از روی قدر بود نه بار غبت و صفا
منظور شه چه بود ملاقات آنجناب	مقصود آنجناب چه دیدار پادشاه
کردن این دو شیر با هم قران بی	تا ایشان چه شد شرف دین مصطفی
سلطان چه کرد ماوی تعظیم و احترام	از وی چه دید سلطان در پیش پناه

از شه

از شه طلب نمود می می و و چرخ	آسایش رعیت و تدبیر اشقیقا
در مصر ری چه دید چو یوسف عزیز شد	با اهل وی چه کرد بسی برینش عطا
در بارگاه شه سراپا استاد فی	کرسی شست آری چو نعرش کبریا
از خدمتش چه ریزد بفضل و الکمال	از صحبتش چه خیزد لمجد و الاعلی
معنی مجال نیست سوال و جواب	کاینجا غنان طبع شد از چنگ من را
منت خدای که چو ماهی بر آید	روشن شد ز گوشت و نو تو دید
یعقوب وار و دیده منور مردمان	بیا شد از فروغ توای یوسفین
کشتی که آفتاب ز شرق طلوع کرد	از سمت شرق رو چو نهادی بین و لا
دیدند حاسدن تو آمانا که مقبلند	مستقبلین کوی تو گشتند تا کجا
کیرم که مسکران تو در عرصه زمین	باشند همچو اختر بنوه در سما
تو آفتاب وار ز شرق چو سر زدی	پنهان شد اختران همه در گوشه خفا
در هر دو حال ماضی و مستقبل جهان	در پیشگاه علم تو دار چرخ و چرخ
ماضی بود چو حالی استاده در حضور	مستقبلت چو ماضی استاده در قضا
این رتبه را بجهت بخشد با کسی	فضل خدایست ذلک یونیه من شا
شک نیست زانیکه تو کردی بوی	مراج بدولی نه چو مسراج مصطفی

و چرخ



ز اسباج که مصطفی را در شرع نایبی	او بر خدای رسید تو بر ساینه خدا
هر جا که شخص محترمی آید از سفر	خلفش بر رسم تنبیت آید تخته
ایمانه نوسفر چو مرا بخشید بنود	من هم بر رسم تنبیت آوردم این
در شاعری منم که مضامین شعر من	آرند در حضور تو خوانند بر ملا
انکس که در فنون فصاحت بلخ لی	او را رسد که طعنه زند بر لب و لسان
هر چند شکر شکر کنون کمتر از شیر	خود کیت آنکه فضل و هنر را دهد
دارم بیاد از کسی این مطلع ستین	حقا که زنده زید در شعر من صفا
معدوم شد مروت و منوخ شد عطا	ز سیر و دنام ماند چو عفت کبیا
ما دامت الکوکب ما قامت السماء	ما قامت الزواهر ما بقت الضمما
در سند شریعت غرا سباج خاص و عام	قول تو باد در بهر و رای تو رہنما

با سبطیان کلام تو چون گفته کلیم

با سبطیان عصای تو چون گام آرد

در تعریف حاجی رحیم علی خان کوید

بگردش آدر ساقی پیاله را در کف	بده شادی میلا و پادشاه بخت
بعیش باید کوشید با هزار سرور	پیاله باید نوشید با هزار شرف

چنین مبارک روزی نیافریده خدا	که از تولد شبر خدا که شرف
شیکه در حرم کبریاست نوکید	تبارک الله از اسباجه زاد پاک خلف
حرم خانه حق محترم ز ذات علیت	و کز نه در کل و سنگ اینهمه بنود شرف
بجبه ذات علی کشت عفت خانه	که لا مکان را خود نیست خانه صفت
زاوج عرش نازد جویض بر جبه	کسی که باز در دوشش رکب ز رفت
پسین در پنجاه و هشت روز در ضو	کین مدیحه او بهشت معنی مصحف
بیک اشارت که رفت و بیک نظاره	بروز فتح حصار و بر وزیر سیاح صف
و را بیک حرکت فتح قلعه کی بهر است	که در بر حرکاتش ز فتح نیست
بیان قوت بازوی حیدری ما را	ز قوت باید باین قوای مستصف
یکه قدر جلالتش خدا کند ضعیف	شای صد چون اسباج بیج لایصف
محیط عالم لا موت و ملک ناسوت	که خود جواهر ذرات راست بمحوصد
مخالفانش را کوشه تفرسکن	موا هانش را غرور جهان قوت
حصار بیان اللسان لای شرح	صفاته بلبان لیسبان لای صوف
بذات او نتوانخت وصف که از این	که پیش اوست همه سپهر حلقه در کف
نظر بانس شوان صبح مدی کشف	که هر چه سعی کنی ناقص آید و جوف



بلند مرتبه شایسته روز تو لیدس	فرود اهل جهان شرف بروی
بویژه خواجہ من کا ندین بشتی فقر	نشسته خرم و خندان بلند رف
بخشن صدر جلال رحیمی خاں	چار بنیان در یادست و در کف
الا تو آنکه بدرگاه بذل تو حاتم	کف سوال کسوده ز صد هزار طرف
ز موج خیرنی جودت جواهر اندر آب	ز گرم دستی بذلت معادن اکبر
بفر و جاہ سلیمان وقت خوشبختی	که است رای شریف زمانه را
بلند قدر در محل تقش تو	هزار زهره بر آشکری نواز دود
بستگاه تو امر و تنبیت گوید	هر آنکه چون تو تو لاکند شایخ
یکی منم که مرا پر خواند و علی از آنکه	بر لای طبعم که بود خوش
با وج سعد در حشده باد طهر	که فقه روی مبادا ز کرد با کف
خدا بکام ناسر ویده خود دانت	خدا نک چرخ جاپشیه را مباد

بهاره نسل بداندیش سر و دولت تو

مداس مرک در کشته با و همچو علف

در مدح میرزا حسین قافری زنجاب محبت علی احمد

سحر که شاه جم نشان نهاد بر سر نهاد شد برخت نشان بخت چرخ خضر

بجاء غوغا و فرودشان برین دین و دیوار	ببارگاه کاشان نشست شاه خاور
بلا چوری موشان زمانه شد منورا	
بر بخت بدیده بدره زر زویش نظری	بذره برفشاندر زویره پشتری
بحشم کیمیا اثر نمود یک نظری	زمانه گشت سببر باب رکن زدی
سکفت چرخ جود بر چو زنا بآس	
کشد کف را دمان بر جود تا کران کشت	بر بخت کج شایگان بر دوزر جهان کشت
بحکم زور ز جهان بی میتوان کشت	ز جود خود بخود مکان و ز کشت
که شد از آنکه و را مقدر منظر	
من آن زمان که دیدم زمانه بت طرح	ز جود خود پریدا چو طایرین تیزرو
بصد شرف دویدم برخش خود زدم	بریران کشیدم من آن سمنه تیزرو
چه تنند دو که از پی این برید صرصر	
سمنه کی کشیدم مرال رو کوزن	جواد کی بخیب جد سیاه یال و زرم
چه پر دل و چه کسب چه چنگ و چه شیرخ	بگاه پوید کی پردا پرنده ریش و
ز کوه و دودره میجد بلا چو برق آوزا	
بیر باغ و خنتی ز کله خن شد	ز قله راه ساعتی در آن بهشت و شدم



نکرده طی سالی بابت چمن شدم ز خویش رفته بده بیوی سترن

پیش کشته نوبتی چو زلف سنبلی ترا

الا زیرش مطر ز جنبش هوا می بنجوشن در آیدم کشته دیده ماهی

نظاره نمودی بسرو شاخا می زهر کنار دیدی کشفه لاله ماهی

ز هر طرف شنیدی شیم شک و غمرا

شاخ سرو و یا سمن هله ز کان بنا که بخت ساقی چمن پیاله ناله ماهی

بدور سنبلی و سمن ز برک سبزه ناله بیز شاخ سترن کان بخت پیاله ماهی

ترانه نامی ز بروم نکرده شور و کرا

بطرف جویبار ما کشته فرشتش بخدمت از کنار ما غلام روی پیش

نشسته با وقار ما صاحبان درو چه سگبوعقار ما چه ساقیان حورو

کشیده یکبار ما شراب ناب اسرا

بهر طرف که میروی مفتی و صدیقی بهر کجا که میدوی بهی طرف سراسی

یکی بیت مشنوب بنا و نواستی یکی بشهر پهلوی همی سخن سراسی

سخن طراغ منوی زهر و حد فود ترا

ز کوشش کوس می پریده عقل و هوش دوبده در عروق و پی نشاط می زوشن

ز جوش و غروش می بود غروش و جوشن بیابک و صوت نای و بی شود بهی کوشن

ز تا بالتهاب وی عذرشان چو آسرا

که ناکه از در چمن فکند بر تو قفا که باد نفس در روح من هلا بخت الو قفا

فکر عصر و از من سپهر حسین آقا که هست پای سخن ز نام او بارتقا

ز نام او توان شد بهی بخرن خضرا

نهاد جلال و فر قدم بصحن کشتن با عیش بر سر بخت غائب از میان

کسانکوست بود سر بریزان کشیدن زیم حسد و بد که بخت خیل می کشن

غریو بانگ الحذر بلند شد جاسترا

مغنیان نعمت کو بجای نغمه طرب به لاشریک و حده زیم جان کوشد

به لاله غمزه ترا ز کشت منتقلب ز جلفش کشید رو به پرده و حشر عتب

لوامی فتق شد فرو لوامی ز بد بر ترا

فغان که مایه شفت شد از شراب منفضل زمین او بهر طرف که خمر بود کشت خل

زهی وجود می ترخی سرشت صفا که فضل است فقر با عترف ابل و

مکو که محلی این سخن بود برش طرا



## قصیده بهاریه

نوشت از نور و ز سلطانه با طرغزار	چتر ز نگاری زواندرباغ طاقوس بهار
نقش از رنگی کز قفسه مامون و دشت	یا نگارستان چمن استی بر نقش و نگار
شد هوای بوستان از جنبش باد سحر	مشک یزد و مشک پزد و مشک خیز و شکبار
دسته ریحان دکل مانند رقاصان	گاه مایل بر پهن و گاه مایل بر پر
نازنینان حریم بوستان انشعاب	هفت آیین کرده مانند عروسان است
سبز بهر کز دقیق اندر زمره چو نقشب	راله بر دور سن چون جوهر رخسار
لاله نورسته را در بر عقیقه پیرین	فرش بوقلمون فرو گسترده فراتر
باد و چندان خورده کوئی ز کس پیمان نش	نیم خیز استی هنوز از لذت خواب رخسار
طره سنبل سحر کمان ز تحریک نسیم	ریخته بر روی گل چو زلف خوبان بر
غوغا مانند لاله رویش که از طرف نقاب	نیم روی کرده پنهان نیم روی بکار
هر دم از بهر شار نو عس و سان چمن	با دغس بر پر کرد و دابر مردارید بار
میکند پاس نبات باغ را با نسیم	لاله باکر ز تمغن بر فتنه از کوهسار
افحان تار سبیل ساخت قانون چمن	ارغوان زاجت قمری از غنچون زرد چمن
چو مرآت سکندراب شد ذات الهکوس	هر چه در باغست پیدا در زلال جویبار

از باطن بهار و وز شاو جشن عید	بدون و بی جود در قصه مست و هوشیار
با خر و کثرت شرافت از چه شد نوروز را	کشت و آرد و انیسرافت از وئی کرد کار
این همان فرخنده روزه او میا یون <sup>کاف</sup>	کتبه بر سخت خلافت زوش و دلدل سوار
حضرت ولادت و الی اعلا علی	انکه میدارد دستی خوشین پرور و کار
مظهر اسرار حق آینه قدرت فنا	شمع بزم آفرینش نقش بند نور و مار
تا ناز و مهر او بر دل بنویسد هیچ کل	تا نیارد نام او بر لب زوید لاله زار
مرکز ایجاد ذات حدس و الای است	ما سوی بر کرد او مستند خود پر کار و بار
محور قطب کتون مظهر آیات کون	او بود هم باعث بنیاد هیئالی حصار
کر خدا کوئی خطا باشد ولی غیر از خدا	می نیاید در وجود او چشم هوشیار
چون ز افراد صفات حق بود ذاتی	لاجرم بروی خدا گویم بلفظ شکار
در حقیقتش باز بند خوشتر از خلیل	طایر و هم اگر کند بر چرخ ادعای کفار
بچسبیدن مولا تو لا آن نیکو تر از اد	خویشتر از چنین روزی کند بهج شکار
خرم و خندان نشیند چون بر سبکخو	پر سخا سر کار صدرا لاله و له سبکخو
ایستد بر فراز مسند زمان و جا	است تا رصدا رت از جنبین استکار
روز نور و راست فضل خود و حسن عظام	نوبت ای ابریمت بر سر مجلس مبار



در جهان هر چیز خدی معین گردید	هر خطای تو که بیرونست از حد و شمار
جاست از جیشدارت و بنیت از رستم نشانی	عدلت از نو شیرین جودت خاتم یادگار
با بزرگان هر که دارد نسبتی از یک جبهه	خوشت تر فرو داند در مقام افتخار
از دوست فخر تو تا در کجا خواهد رسید	پور خاکنست و نواز صدر کامکار
ای زاری سیقت دین و دولت مستقر	وی ز بازی سیمت پشت دولت استوار
آنچه دید از شصت بازی تو قطاع بطریق	از کمان رستم و ستان ندید هیچدیار
هر چرخ از سطوت لرزه بنگام مصفا	پیل مست از صولت نازد بر وز کارزار
دور نبود که شود از خصیت عدلت در جهان	کرک و کدکم نشین و شیر آهونم قطار
تا بکشور و دخواهی کس نکوید الا مان	تا بملک اندر پناهی کس نکوید انزار
<div> <div>تیغ و خشم و کام و کجاست با و تا باشد جهان</div> <div>تیغ بر آن خشم نالان کام شیرین بختیار</div> </div>	
قصیده	
ما ز دور و جدا ده سکان افلاک و زمین	از شاخ جشن میلاد امیر المومنین
و چه روز است این تعالی آینه ز این خیز و زدن	کز نقاب آید بر دوش آتش عینت کزین
دست قدرت من طلسم کج میخشد	کوهری آورده بر دوش رخسار المومنین

از حجاب نور وحدت روی جلوه کرد	و چه روایت دارد قدرت جان افروزین
در حرم لم یلد تولید دوش کر نبود	فانش کشیدی و لم یولد مرا و ارشکین
قرنها با یازده نسل زنده خود پیویده بود	کا دم و خوا در حسابا عدم بودی چنین
کر نه از یکجا و عالم ذات او مقصود بود	بود آدم تا سنوز اندر میان ما و حین
او ز قرب حق شرافت یافته بر کایتا	کعبه از تولید دوش دارد عزت بزرگین
اندر آئین ج کاورا و ج قرب قایتا	دست او آید فراز دوش خیر المومنین
مصطفی و ترضی نور سراج و حید	او بدین آمد چراغ و این چراغ فروزین
مصطفی را جانشینی کی تواند جز کسی	کا و بقصر قدس باشد در آل نشین
عالم علم ندنی کاشف حق یقین	مالک ملک سلونی تا جدر کوشف
برق آفتاب را زهر سورت کرد	نفره این آینه آمد بکوشش محمدین
ستم ثابت بود صمصامش عدو فرار	خاصیت در ستم ثابت عقد قرار این
ضرب صمصام علیه اقا و قه قتیبر کو	انجمن را بر سپر از شهر روانین
تاب ناز و صیدان شکر جو کرد و حلاور	ان هر برشته ایجا در ب العالمین
کر ز و اناش بصد آوید و حجاب تشال	در و و کون آسوده کرد و بچه ایجا المومنین
هفت چرخ در جنب قشرب کاه	هفت دوزخ شعله در جنب قشرب کاه



مسکرا ترا چاک کرد و دل ز او صاف  
 جز از جشن تولدش که بسم لایون  
 رویش است ایها الکافک الله سر  
 تا به ساقی کوثر شد نجابی بوس  
 خواجۀ عادل دل و فرخ رخ و فرخندگی  
 رای فریض کند دارد یمن شاه را  
 یا وزیر ملک است الحسن فی کل حال  
 خود در یابی نمیدان می ندغم از کجا  
 نامه اعمال مردم را چو در حشر آورند  
 ای بدین جود و سخا و دوی بدین بخل و  
 کشت عسلی غوطه ور در وصف ذات  
 تا بوی سیار کارا سیر در هفت آسمان  
 هفت خیر تو همیشه در جهان سیار باد

آری آری حست که ترا همکانت یکنهین  
 از شفت کسره و شش عیش و عشرین  
 مان شراب ده که فیه لذۀ لثامین  
 خاصه در بزم وزیر بی نظیر و پستین  
 کا مکار و کام بخش و کار سازان این  
 شاه مات آید کرش فریزن شباهین  
 ات ربی قال والله یحب المحسنین  
 انت اندر آستان و ایست اندر آستان  
 ہی کرم خواندرا عالت کرام التچین  
 آفرین باد آفرین باد آفرین باد آفرین  
 وصف آن دریا علی طالب درین  
 تا ثواب سکون باشد بحر خشتین  
 هشت خیر تو بهار مستقر و سیکین

یک و موکب نعل مرکب حکم کوکب صلیت عدل  
 علم و فضل و صلح و بذل و صل و نسل و ملک و دین

ساقی بریز اندر قند ز آن با ده مرد  
 در گردش آ و در جام ز فرصت شرمگام  
 تا رفت در جان خویش مرده و همچون شد  
 کفار با قانون کند طمعش همه موزون کند  
 کرپیل ز او آنی کند غریت غلنی کند  
 سلطان کل جیشها کسره و فرسین  
 از کلین نوحه است در چار سوخته  
 قری زغم گو ز زبان گبک از شفت و قد  
 فضل عجب کل در بطر دل منقلب جان در  
 بر خیز در صحن چمن جامی زیم سبحان من  
 در زیر شاخ نستر نو نیم صبا کی کمن  
 تا مطرب چنگی زند چنگ خوش آهنگی  
 ای یومیان ابرو کمان شکر لب و شیرین  
 کل بارخ محبوب تو حاشا بود مطلوب تو

در ده پای بر پا سبک شایک بنا  
 رندان در دشتام ز زلفها کن دل  
 کز راج روح فرون شود آتش زند خرنای  
 در شعر صد مضمون کند کر نوش از روی کودنای  
 مانا سبک کند از نوشدش اینا  
 افکنده طرح طیشها در صحن باغ و  
 طرح چمن آراسته از لاله و وزلا و  
 بعل ز چهره در زبان دارد هزاران یونا  
 اینچوب جامی طلب اول تو خور و انگه منا  
 نقش کن توان شدن از مکر کردن اینا  
 بر چیده شیرین و سمن پر کرده از گل و  
 بر جام غم سنگی زند گویم که بشکینا  
 بوسی از آن شکر لبان لطف بنا حسن لای  
 مانند روی خوب تو هرگز نزد یوسنا



ستغنی از باغ منا کر سوسنا  
 دل کر کشد پیمان را و زان کند پیمان را  
 مانا تو آن غایتگری شکر کش نام آوری  
 زلف بخت بر یک سرن بند و دل صد تن  
 خنجر خم ابروی تو سبزه قد و بوی تو  
 در چمن زلف عجزین خنجر بدست اندکین  
 دیگر غم هجران تو هکند در چوکان تو  
 بس کن جفا دیگر مرا بنشین می در بر  
 دل صرف انحراف شد از جام می بر بخت  
 کوسا قیم نامی دهد من می خورم ادبی د

شعر که با میزان بود سحرش همه یکسان بود  
 علی خورشید آن بود کونیند حسن اسنا

محمسن

قصیده

کلی نشد بهتاشاک جهان که بچیدم  
 دلی بشوق تماشا بر حسن که رسیدم  
 رخی مانند نبره که تان که ندیدم  
 خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم

بصورت تو کاری ندیدم و نشیدم  
 مگر که از تو بر آید بدست چاره در دم  
 هزار شکر ز خاکم ربو و لطف تو هر دم  
 خیال خواب یکم بود بندگی تو کردم  
 هوای سلطنتم بود خدمت تو کردیم

ز شوق لعل زلال غریق اسکت عالم  
 ز حیرت لب لعلت ابر فکر و خیال  
 ز عشق مهر جالت خمیده تر ز بلال  
 ز حیرت لب لعلت ابر فکر و خیال  
 اگر چه در طلبت همگان با دشنام  
 بگردید و خزانان تماشای زیدم

شکینج خلق زلف تو بود و بدون لب  
 شراره غم تومی بهشت خرم لب  
 خدنگ عنبره تو میدید و حسن لب  
 کنا چشم سیاه تو بود و بدون لب  
 که من چو آهوی ششی ز آدمی بریدم

من آنذمیکه بحسن رخ تو عشق رساندم  
 بصدر انجمن دل بد لبریت نشاندم  
 زینچه خیل خیال پریشان براندم  
 ز شوق قطره نوشت چه قطر که نشاندم

ز لعل روح و زینت چه عشو که خریدم

گذشت در طلبت عسر من فتنه ام ای  
 جلاله بر کمر من چه و غما که نه ای  
 لبش لاله رویت که اوست بایر شادی  
 ز عنبره بر سر کویت چه بار که شادی



ز غنچه بر سر کویت چه بارها کشیدم

مرا دلیست بکوبش غبار کشته بخاری  
کرت هوات از آندل نشانی آری  
در استخوانی حنتم بکن ملبطف گذری  
ز کوی یارب یاری نسیم صبح بخاری  
که بوی خون دل ریش از غبار شنیدم

چون حضرت عشقت کسی ندیده می  
چو لاله بر حکرم داغ اونت مهر می  
چونما فزودم از بوی او رسید می  
چو غنچه بر سرم از کوی او کشید می  
که پرده بردل خوین بوی او بدیدم

کجا چشم تو ای اموی رسید غنچه  
پسند خاطر عیلت برگزیده حافظ  
فدای روی تو جان جفا کشیده حافظ  
سجاکای تو سوگند نوز دیده حافظ  
که پر خ تو فروغ احسنه دیدیم

در ازل تار و فار آنچه بودند حنتمند  
از محبت جامه بر قد عاشق دوستند  
عشقا زان را چو رسم عاشقی آموختند  
بر دل پروانه پنهان آتش فروختند  
شمار اتمت زوند و اشک را حنتمند

جز خیال دوست باشد در طریقت کافری  
باید از مهر دو و لبر داشتن دل رازی

در محبت کفر محضت اشترک دیگری  
عشق شرکت سوزنا یعقوب بر آتش شری  
حسن یوسف را یکان شد را یکان بختند

چون زمرات وجود آثار کل شد جلوه کرد  
اندر او صورت بعضی متصل شد جلوه کرد  
عکس آن زیبا نسیم از آب کل شد جلوه کرد  
تا تجلای ازل در طور دل شد جلوه کرد  
رتبار فی موسی جان را یکان حنتمند

حواش شد آینه بیند از خود صورتی  
در میان آنکه بر فکند طرح فطرتی  
کثرت ذرات شد پیدایش وحدتی  
و حد منخواستند اندر لباس کثرتی  
کسوتی از آب و گل بر قامت داد و خشتند

صیقلی دادند بر ابر مدار ز رویش  
بیکلی تریب کردند از غماض مستجب  
پس در آن سیکل دمایند فتنه بختند  
صورتی بیرون نهادند طلسمی بواجب  
کمر نخی در درون آن طلسم انداختند

بر در میخانه دوشم سابقان لب شکر  
با شرم کرده بودند از دو عالم چنبر  
از پی بوی کباب تا من شوریده سر  
مطبخ میخانه رقم حبله دل بود و جگر  
شست و شوای میگردید میخواستند

بر دل آینه نام دادند از جان صیقلی  
شد بر پای جانم از نور تجلی شعلی



ای بسته خنی لعلی مرشد بخیلی  
شمع نرم خوشین کردنند و برادری  
و اندران محفل در پروانه آسائند

## غزلیات مکتومه سلمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

از کعبه جمال تو آن طره دو تا	بر کشته همچو کافر کشته از خدا
ای بخت ما چو طره بر کشته تیر	وی تیره تر ز طره تو زور کار ما
سر کشایم تا سر زلف تو سر کش است	سودای ما کجا سر آسودگی کجا
دیوانه وار از همه الفت بریده ام	ناکشته ام بظره زنجیرت آشنا

رنگم پریده از غم آن روی لاک کون  
قدم حمیده از غم ابروی خنجر  
کر رسم عاشقی سر و جانم دنت  
ماهره و کمره ایم نثار تو بار ما  
بر در دمن طبیب و دمانت و دوا  
در واکه نیست در دریا در جهان دوا  
کویند جوهری نبود در صفا چو روح  
لعل تو جوهریست و بدر و صفا  
فرق لب ز چشمه حیوان بهمن بود  
کاینجان و بد برده و آن زنده بر  
ختم است دلمری بتو ای مصطفای من  
ز آن سان که ختم شده رسالت مصطفی  
در شرع مصطفی نبود می اگر حلال  
می میچسب که چرا لب لعل مصطفی  
بازلف خود بگو که مراد کسند خود  
چنان ستم کند که تحمل کنم چنان  
از عشق تو تنم شده چون نقش بويا  
ای شهسور قافل آهسته آن گن  
افشاده ام چو زلف پریشان آفتاب

لعلی مرا ز شوق لب چو بختی تو

سکرو چو کاه کشته در رخ چو کمر با

در عهد چشم هست که رامت جام را	چشم حلال کرده بر دم جسم را
در دهر عاقبتی نه پسند و بجز خون	کر بیندن و دوسد شکافم را



هر کس که دید قامت آسودار استین	کفشاکر نموده قیامت قیام را
کو سکر حام علی تا که سبکد	ا بر روی چون حام علی حام را
علی چو کرد وصف رنج آستین او	آتش بزدن شد بن حام را
بر در تو آرزویم عنبر در بانی نبود	بر من در بانی کمر تر سلطانی نبود
روز و شب بودم بی نظره و کی بودی	حاصلم غیر از پریشانی و حیرانی نبود
کی دل ویرانم معمور میگشت از غمت	ز آنکو صاحب خانه جز در فکر و دیرانی نبود
در شب تنهایی چران من گشته را	جز خیال زلف تو یک مونس جانی نبود
خون من چون ریختی در خاک سپردی چرا	آخر ای پر حرم این شرط مسلمانی نبود
از لب و خط سخن در بزم ما میرفت و	ما تخر در بزم جز راج و ریحانی نبود
مختصر شد سخن در وصف آن شکر دهن	که حدیث زلف پیاپی طوفانی نبود
در غزل برداری زلفت من آشفته حال	موشکافی کردمی که این پریشانی نبود
در وصف خوابان نظر کردم بخوابی هیچکس	در با ترزان سسی سرو خیابانی نبود
اینم لطف سخن از نعل یا ریخته	
وزیر عسل چنین طرز سخن نمی نمود	

بیاد نعل میگون تو خدی عسری کردم	
بسی خورسندم از عمری که از نضری کردم	
ز شوق عارضت شب در باطی بیابانی	شراب از غوانی بی کشیدم ناله می کردم
بنویم تا سر زلف ترا ساغر نیسایم	که این پیمان بدست ساقی فوخده پی
با فوتم فشکندی در کینه زلف خود ورنه	من دیو امیشیل حلقه رنجر کی کردم
بمنزلهای سی و آرزو با منی میجستون	که من در این بیابان ناله میدی کردم
نه از پیان می بود ستیهای من ساقی	که مستیایا و زکس محسور می کردم
با منید که همچون شکرت ده کام خودم	
رنور ناله خود را زرد و لاغر پس چو می	
هر که در حلقه آنظره لرزان افتد	آخر آن دل بچسین روز پریشان افتد
تا که زیارت دل از چنبر کیوی تان	کوی بر جاکه رود روی بیدان افتد
که بقیه بکفم دامن و صفت شب و روز	اشک خوین من از دیده بدمان افتد
نم آن ببل پر شوخه که نبه کلی	هر دم از ناله ام آتش جبهستان افتد
اگر از جانب کشتن به قیتم گذری	غوغه ز جاک زخمت بگریبان افتد
تا بدست آن زکس جاد و کردو	هر که را دیده بر آن زکس قاتان افتد



عسرهات خجری که آخته و میگوید	کیت آغاشق بر دل که میدان افتد
دل جمعیت پریشان غنیم طره تو	کاش جمعیت آنظره پریشان افتد
کیت پرچم و نیت بد را ز چنگ و تیب	کاش این دیو بزنجیر سلیمان افتد
نزد بخار که بوسج سخن می رسم	تر دندن و لب برب و دندان افتد
هر که بشیند ز علی سخن صل تو گفت	
تا در اینگونه سخن شیخ و محمندان افتد	
ز کس دست تو دل برده ز بهیاری چند	خفته ز این که چاکر ده به پدر چندی
پند عشقم ده ای شیخ که آویخته اند	لوح رسوایی ما بر سه بازاری چند
دل تباراج همی بر دین کرکین سو	زان ختم گشت پدید آمد دکاری چند
شاه درانتوان بر درنیشان خست	کر چه فرین خود هم کین کار چندی
ناله در حلقه مرغان چمن کن مصلی	
حشش بود که آید ز دل زاری چند	
تو بدین قامت رخسار که گدای داری	صد چو منصور توانی که بداری داری
نوست غم کجا کرد بغیر ما که منت	در کتاب آیم اگر بیل شکاری داری
اینهمه تاب بد نظر و پر پیچ مد	که بهر چ بستران دل زاری داری

کس نکرید چو نواید به که این شیوه تو	ماد کار بست که از ابر بهاری داری
هر که از انقراض روشن تو بهمانانی	
مگر اندم که ده آینه غباری داری	
انکه خنار تو بازگفت که بگر کشید	فلک را کرد که باید بچه بد پر کشید
مده تی چند به چید بخوش آن کار	ماه را از فلک آورد و بزنجیر کشید
خامه برداشت که شکران ترا پر دازد	راست بر سینه عشاق دو صد تر کشید
بهش نقطه مو هوم و نان توشتاد	بسکه چو صید شد دست زنجیر کشید
چوبی است بدان حسن دل افروز ترا	خامه اندر کف نقاش تو بگر کشید
افزین بر قلم قدرت صورت مکر تو	
الله الله چه رقم کرد و چه تصویر کشید	
از مهر روی تو در خلوت دل تابی بس	بیت اخزان مرا پر تو هستابی بس
بشکر خنده از نعل لب خور سبزم	تشنه ز لب استیجات آبی بس
دل سودانی ما را که مفرج غم توست	از شفا خانه یا قوت تو جلابی بس
دلم از نعل لبست بوسه منت دار و	
خون بجوش آمده را شربت غنایی بس	



بخت طره نمی بینم در سلسله خوابان	پسیده خم اندر جسم چون طره صفر خان
بخت ندیدم هرگز چون زلف تو در گلشن	سروی پنجه صفا چون نقد تو در بستان
ای نقد نورانی در شکل بری پیدا	اینظر روحانی نقش شریک پنهان
جان در خویج بلبله ای شوخ بیا برگیر	سرور سر بکوبه ای ترک بدوستان
تا کی ز غم رویت افروخته و آشفته	تا چند ز کیسویت سرکشند و سرگردان
با داغ تو میخورم با در تو میسازم	ای داغ تو پر همم ایدر تو سپردان
او چشم در آینه من دیده بدان منظر آن خلقت زیبارا دواله و من چیران	
ترک بند چشم من در در	میکنند تحسین در سبزه بند
خط را ساز و محبت از میان	لفظ را بناید از شکل و مان
عاشقانش آوار و در عهد	صفر بندار و در آسروفت
ضرب میازد جوشش را بهم	میکنند عتاق رقیتم غم
که کند تغریق زلف مشکفام	که کند حبش بی شوق لطفام
چون پیاده در نظام آید عشق	شوارانش سبک افتد عشق
فرج شرکان را چون کوبد نیزه پیش	عاشقان را سینه که در پیش ریش

خیزد سلطان عشق بر جسم دل زند	عصا کشد اگر جل کتب بجل زند
چون بدخشد ز دل برق تجلی عشق	شعله بر خرم عاقل و جاہل زند
گر کشد صد چو من کیت که روز قضا	دست مکنافات را دامن قاتل زند
نشاء جام شرب راحت رجوت دل	خاصه کسیر که می با تو مقابل زند
بیت زکر داب غم کشتی دل را نجات	موج و صاخش مگر کج باصل زند
دوش نشد صلیبا رهن نمی جرمی کیت که آتش بدین دفتر باطل زند	
ابر و کج و نگاه کج و زلف یار کج	من راست پیشام مدای دهنهار کج
را نم نشد هیچ فنون چرخ زلف تو	پسیده ام بخود من از این شاهار کج
که در خیال زلف توام گاه فتد تو	که راستی است پیش من گاه کار کج
زنجیر کردن دل دیوانه را دهد	هر دم بدست کج کللی رو بر کار کج
دلها بچین طشته پر چرخ و تاب تو	رفتند و کم شدند در اینر کجدار کج
از راستی خویش دل پناهی من	شد و سبک سلسله تا بهار کج
باراستان کجی همه خود راست گویت	ایچرخ کجبار امان زین مدار کج



بسیار میسر شد بتو زینره که میسر بود را بهت بسوزد زلف تو تار یک و تار یک		
جد شکیب تو یا بر مهر و دوست	دو بنا کوشش تو یا صفی سیم اندوخت	
مریم زخم دلم بن زخم کیوی نیت	کر چه دلم زخم کیوی تو مشک آلودست	
دست بر ندی اند زخم نفیست	که نه زلف تو کم از نسلی داود است	
یارب امروزه اینجا ایازیت	که بر سو نکر م در نظم مسود است	
نه سخن کوئی و نه بوس و کنار می داری	در اسب زهر سو بر خرم مسود است	
آتش دوری و سوز دل و بی دردی بگویم که غم عشق تو نامحدود است		
تا بکیوتاب وادی تاب در دلهای فکندی	اگر چه زلف و دود آه در دهنی	
تا بجن فروشی رخ لاله را از داغ خنکی	تا بنا ز قراحتی دهر و راز پافکندی	
بر دلم زونا و کی نشکند از پاست و ستم	غمره ابرو کجانی عشوه کیو کسندی	
خال در روی تو و دل در درون سین ان در زو چو خفیل و داین در آتش چوین		
صبا زطره مشکین یار میاید	که بر شام دلم مشکبار میاید	

اگر ز روی تو عکسی فدی بر آینه ولا حذر کن از آتش چشم و عاقبتش		
قیام قامت سرو تو هر کجا بستم	ز دیده تر من جویبار می آید	
خیال روی تو هر که که بگذر و زدم	هزار ناله بی اختیار می آید	
از آن دو ز کس مت تو مت بگرد	کسی که از بر تو هوشیار میاید	
نظر بجز بختین فلک تو در هر سر که نام و بر من آشکار میاید		
سوز و باد و کمر از سر زلف تراو	که جهان پر شده از رایحه عنبر او	
کام حس و زلب شکر شیرین چید	این خلاوت که چشیدم ز لب شکر او	
تا که دین تن چاره نشکند تنجاک	خون روانست خدا یا زدم خنجر او	
کار من ساخته از کردش کرد و ن شود	تا نکردم چه زلف بگرد سر او	
و آنکه آسوده دل از کردش ایام شوم	که بگردم چه سر طست و بد و در او	
که بود خنجر او تشنه بونم چه عجب	حجر من من که بود تشنه تر از خنجر او	
که خیال رخ چون شمع تو آب بچل او فدی در دل پروانه سوزد و بر او		



میکنم دلم چو سر به بکند در ضامنند	سرور کند و پای به بند جانها
زین کیر و دار و لبر مار چسبید نبود	مارا بجای عشق بدین جامه نهاد
روی خوش تو لاله هر باغ شدی	داغی که داشت بر دل سوزان مانده
بر کام غیر از لب یا قوت شد ریخت	الماس سوده بر بکباشنا نهاد
طرحی رقم نمود ز ابروی دلکشت	اول کسی که طاق حرم را بنه نهاد
زینا بر سلاسل آن زلف کمر وید	دیوانه گشت هر که بر این خسته پا نهاد
تا دین دول ز خسته و دیگر روز ما	بر کرد چهره چسبید زلف و توانا نهاد
<p>علی اسیر عشق نترسد ز دین و دل  کر خان گذشت هر که در این پیش پا نهاد</p>	
فشانده طره مشکین شنی بر دچی ماه	نشانده بیضه کافور در پند سیاه
گرفت دامن ابرو دلم ز حلقه زلف	کمند پهن که ابرش بر دین پناه
سیان روی تو آفتاب فرق نبود	مگر تو خویش نهادی بری فرق کلاه
بجگر کو ز کناه میم چه پروانی است	دو چشم مست تو کاف بود بعد کناه
رزد و آه من از دخت حسن طلعت تو	زهی کفایت که آینه میر و آید آه
نظر لغات سر و چمن و کر کند	کسی که سروفت تا آورد به نگاه

<p>حدیث زلف تبار چگونگی بوسی  که این فانه در راست عمر تو کوه</p>	
نمود از غرغره قصرش بدرود	بجز خورشید و بدر و قمر و
مراشد سینه همچون طو سینه	چو کرد آن آتش رخ جلوه کرد
نشد فاش تر آینه نور	ز زیر زلف نمودی اگر و
ز طاق ابرویش دلهایشند	نمای فاسجد و لاله فخر و
نزد دسبیل از این خوبتر	نار و لاله از این خوبتر و
چو دیدم روی خندان محمد	نمود آنکه مرا شق العسر و
بدین لطف و بدین حسن و کمال	نار و در چمن کلک تر و
<p>ز عشق عارضش بوسی چو لاله  سجود شود همه شام و سحر و</p>	
همه از مار که نرند من از کیسوی	همه از تیغ برتند من از ابروی
هر کسی در هوس کوثر و شوق طوبی	من به کرب نوشین و قد و جوی
مرحبا تربیت عشق مرا آدم کرد	شد نشیند من فخر بهشته روی
از کل و خاک برویند همه سخن و نهال	ایحبت تو چه سخن که ز دل میرد



رخ زخشان تو که شک سیه دارد	آفتاب است سحر شد و برهنه دانی
نعتی بهتر از این نیست اگر دست دهد	کوشه یکده و شاه مشکین مونی
دانش که چه بتقریر نمجهد لعل این هنر نیست زما وید هتخ میگوئی	
بجوه نیت بد برای نام آشت	که خورشید رویی است بزم آشت
شب وصل و معشوقه در بر وین	ز صبح فراقش برسام آشت
نم کی آمد شب و کی سحر شد	ز نس در جمال تو حیرانم آشت
بین کز فراق چه بر من گذشت	که در عین وصلت پریشانم آشت
چنان آتش عشق تو شعله ور شد	چو قندیل هست فروزانم آشت
من ازین و دل دست شستم بختی که قربان جان آقا جانم آشت	
آتش بود در آب و گل من	چو سرشتند جان شد دل من
در دم بکه گوان با غمت	تا که جان نبرد محل من
با سر زلف تو تنو داکر دم	آنچه بود از دو جهان حاصل من
که خور و خور غم تو خوش ریز	آن بخت خنجر تو اندل من

کر بیتیم گشته آبی نکشم	که دل آزرده شود قاتل من
کرد و از نور حالت روشن	هر شب خلوت من نزل من
بگو که بد ز غمت چشم علی همه سیداب شد محل من	
صورت خوبت اگر زینگونه لبسندی کند	میواند بر همه خوابان حسد وندی کند
آخرین شیرین ثرا که لب چون قندست	رخه در ارکان ترکان سمرقند کند
یوسف را بیند رخ فرزندان یعقوب را	ترسم از یعقوب کفان قطع فرزند کند
رخ برافروز آتش اندر رخ من خورشید زن	بارخت خورشید اگر دعوی مانندی کند
و بدم آید از تماشای لب میگون تو	آری از دیدار می بخواره خورشندی کند
سک با زلف چو زدم زنده از رک و بوی مهر با چهرت چنان دعوی مانند کند	
مستادم از دل ر بوده شوخی	بهشت رویی فرشته سیما
قائده بر گل دود سینه بنبل	یکه محبت یکجای سطر
زهی حسن جلالت ای گل	که در دو کستی فکند غفل
منوده یوسف بدین تخیل	ندیده موسی چنین تخیل



پوشش روی گنویت این	پرو شوق تو در حسم از تن
بجس نبند و در قماش	کسی که دارد مناع روشن
فکنده خود را که بر خشت	دل جباری بر ز دامت
بیا و بنشین که از قیامت قیامتی شد مخلوق بر پا	
اشک از دیده برخاسته میگرد	تا دم پتو بخارا کز آن میگرد
چشم را ز من از دیده عیان میگرد	هر چه کردم که عنت فاش بر دم نشود
من و این سلسله تا دور زمان میگرد	من ز زنجیر سر زلف تو گردن بخشم
بر که در حلقه گیسوی تبار میگرد	زود بینی چو منش بسته بر پنجر جنون
دین و دل برو کنون از پی جان میگرد	افزین بر که مشت ز کس تو ز من
همچو خورشید بر طراف جهان میگرد	عاشق چهره ماه تو ز سر کردانی
که پری از نظر خلق نهان میگرد	نیت جرم تو اگر روی بمانماتی
کر نه چارده این نکته عیان میگرد	اسم ذات تو پدید از صفت صورت تو
بکه از چشم ترمیل روان میگرد	روز کاریت که منزه که من سیلاب است
جمله بر کرد سرت پیر و جوان میگرد	و ده شیرین پسری نو که بدین سن

لعلی سوخته آرام نذر شب و روز بر سر رخ سر کویت لعلان میگرد	
رخه رو تو چهره نهفته	ز من ای بدیع عذر من
بر خند که از چه کشفه	که نرسی از دل زار من
منم و کشیدن ناز تو	منم و نهفتن راز تو
منم و دوزلف دراز تو	که یکی است با شب تار من
رخت از بهشت حکایتی	بصفا معاینه حبسنتی
نو که در قیام قیامت	بنشین و می کنار من
دل هو شان همه بند تو	چو کس بر آن لب قند تو
ایمه آهوان بگفت تو تو کجا و دوام کجا من	
انانکه بگرد طبلت در دور اند	جویند ترا لیک ز تو حین بر اند
آواره همی سر زده بر جانب عالم	سرشته همی بازده بر گرد جهانند
دانند شانی شون یافت ز ریت	لیکن ز غم هجر صبور می تنهند
کر روی نمای تو بود برودن و	عشاقی بجان دادن شتاق بجانند



اگر حرم عشق تو جمعیت پریشان  
در سیکده عشاق برای تو جمعیت  
تستاه از من اندر غمت بخش نام  
در وادی عشقت ز من کم شده عشق

مرا شد در نگارن حبیبم  
نزار و خسته در بخور عشقم  
و لم در آتش دوری که زد  
بدنیا سوخت جانم عشق جانان  
خیز که گسندم در قیامت  
زبانم لال اگر من جور خواهم  
همینا بر شان از عشق رویت

شیرین ز تو آموخته شیرین دهنی  
دل بردن و بگرختن آموخته حشمت  
فرمان در من فاعده کو بسکنی  
من آهوی مادر سخای حشمتی را

چشم بستان مرده در دست که از روی  
کردن زدن شمع بود واجب و لازم  
لعل لب یارم تا چه شبست بر جان  
بست نبود هیچ عشیق بینی را

آن موش قلب غم کشیده  
بر کرد و فاقتم کشیده  
آرام دل ستم کشیده  
از کوی بیان قدم کشیده

صد داغ بر صتم کشیده

آغایه بخش مشکبویان  
سلطان سپاه لاله رویان  
سر سینه سپاه میوان  
خدیست ز کشور کویان

بر ملک و کر علم کشیده

ایکل چو تورقش از گلستان  
دارم ز غمت هزار دستان  
سین بد تو چو غلبه بستان  
چون ماله جا کله زستان

در رشته زیر دم کشیده

ای از همه کس بریده پیوند  
ترک کنین لب و شکر خند  
وی بر تو همه کس آرزو مند  
بر آن ملک لب تو سو کند



مروارث غمت این ستم کشیده

آتش تر از شکرچوبیت      شب تا سحرم بختیوبیت  
تنها ز ستم در آرزویت      داغ شفق از فراق روت  
در سینه جسدم کشیده

امروز زمین بخت تو      دم میرزم از موت تو  
سوزن بخت تو      کز روزازل محبت تو  
بر دفر جانم رقم کشیده

ای نغمه رخسار دلپذیرم      و یکم ده غمت ز عمر سیرم  
از عشق تو پند کی پذیرم      در جبر تو انس با کیرم  
ایمنش قلب غم کشیده

که خلق کنند ریز ریزم      از خاک ره تو بر خیزم  
از دیده چنان سرشک ریزم      کوی که دو چشم انگیزم  
از بحر محیطمم کشیده

دیوانه زلف و روی جانان      پروا نکنم ز کفر و ایمان  
ایشخ برو مرا در سخنان      عشق صفتی مرا ز کفان

بر بستکده از جرم کشیده

عمریت که آن سنی قدما      و آن عین مراد و مقصد ما  
هرگز نبود مقصد ما      یارب ز چه روح محمد ما

دست از بندم کشیده

دل از مهر جان کردیم خالی	سپردیم این ولایت را بولی
الا یوالی ملک ولایت	بباد ملک حسنت را زوالی
بخال و خط یکی زیبا تزدوی	بهوی و روی یکی مشکین غزالی
کنج شرح زلفت در ضمیری	نیاید وصف خالت در خیالی
بست این یا عشق کوه روشن	دماست این ویا در ج آبی
کرم در خون کشد ز یک اشار	من و آن تیغ ابر و لایالی
بباد آفت از عین الکمال	که در خوبی به سر حد کمالی
من و سودای تو کار بستگی	که دل پر حسرت و دست شکی
سر زلف پریشانست نذر و	چو من یک عاشق آشفته خالی
بسویت میوشتم حال دل	که از اسکن ترم بودی مجالی



بجانت از خدا میخواهم اید دست	که با مرکی فرستند باوصالی
گرم فرما که جز بر استانت	بجس نکشوده ام دست نوبلی
و لم شکن که چون آید شاید	ز عکس خود در او پنی مثالی
مذیده شکرستان لب تو	چو عسل طوطی شیرین معالی
<p>مهری ز دل بهره ما بهی رسانده ایم  فی فی در آن میانه سرا خجام خویش را  از آه ما فدا و آییندیش غبار  چکنی زلف او زده صد زخم خورده ایم  که معنیسم دامن شای که فرمایم  چندی براه فقر و فاقه است ایام خاک</p> <p>با بجزت آشنا غم زلف تو کرده ایم  دست سیاه را سیاهی رسانده ایم</p>	
ترا تا زلف شبرنگ آفریند	مرا مرغ شب آهنگ آفریند
برادر شسته استیج دادند	مرا زلف تو در چنگ آفریند

مرا چو غنایب آشفته کردند	ترا تا روی کلرنگ آفریند
شخبه در دلم فکرو داشت	و لم رازین سبب تنگ آفریند
برای خاطر آینه من	غنمت را صیقل زنگ آفریند
دل چون شیشه ام روزی شکستند	که خوابا ز دل سنگ آفریند
نظام خوابان را فوج چو بستند	سرا پا فوج سرهنگ آفریند
سلطان غمت ایشا هرزه	دل را طر فدا و رنگ آفریند
<p>ز شکیج زلف مشوشت  ز هوای روی چو آشت  همه رفت ای بت دل کشت  بگذشت عمر و هنوز من  نه بگوشت مرا هوس  که بود ز کور و حور بس  چو خدنگ ناز تو بگذرد  نه دل از خدنگ تو جان برد</p> <p>من د شکسته مشو شم  بجدا نشسته در آتشم  چه شکیب دل چه روان تن  بهوای وصل تو دل خشم  نه خیال حور کنم عکس  بت ساده و می غمشم  چو کند زلف تو بشکود  نه من از کند تو سرشم</p>	



ز محبیط دیده من برون	ز ده بکه موج سرشک خون
رخ زرد من شده کون	بنکه بر دی منتقم
زوم دگر پی دلبر سے	کذار هزار فو نکر می
چو بحر عنبره توی پر سے	کھنی بیشه پر بو شتم
آنچه اصل طربستان است	آنکس سکر عکس خان است
چین وان نافه شک آتش	بسمه در طره او پنهان است
مویو محبزه داودی	اندر آن سلسله حیات است
آنچه عیسی بد عامی بود	در خور یک نظرش آسان است
لب جان پرور روح افزا	مردگان را بحقیقت جان است
آنچه در نهب نفسش گشت	اولش دین و دوم ایمان است
اگر آن عارض و کیو سنجند	فر و سبند اش بیزان است
انفیتی که سلبان را بود	حالی صاحب او دیوان است
رخ پر و کرده بصاحب دیوان	مکر آن خالصه دیوان است
طالب نرکس و خال رخ	هر که در دایره پنهان است

هر که با حسن تو پیوندد گرفت	چو سر زلف تو سر کردانت
چه قوی بود دوش کوکب من	کای از در بت شکر ب من
بارخ بچنان مه تابان	با دو زلف چو تیره کون بش من
یشه می بدست و از می	هر یکی بر خلاف نذب من
ستایل بوی من کردید	آستین چو دیم غنیمت من
ساغری زان شراب ناب بخت	از برای صفای شرب من
با لب لطف کرد و نوشیدم	کشم اید بر مودت من
چه شود که بوسمت لبست	ایست ساغر لب لب من
تا و هن غنچه گرفت پیش کرد	که رساند مرا مطلب من
لب درویش کردیم و کمتم	مهرت شد قرین عترت من
لاف باطل بود همه مسل	نسخه شعر نامحتر ب من
نه بخت ترا عدیل بود	نه چنین صورت جمیل بود
خم ابرو و طره ات طرا	مظهر قدرت جمیل بود



خال در چهره فروزانت	نارینه و در جمل بود
یا که خالت بر آن لب میگون	نقش فرعون در دینش بود
پسر مریمی مکر که ترا	در لب انقاس جبرئیل بود
با بوسی برادر ی که زنت	بخت دست دی دل بود
نکنت جان و بد برده لی	ز کت پنهان عیس بود
هر که از بگری که چشم	جان سنا فی اگر قیل بود
کر بدست تو خون من ریژه	پدرت بصیسم وکیل بود
عاشق صادق بصد فی من	بخت عشق من دلیل بود
کر مبار شوی تواند متسل	همه از جان ترا قیل بود
تر گفتار تو شکر کنند	نظم من هم از این قیل بود
تشنگا ز اسپس مادت	کر لب لب ز سسپس بود
چند از چشم لب معنی	آب حیوان اگر پس بود
ای ز طبع تر تو آب جمل	د طبیعت از او شراب جمل
از لب و از طراوت بخت	من جمل کل جمل کلاب جمل

ریز و از عسل تو لالی تر	مانده از وی صدف در آب جگر
ای تو مطبوخ غریزه می طبع	کر ز طبیعت بود و سحاب جمل
از تو ای نو عروس مجنونم	شادان در پس نقاب جمل
ای که از دلب کمر بازن	گاه ریشش بود و سحاب جمل
در ج معنی کنی بصورت خود	کر از او در ج در ناب جمل
میرانی سخن بود حسن	ایستادانت از جواب جمل
طوطی از خواست همزانی تو	کشت ز نیکنان صواب جمل
غنچه دم زو از اندلب کنیا	لال شد ماند در جواب جمل
کر کند شرح حالت معنی	کر دو از صفت و کتاب جمل
بوی بکشت خفتی لب کیمشید حبیبی	تو ای آینه زو و لبر با سکنده می مان
یکی سبک در آینه بریشان کرد کوسرا	چو من تا در پریشانی و چرانی فرو مان
بر آنم که برده بد نویسم نامه بر کویت	که از این چشم طاعت چو عیس و سید مان
بسیکن از نظر ما را حسنه را بیکان بود	پد و بجزیم بغیرت کاری پیک پیکانی
ز شک عارضه آنرا سکنی سکن	اگر عکس در او میدید ای اسکندر ثانی



بهر دوری که کرد و چرخ کج کرد	پیدا کرد زنی در صورت مرد
بد پوشد لباس دلربایی	بشرد دل کند فرمانروایی
چو چند خویش را فرماندهان	بد عوی خدایی سازد غار
بد نهاد رخ روی لاله او	بهر فاده در ونباله او
شود چندان سخن خوش معنور	سیلما ز اشارت کمتر از مور
سجمن خویش چندان پچه ناه	که با یوسف نوشد آب کجابه
یکرا شد لب بر کام ریزد	یکرا ز هر عزم بر جام ریزد
بر کان خدنگ و تیغ ابرو	ز خونخواری کند صد چشمه پرو
بریزد خون اهل در چندان	که کرد غرق خون در وند
چو دایمکش آید خوشان	از او آهسته رود گردن بخت
پد آراج حسش از پس پیش	بجو در وی وی لنگر کشد پیش
منظر کاه آسوخ شد خنار	یکی ابر سیه کرد و پیدار
جای فطره کردی پشم بارو	
چه پشمی کردی استک چشم بارو	

تو می یاستاره سحر	در سپهر جمال غوطه دوی
ایشین شاه شهر بند جمال	بسته عالم بنجه مستکری
ماه و نور شید و مقابل تو	در ضعیفیه و جمال محضری
کوسس شاهی اگر زنی شایه	امر تو نافذ است چون قدری
مستگشدم ز جلوده او	که بدین حسن کی شود شیری
از سر و شمش چمن رید خطابه	ای که در بحر عزم تو غوطه دوی
از نه دیدار تبست حسن خیش	نه ملک باشد آغضم ز پری
حضرت راه سکندر است خطش	ره چشمت گرفت شد پری
راه خطرات بر سر آورده	از دوزلف سیاه ستیری
زنده میگردم در راهی	از دغا و سکندر از نظری
از قدش نیت با یقین	در قیاسان بندنی شکری
بهر از جان و دین و ایمانی	بلکه بهتر ز نور در بصری
با چنین حسن کی بر از تو	چو نقره هرزه کرد کوی دوی
جان ز بهر ثمار اندر کف	صد هزار عاشقان بهر کدزی



می ندانی تو قدر خود حریف	بر شبی به نشین خرس و خری
علی از عشق تو به سینه مال	ساز از لطف بر سرش کندی
ز دست رفه روان و توان و هم دل دینم	شبان بجز تو کمر دیده آه و ناله فریتم
نموده غارت ایمان نگاه نکرست	ضیاء روی تو ز دشتی بجان خرم
بروی ماه جهانی بوی چون شب پیدا	بغیج گبک درمی و بنا ز رهن دینم
شده خدنگ و کمان ابرو بسته رو	نکار سر و قد و مرقع و با حبسینم
تو نه قرار و شکیم تو نه زهر ضمیم	تو نه بد و طبعیم تو نه بهشت برینم
فاده چونکه نگاهم بروی ماه سکندر	فراسم شده بجزر کارخانه چنیم
چو رستی که کند قصد اشکوس سکندر	
بغض خون و دم با کمان نشسته کینم	
مستی و عاشقی و فضل کل و جام شرب	برواز خاطر م اندیشه دیوان حساب
دل در آتش نهم و دیده پر از خون سارم	با میدیک ترا میل کباب است و شرب
تا سحر چشم من و دیده نکرست بارت	عاشق چشم ترا دیده نشاید در جارت
پیشتر زانکه در آتش فکندم سانی	خیز و مسکده ام مست در انداز بر آ

باده در ده که من از دست تو خندان شوم	که سر اندر کف پای تو نهم مست و خراب
زلف در چهره فشانم ز سر بروی شوش	تاب در طره فکندم ز دل بروی تاب
دیده ام شک فشان و دم آتش بارت	لعلا سحت غریقم در این آتش و آب
رخت دایم چو گل اعلت شکر باد	غذای روح من آن گل شکر باد
ولی که عشق تو ز بر و ز برینت	اساس سیتش زیر و زبر باد
ببار در هر چه تیر آتش زده تو	پیشش مردم چشمم سپر باد
تر چنانکه زلف آتشگر دو	مرا خاطر از آن آتشگر باد
بود اسلام را ناکجه معصوم	جمالت قبله ابل نظر باد
بکیتی هر کجا سین برینت	غذای آن بت زین کمر باد
چو لعلی وصف آن و دین کعبه	دانشش بر زیا قوت و کبر باد
زباده روی تو کمر دیده لاله زار امروز	دل نثار من از دوست و اعدا امروز
شد ز کما فرم جو بیار استک روان	بیانشانت ای سر و در کن را امروز
نوا می عشق من و فکند هوش در قطار	چو خواند این عنز لم یار در قطار امروز



بدون زلف تو گردیدم و سپردم جان	خوش است چه حرم اندر روزگار
من از تو هست تو از روی ولی من از هر دو	ترا چو نه بودی وقت خوارم و ز
تو هست بدو من هست یکم نگاه تو	مرا به نیم نگاهی نگاه دار امروز
تو دوش و عده نمودی که هیچ ندید	نیامدی و مرا گشت انتظار امروز
مرا به چمنی منسروا که پای بر جای	اگر بگردم از دست دست یا امروز
فدی شپوه آن ز کس سیاه توام	تو هست با ده من مست آن نگاه توام
مگر اینم فشانند بد منت کردی	و کردی هیچ ز چمنی که خاک راه توام
مران ز خویش که من گشته نگاه توام	نگاه داری من کن که در پناه توام
بکل ریزد گل خیزد هوا بیز و بیایند	سحر شبم منم بشم عطر از دم گل و عین
بکل ریزد سحر شبم ز گل خیزد منم بشم	هوا بیزد عین سحر از دم بیایند گل و عین
عروس گل سرسبز لب میل کنوسل	مبارک روسل موبارک کونشا خط
عروس گل مبارک روسل سبیل سلسل	لب سبیل مبارک کونشا خط
یکی بویان یکی خندان یکی ریزان یکی نشان	بخت سبیل بدین گل با غزل لب غ

یکی بویان بخت سبیل یکی خندان بدین گل	یکی ریزان با غزل یکی نشان لب غ
برزم اندر برزم اندر برزم اندر برزم اندر	شر بر او شرف فلک بختن فلاحون فن برزم
برزم اندر بر او شرف فلک بختن	بخرم اندر فلاحون فن برزم اندر فلاحون
ترکاز و جبهه کی بوشه فطر	بهر مصلحتان تو از مصلحتی فطر
در فطره می بخوای دادن زبونه	هم میشود ز عضو که لیک بر حقی
عضو میرفت از همه عضو بهتر است	مطبوع شکما است بی شکل سبدر
کردم زوجه فطره من آن عضو قبول	با من ولی حساب کن از قیمت شعر
بر عترت پدر چو ولی لغت تو بی	داری بدنه فطره هم خورد و هم
رسیده ام ز من بجا بکان تو	باشد ترا برادر و همشیره بس کثیر
خواهم کشید یک بیک از تو حسابان	صد شکر تا بفرم و کردار مت ابر
شد مستحق فطره خوابان رخصتی	
مسکی که در قفاحت خود بودی نظیر	
هر جا که بر تن ما استپان برید	رنج تن و خجای دل آشوب جان برید



خیا ط حسن بر سر و سایبان برید	نعمت نصیف که بر زلف چون جبر
در چین آن منور دوده و لاغریان	بر جا که بر دست موزون خود برید
بر فرق آن مسج نفس طلیسان برید	بریم بدست خویش بر زلف چشم خم
عصی نزول کرده و از آسمان برید	هر کس خرام وی بر زمین دید با کف
دلها بر زلف و وحش و چه رکماز جان	خیا ط بچه من که بر سوزن مرده
ایمان که از لطف زاره یوسف بنان برید	بیت که حال ترا خود گشتی کنند
پیوست بر که با تو از آن و از این برید	با زلف و روی تو چه دم از کفر و دین
طبعم ز تنگی دولت خواست و دم زند	
جای سخن من اند ز کشتن زبان برید	
کمان یار ما زمین ز کجا باد و در رسید	دشمن این شکر فشرده بهجت ارسید
سلطان مصر سن شد و بر پدر رسید	آن یوسفی که پای ز کفان کشید بود
از فکر ام تا رجعت خبر رسید	عاشقانه کس نیم زده را خبر
شد روشنی بدیده که کحل لهر رسید	معیوب دیده از غبار مست و دم
برگشت زار نشسته که کوه مطر رسید	خندان در ح فرو و دل غم کشیده
کوه زمست قافله مشک تر رسید	بریزشکین شد از بوی زلف او

با و صبا که زین آن نور رسیده	کر از مظار و وصل تو عسرم به رسید
خندان کرستم ز فراق سیان تو	کر موج دید آب مرا تا که رسید
چشم ز کرب آید و دیده پاک بخت	
ای نور دیده نوبت خون جگر دید	
ای نازنین صنم قری یا فرشته	با از گل بهشت و ز کوه سر رشته
حوری فرشته و می با که آفتاب	از خدای زلفا فت کند رشته
یکم کند شسته بتاشای بوستان	صد غماتو بر جگر لاله بسته
حوران خلد جسد ز زشتی بر نیتند	به پرده از بهشت مکر بر کند رشته
در هم نشسته و پریشان و مقرر	کویا خلت رسید که شفق رشته
خطینت بر رخ تو که بر ظل آفتاب	سطری ز مشک بر ورق گل رشته
شمس یکیشی بی قتل را چاک	
جاوید زنده می گشتی آنرا که رشته	



## صنعت نامه است بشود خود

اگر باتن چو روح مانوی	نخودش در حجاب مانوی
شمعی اندر میان فانوسی	این زمان که کجای طایفی

لاله روی تو چون نسیم در باد  
انزبان رویه شوی چو کاغذ

ای بطلعت ز ماه برده کردی	... ابروان تو غیرت نه
افتاب از رخسار کی بر تو	فانش میگوید سخن شنو

که تو خورشید حسن را حلی  
روز دیگر چو خان ز صلی

که بدین صاحب کجی	صاحب تاج و کنج بدین
ایکده شاد و روزی بختی	بروت چرخ سفل شطرنجی

بهنوی که خوشنات شوی

## از آن است حسن لایق شوی

حالیست در تمام صفیرو	استخواری نواز شازمو
موی زلفت و نثره دوبرو	استند نیکو که از هر سو

مویهای بکر در رویا بی  
مایه چند ساله مویابی

چرخ میسر بر آبروی ترا	کس ننوشت زلال جوی ترا
شوان بت راه موی ترا	موی خواهر گرفت روی ترا

بطریق که جمعی ازینند  
بسر استخوان بر دهن

نوحطانی که هست در بر تو	جلد بود صد برابر تو
همه کشد صد قد سر تو	همچنین است روز آخر تو

حال ایشان بین و عبرت کن  
از جفا بگذر و محبت کن

غافل ایمن ز ذره باشد	دزدگان را مضره باشد
عنده بر آئین غره باشد	چند کویم بحسن غره باشد



کین صباحت ترا سخاوت	
دینا حست ترا سخاوت	
باده شایان مرد شیر زنت	سوز پیر که پیر زنت
نه بین پاک اعتقاد من است	حکما متفق در این سخن است
که تغافل مکن خاتم صبح	
آن در آرزای راحت و قروح	
خدمات منت که لاحقیت	هم پیدیت که چه سابقیت
بوسه سوخته مضایقت	بلکه هر چه مضایقت
تو بهر جبار روی زخمش پای	
بند پای خروس را بکشی	
این زمان خاطری مکن ناشاد	تا بر ذر غمت رسد باد
از غم ریش رو سید فریاد	بچه کورت قشای خود باد
برک عیشی بکوز عیش و نیت	
کس نیارد ز پس تو پیش و نیت	
که چو سال نو عسری تو	منتی کن کنار و بوسی تو

سال نو میل شکو سی تو	کاد و شاخ انبوسی تو
بدی کون رهرون ریش	
باز داری پیاده ریش	
ریش و سبالت چو در هم آمیزد	بیت و طرح دیگر انگیزد
که بگویم که زو چها حسینزد	بر که کند ترا و بگریزد
جایگاهت شود در سخت نکون	
روز در مطبخ و شب اندرون	
انگو گوید ترا که باده مخور	باده با این خال ساد و مخور
غم این پسند را که داده مخور	باده با ناسخیب زاده مخور
جو حریفی درست بیانی	
که نیارد حیل شیطان	
محم صحبت تو چند کنند	که بصورت خبر چون کنند
با تو هر که بختی که کند	ارو مایان آتشین بکند
در زمان ریش تو قطع کنند	
نفسی نکشیده بکند	



تا توانی بر جوانی کن	بهر بکوش ده ترا کن
اشناجوی و جانفشانی	دل بدست آرد مهر با من
با کسانیکه با نظر بازند	نه بقوسیکه مادر بازند
فرق با تواند بند و مثال	بر یکجاست عقد و خیال
همه جوایز فرستند و مجال	من دارم سینه خیال محال
نقش روی تو بوح دل بستم	ساده لوحم چو آید از دستم
کار ما با تو جز محبت نیست	غیر از این شیوه ترو نیست
عشق مگر و حیل عاقبت نیست	بسچکس از ما خیانت نیست
میشوای پاک و پاک برو	از سگ تا سر سگ برو
من نه آنم که از ره و غلی	رسد ز من عصمت حسلی
ز آنکه خود گویم بلفظ صلی	مان مکن در زمانه بد صلی
ساده بد عمل چو پیش آرد	

رسم در بوزکی به پیش آرد	
ای ترا کالج حسن کاشان	غیر تر سوخت چو پروانه
نه با گفتند او با من	شمار از پیشل اف
من چو معصی نه شاعری کردم	پیش چشم تو ساحری کردم
قطعه تقاضا نیست که بجناب حاجی سر راه او آقا عرض کرد	
مرا بدر گشت ایقله جهان کلمه نیست	اگر بعضی نیست یکد قیفه حصد است
سخن سخن تقاضا در آور و طبعم	اگر چه حسن تقاضا قیج کله است
همیشه پیش من مدحت جناب شماست	بروز کارم از اینجو تر چه شعله است
از آنکه رونق دنیا و آخرتم	ز مدح و ثقت این چهل ساله است
اگر چه طبعی شده تا این زمان مدح چند	سیان کن صله و من هزار فاصله است
بر صفت که نیم من کم از من موصوف	ز من بصر صله در من اگر چه فاصله است
مگر بعین عطایت خدی کرد و دوا	
چو صاد و دیده من باز بر سر صله است	



## (غزل)

خدا را بر رویان ساده	بزم غیر کم نوشید با ده
از آن رستم که در شطرنج	شوند آنها سواره من پیاده
و لم در حلقه سگین غزال	بدست غبرین سوزیده
چو آتش بر دل سوزان مازو	فغان را نظر می تابانده
که قمار کدین در دمنده	
الا ای آهوی سگین قلاوه	
در تعریف باغ جناب ارفع له و له گوید	
جدا ساخت که کلات نقاش	نقش از رنگ نثاریده و انجلیوش
دست استاده در تقصیر نثارین کونه	پر خادوس نشاند و بولموش
حوضها معتبیه در سایه پید و بادام	برک کل باد پر کند به پیرموش
آن شیند بد که آدم شده پرویش	نخست سنبیل و کل والد و دیگر گوش
لوحش آله چه سگویی و چه منظر دارد	این بهشتی است که آدم نزد پرورش
	که پدید است همه بوم و بر و ناموش

هر کجا بسکری از روزن وقف بود	بزره روینده و کل رسته به پیرموش
وصف این دایره دوست طبع داشت	من بدین حوصله تنگ سرم خوش
در خور بهمت او ابر که دوریست	که خدا داد بود بهمت روز افزوش
کشم بطبع روان جزیره مارنج میوه	کشت این نکته که در ذیل بود مضموش
نه مکش بر در این پنجه که معلی سفا	
فقر الماس زهی صحن زمره کونش	
در تعریف روزنامه	
احمدیه	
مهر آفرین آن خردمند را	در آیین کشت نقشه پند را
سخن را از آیین گذر و اس	بالفاظ رنگین کند خوشش
با سلوب خوب و بطریقه	چنین گوید این نامه بحدید
مدر جهان از حدیث و بس	چنان چاره سازی نمیدکس
بمه ارتباط عمل ز آهنت	تن ملکه اسب چو پیر این است
چو آهین در کان خود باز کرد	عروس هنر جلو آغا کرد
جهاز بیاراست از تر و بحر	ره کج روان رست شد بر سر
اثرهای خوبه در آن غنیت	یکی عده نامش از دستم



همین خون که سحر مایه تن بود	خوشش ز ذرات آهن بود
بقانون شیمی و طب جدید	تن از خون بود زنده خون
سخن را ندانم اما ز هر دی	تخصیص از علم صنعتگری
همان احسد بدست غولان	زیر دامن رسیده فرمان
که خود وحی منزل بود بحج	
لکم فی نفع و باس شدید	
در عشق	
سوخته از دست آتش پاره	ای بگریان بگریان چاره
آتش ز در دل چو نفوذ ما	کز نبرد جان بر آید و دوا
آه از آن آتش که جسم و جان	شغل شد شغل شد شغل
واندر آن آتش دل پرواز را	دید هر کس کشت این دیوار
گویی این آتش بجان انداخته	قدر جان خوشتن نشناخته
گفتش نشیند و از او سنا	هر که این سودا ندارد نیست
رو تو بجز نیستی از حال عشق	با تو چون کشتی احوال عشق
عشق بازی کا ابل دل بود	این هنر ما اهل اسکن بود

آتش کا در ابدل جانان زنده	دل بسوزد و شعله بر آید زنده
ای صبا ایقا صد و ارکان	وی اینس خاطر حاکمان
یک زمان بگذر بگوئی دوست	تا بر پیغام ما بر سویی دوست
کای ز قربا نکویت جان محفل	وز نشا رتعدست دل منفصل
ایقده سوز و تو خنل طور ما	شمع رویت آتش منطفوز ما
ای پریشان کشته کاکل پرست	من فدای رومی و موی عجبتر
رخ برافروزان برون دونه	خوش نباشد ثواب اندر حجاب
تا بر رخ کیو پریشان کرده	غارت دین و دل و جان کرده
خوش بود مالیک ما زار زار	بلبلانرا خامشی ناید بکار
کام ناکشته ز تو حاصل هنوز	از غمت آشفته دارم دل هنوز
ریشک خوار خلعت رومی	باغ جنت غیرت کوی تو بود
کمی بود در سر هوا چو خستم	منکه اندر قرب کویت راستم
بر دلی کو از غمت محزون شود	آتشافش هر زمان افزون شود
انکه سوز و خستگانه ز در ذوق	آشناقت آشناقت آشناقت
عاشقانه از غمت ایما برد	هر که دارد شکست دارد آبرو



ناله بس کن ناله بس کن عفتا | مهر بانه مهر بانه صادقا

مسلمیادم درکش و خاموش باش  
ساغری زن مستی و دیوش باش

### در وصف حاجی قربان ترکمان

حاجی قریبا من ترکمان غریب	خواست کرد و برادر ظریف
بود در جستجوی یک استاد	یافت بکمن طبیب در زاد
لقب او حکیم آسمی بود	علم دریا و او چو ماهی بود
پی تحصیل طب کرد آغاز	از کاستان سعدی شیراز
فهم آن کشت هر دور شکل	بر دو مانند سپهر خود کل
کفش استادان باسگاه	که کشت پراز کشت و گیاه
که وکل مناع بازر است	درس آن علم کار عطار است
بست شایسته طب را و کتاب	مثل تاریخ نام در و ابواب
این یکی طب را کند تفریح	و اندک مبنی است بر شرح
طالبی که بکمت یونان	قصد جز ناله را بر خون

گر بخوانی توالف لیلیار | وانی از نبض در و مرضار

افسر صنا بتدش از ابواب  
ز آنکه استاد دیده بود جواب

بعد تحصیل مدت ده روز	کشت ای استاد آموزد
بندگنی تو کردم از پیش	بر در تو عین کردم ریش
اگر از تو اجازه هست مرا	وقت وقت طبابت مرا
حال اذن طبابتم در ده	و شخط اجازه تم در ده
که فلاطون روزگار شوم	ما شفا بخش بر زار شوم
تا تو آموزگار من هستی	فیت بالامی دست من دستی
اوستادش چو افغن بشود	اندکی فک کرد و آفرود
کشت آن استاد خوشحال	آنچه از من شنیده نا حال
بکی قولهای مشهور است	آنچه باید شنیدستور است
چون تو یزد در میان شاکردا	از همه تر پوشش تر جهان
و ادمت علم ظاهر بر باد	کرد دست چشم روشن و دل
لیک بعضی نکات منظور است	که ز ادراک تو بسی دور است



گویت چند کوزه زان اسرار	بشنو باد کبر و نهاندار
اولا شد رسی و صحت بهر از درد باشد و علت	
ناخوشی جز رحمت در هیچ	قدر صحت بدان که خودت
هر که خود بکشد و بخت خیر نخورد	عاقبت او که کند خواهد
تجربه بها نموده ام بنده	نشود مرده از دوا زنده
اوستادم که غرق رحمت باد	یادم از قول طبابت
هر که شد از کسبکی دیگر	بخورد یکدفعه مان پیور
کر شد او را که سندی کباب	بود از جان بخورد و کباب
هر که کرد ز تشنه کی چال	باید آب خنک خورد و نه چال
انکه گشته ز تشنگی قباب	چاره در دوا شود از آب
در بنوشد سکنجبین با یخ	به بود ز آب چاره مطبوع
چون طبیب طباطبائی بود	همه جا صاحب اشتهار بود
ملک الموت داده یاد مرا	که بود بهتر اوستاد مرا
بهر حسته بر مساز از پنج	در خدایش حذر کن از زنج

خوش نباشد بختگان پیش	خود اگر منقلب است و یاد پیش
هر مریضی که مرد و در دست کجور	فارش کن ز نسل و دستور
مرد و داد و دو جبر است	خاصه نموده که در قبر است
شک قیاد و خورده شیشه	خوردن هر دوا در اندیشه
هر کراتن بلرز و از سره ما	حکمش ایست و بخت ده ما
که نشیند زیر کرسی کرم	در میان لحاف و بستر نرم
پیش افنی مرو که میزندت	زود در بستر عزم بخت
چند چیز که فائده همه	نیرو تیغ و کلوه است و فیه
کن از دواش بسته	کر چه باشد بخت در یکدوره
خواهی از روغ ستم عقرب را	بشنو این نسخه مجرب را
بشت ثقال مرکبش بوش	تا بجدی ترا کند بیوش
که رود ستم عقرب از پا	پیش چشمپشت در آرد و اجلا
هر که را تمنی دمان باشد	که خورد و قند در امان باشد
اگر آرد سکنجبین در د	دفع آن بیستون بصر
هر که آرد دسه پدید آید	پنج دندان کشیدش باید



قطعات	
کر بکشب کذب کوش چشم	سر زلف کجش که بر چین است
کفت چشمش زلف کای شکرد	اسم شب و که رسم شربین است
سر زلف بر کوشش	کفت است اسم شب چین است
قطعه	
که آید از دهنی حریفی از وفا پرد	زبان چو شش آرنج از قفا پرد
چو دید جلوه مستانه تو یوسف جان	بر آید از چو تن پرین قفا پرد
نخترم از سر کویت هزار بارم اگر	کنند همچو سگ از خانه خدا پرد
قطعه	
کجا باشد از فیض تماشا	ز خورشید رخ محمود پاشا
ز کرب چشم من قفاش کوشش	من و نظاره خورشید حاشا
قطعه	
خوش آید که از محمود پاشا	بر دیدن برد فیض تماشا
مرا شد چشم که بان همچو قفاش	من و نظاره خورشید حاشا

هر که اموی ریش میریزد	قطر خور و پیر میریزد
هر که اموی سر سفید شود	کر مرکت خور و سفید شود
چون بدو ابضت باید کرد	رفع صحت توان نمود
میل هر کس بر آب نیست زیاد	باید او را یکی معطرش داد
نکته دیگر می شنو از من	
تا شود به دولت روشن	
هر که خود را بسین کند زینار	سکند عضو از تنش ناچار
چو یقین سگشته شود	یا میرد و یا که خسته شود
هر که شد مبتلا بر حمت قی	بطیان پذیرد کلو می دی
که از او راه قی شود سود	که نیار و بزور قی فرود
بر مریضی که دارد شاسا	کویت سهل چاره فی الحال
در بر آفتاب تابانش	ساعتی کون بر بنده نشانش
پل و آفتاب کن چو منوش	تخت بر زن بر وزن کوش
همچنان خشک آبکش در کون	
که در کف نم مند در کون	



قطعه	
نظر بر چ ناب طره محمود پاشا کن	از آنجا خاطر آشکانش ز تماشای کن
الا بستان زخم خاطر آشفته کار من	زمانه خویش را دور از زلف چید کن
قطعه	
هر کدای که میغمم در یوسف روی آینه	بسی جو خرد دشت سلیمانی را
تا در ایندیزه هستند فرو نگذارند	روزگار من و زلف تو پریشانی را
که زلفت ز خیان رخ نه بدیدم کرد	که توان برد در نام سلیمانی را
قطعه	
اگر بگویم که بستم بهشت را بفرجش	از اینها دل آتش دل بشه بگرفت
پیر عهد و پیمان را دور و انا	سر تا ز بخت در نظر بگرفت
بداد گندم و از نو بهشت را بگنیم	بین قصاص چگونه پدر بگرفت
قطعه	
ای شک زن پسر تو چو آنک میزنی	اما بشه دل ما شک میزنی
از چهره ز زوده ز جان ز شک میزنی	وز طره چینه بدول چک میزنی
قطعه	

زلف در خمار که از هر سو خوش بخت	
بجای بر سر و لها پاش بخت	
شانه زلف پیران بهر پریشدن	کاشخو داز باد سحر بر عارضت خوش بخت
دست حسن فاشد از چوین زلف بخت	آینه بصر بر پشان را چه دلکش بخت
قطعه	
سندت یکی شعله مرگش است	مگر خانه زین پر از آتش است
بیاد رخ ساقه صاف تو	مرا در قندج باد بخت است
قطعه	
در حق بخت گشیش زاده میفراید	
بست پنهان چرا دارد ز من اهر عیارا	میسی زاده منم دوست میلدیم بختا
خم ابروی تو با ایندل میکنی اگر سارا	بوجه نذر قند می برم طاقی کلبارا
ابتن	
رواج اگر تو دمی ز منب سجارا	همه گشت بخدا قبول عیارا
بچه زلف میسرتی بختی	بان کعبه پوشان سبک عیارا
قطعه	
مشوق برشته فرساقی شود	عاشق جو پر شد بنهر طاقی شود



آرد و چو ریش از نظر عالم آید	هر ساد و که شمره فاق می شود
خوبه تصف بود بر قی انک کف	عاشق چو کشت و مساق می شود
قطعه	
فته از کاه تو امروز در کنار منت	چه عالمی است که عالم خستیم است
ساده تر جهان از سواد زلف تو نیست	اگر سیاهتری هست روزگار نیست
قطعه	
در صحن مقام صاحب الامر	انجا که محل احترام است
روزی دیدم زنی نشسته	کش با مردان صدامی است
کشم یکی که این چه ضحیت	انیزن که و نرزش کدام است
قایم بجا شود شبانگاه	فرمود که قایم مقام است
قطعه	
از سبی فدن مارا سرو قامت و لی	سایه بر سرم کنند مد ظله العالی
عشق او وجودم را کرده از همه فارغ	خال او خیالم را کرده از همه خالی
قطعه	
تن سفید و جبار بی لب شکر	نوشه شکر یک قطره قندی ای پسر

کریات چون بارش اندر آفتاب	عارضت در خنده چون شق لعل
سج مهر بود سحر پزیت	
با چاش را مشتری صد بکند	عبده فرزند قهر پز
فرود حق مشا ربیه	
نهفتد می ار منی می خورد	که این پزیت منی می خورد
یکفرد از انقوتینه است	
به دو حقه قناعت کنیم و خوش بایم	که در کسبند شربند قاضان طریق
منیو نیه	
روی آتش سرج و فینون بنیشت	حق را در ده که بنجام خوش است
ما کشم دودی که در نزد حکیم	فرقش از منی فرق آب است
ز آتش و پور نقل و دودوم	شکر ناله محضلم می نوش است
خوردن می نیست در بر جارا	ز آنکه غماز است و بوش ناست
میوان و خور را هر جاشید	نشاء بر حمت و هر جاش است
فرد	
افشار بچه کو هست نیش	جینی پراز لبین مشکلی بر غنیل



فرد	
بروی چو نقرت آن ز تروین ستار	چو طوطی است گریه و بر روی خنجر
قطعه	
ایتها اسکرده من فرط الجبر	بر تو مگر وی چو نقش اندر حجر
از مجده بودنت کم کن کله	عار نا بد زشت را از ابله
نیت در روی تو بر کر آبرو	گویت محکم و یسلی روبرو
کشته رویت ز ابله غزال وار	آب در غزال کی گیر و ستار
در عمر ز می فسد موده	
خضم این خمر و تنها نکرده است	این زمان خضم من ابواب الهی است
قطعه	
فی هند زونی است عجب این دور	چشم بصیرت با کون در ملک با شک و کور
از کسب و دار تا بر میل جنبان پی	کون بغیر بقاین کیر حسن کر یک نگر
قطعه	
اگر رفیق شفیق درست پیمان باش	رفیق حقه منیون شفیق کاشان باش
بجش دست بیزان حقه فنون را	پس از شنیدن فنون بعکس غلیان باش

قطعه	
غلیان بیسمانی اندر سرائی غان	از چار ساعت از یکی فسد زون نمند
غلیان او چو کبر خری شست لاش	بر اندرون چو رخت به پروان نمند
قطعه	
کشمیر کیر خوشم کای پرست کردن	دارم سراغ کوفه تنویش دریدن
آهنم ز روی اخلاص ز روی خایه بر خوان	از دست یک اشارت از ما برودین
قطعه	
سبلیت مخلص و کلت نموده	کل از این فحشار درخنده
سوسن اوصاف ذات پاک تر	هست رطب اللسان و کوینده
بند کیت مکر نیشه کمر و	که سیر روده سر کهنده
تا خدا هست و بند کان خدا	تو خداوند باش و ما بنده
قطعه	
آرزوی درو سید روی سوا	آنها عیش و گران وزن سوا
بر کس تو بستنای و کس کردان	تا وی کلکی دارد و آلامن سوا
فرد	



زلف را باید بروی چو نخل تر داشتن	حیف باشد زلف بروی مجذروا شستن
فرد	
خوشامیش من کرد بر شبنم	می تلخ و محبت شیرین بی
فرد	
دوش در باغ نظایر شبنم است	داو کوفی که برادر برادرند
فرد	
دیده را حول کنم گاه نظر کردن برش	تا بهر دیدن مکرر بنم از روی نکوش
فرد	
تا ساکن ایروان ویرانم	در کنج کلیسا چو منم
هر جا که ریش دیدی از ما و عارنا	در سادّه به منی او را بهارنا
قطعه	
این آتش از کجا شد سلطان توخانه	خواهد زد این سمن آتش در شبانه
بگذشت از برم دوش از پند بهم آذر	نخواست مابعد ویکر از بهیم نشانه
قطعه	
بدوز کس است تو کرده اندام	شراب ناب حلال و خیال خواب حرام

حرام کشت حلال و حلال کشت حرام	ز یک نگاه تو بر کشت عادت اسلام
قطعه	
تو این پیام متین ز قول من	صبا بگو بگویدان که سست پند
بطبع مشعر را خدنه فحار بود	که جلد صاحب طبع سلیم میند
را بقول خداوند در کلام قدیم	و از لعل حکیم میخوانند
قطعه	
تم تشریح شد فارغ ز تشریح عظام کن	بشتی استخوان تا چند بودن همچو کنگر
گذشت از عمر من نمی بدرس و مرثی	که رقیب کبلوک برش ریشتر حساب
قطعه	
و مساق نیست آنکه بر دیگران	زن خود برد یا زن غیر را
بتحقیق گویند اهل حسد	و مساق مشاع لخم را
قطعه	
تا که فتنی تار در چنک ای پر	شد ولم به پرده جزیناگری
چنک در دل میزند نظرب تو	برده دلها بناخن میدری



یورحامی مابکه فزون داروین	تشکی آر و سجده می کاب لازم بود
قطعه	
زتاب عشق دلم شد کباب یخی	خدا کتاب فخر تشریف یخی
علی الصبح در آمد ز درند	که این برآمده بود آفتاب یخی
لب نور و نق یاقوت بر دو کیسوت	شکست و بدید بختاب یخی
قطعه	
بیزش که خرم سیم است	بیرختی نهاد چون داس
داس کردی تمام خرم سزا	بهر مساق خوشه چین شکس
کاش در ماتت به پوشند	کو دکان نو دینی عباس
قطعه	
اینور چشم قصاب باشی	از دهنه هرگز خالی نباشی
ما که نه کرکان بیکر کرسند	ز آند نه آسند و به معاشی
قطعه	
دوست حاجی نصیر زدی	بجی تا جری و اندان یک لودی
خزیده یکی مدینه فرشت کهنه	یکه باج فرج نوکشته چندی

یکی دشتش را تا جری کرده غری	یکی فتنه جری شری بوده چندی
یکی از تجارت خسارت بیدند	یکی از نوذی ندیده کردند ی
قطعه	
گویند که میرزا علی بود رسول	آنانکه بقیق من رستم نهاده
یا چند پر بوشی که در بازارین	مضمون رقیه را شهادت داده
استشهاد لواط کاری بستند	ز دهنر بر او هزار تن کونداده
بر دند پیفتیش که مجری ساد	آمد بجنور شادان ساد
سفی چو شوت خواست بختا	ثابت به از این بود که مارا کاه
قطعه	
بودم چو طلبکار منای زان لات	کفتم که ادا کن ای پسندیده صفات
کفا که قسم بعتت لات منات	هرگز نشود وصول ز این لات منات
ایضا	
تو پسندار که من و طلب سیم وزم	تو بفکر دگر و دل بخیال دگر است
دلم از بهر وصال تو طلبکار گرد	ورنه از دولت تو سیم وزم شتر است
نیست خبر وصل تو باید دست خیال کن	خفته کوتا که نسیم طول سخن در دست است



قطعه

شبنم حکیم ز ناماده	جنیت و خطاکار و کوفتاده
زن سلی را با فنون و رنگ	بیسر و تا کاید و از رنگ
نمود اول از بادیه پیشوست	که تا برود بر کوی آن بت پرست
چو خود را در تنه زن پیش	سر رشته زار و زده است
گرفت از زمان رو بوی حکیم	که ایچنه و بوث و حیض قدیم
اگر من ز ناکارم دور شوند	بودنار بودم با سلام بند
مذاقم ترا ایچنه غیرت بود	ترا باب و مادر چلت بود
جوابش چنین داد آن بدکهر	مکدر رهوار من ایچش سیر
نه عار است اینکار پیش من	که اینکار سهلت و کوش من
اگر کبر عالم بکشت زخم	رود مونی چسبید از این تنم

قطعه

پسر لک من از جفا چند	کوش من نه تو خواهم کرد
سجده ام اگر فستادی	و کمر و دانه تو خواهم کرد
ورنه از کبر خرفار شما	بحر محض نه تو خواهم کرد

قطعه

ای ز تو ختم کشته خطبه حسن	خاندن خطیب باش را
عار صفت یا دوا ده بر آذر	بت پرستی و بت تراشی را
زلف لرزان تو بر اینگزند	از دلم صوت ارتعاشی را
کل رویت چو دید کرد شعار	دید کا نم کلاب باشی را
ای تو در فن و دهری استاد	باز کو نه غلام ناشی را
درس و صلت کسانکه میخواهند	من خواهند یا حاشی را

قطعه

کر دکنم مگر اید حریفان زینهار	که بسی شوم بود خوردن و انباشتنش
آدم از خوردن کندم شده پرور	کشت رسوای شکوهی زینده و انباشتنش

بیت

اشکوی که بخت حامی اوست	قرع خند بنام نامی اوست
------------------------	------------------------

قطعه

پیدا کردی تو یک نابون و دوستدار	پیشبه پیک کرده خافانی و خفتند را
کر قطره دریا شوی در پشته عفت شوی	اندک زمان دارا شوی هب و بول کنند را





## قطعه

برات نامچه میرزا ابوالحسنم	نوشت در شب جمعه بر جسم انسانا
بستر ج که بر جبهه مجدش قنیت	حواله کرد که بستان در خمی انسانا
سوال کردم در حق کیت اینجاست	جواب داد فبالوالدین انسانا

## ایضاً

بعالمیت میرزا ابوالحسن که ترا	بروز کار رستن خال بوده ماه جمال
بر آنکه را بجهان جنس آدمی کا	چه کاف و چه فزک و چه زنی و چه طلال
شیدا ام که حدیث است از جناب رسول	که خود شنیده بجا لبزدگان حلال
حسد زاده نوهر که حلال زاده	بجز کرم که چو کشته شده بجال

## قطعه

کرشم سپنج محقق بدو چهرت غیر	همه دهنند که آنرد و بود شام و نهار
یج جانی نبود در همه تخت فلک	که بجز شام و نهار آسج یا بند طر
خانه جود تو از تخت فلک پروان است	که در آسجا شوان یافت نه شام و نهار

## قطعه

دوش تا صبحگاه در بزم	کفلی بود چو کف صابون
----------------------	----------------------

کفلی چون بر می و تشکی

پنج کور مرادی ملو ن

ای ربی پر من ز فرط شوق

تا بجایه و دیدش اندر کون

خایه را کفتم ایر و لیت ذکر

تو چرا ایستاده پروان

گفت من حاجتم در پندگاه

نزد و بیج حاجی بدرون

## قطعه

که و طبع روی تو آن ریش زهر	مانده رنخس که بر دایره و ف
تا مجلس روی تو قدر راحت پرینا	حسنت ز میان رفت قضا کف و ف
و آنساده پسر کو بجا پنجه میزد	بجو کف گون ریش بخت کوبد لطف
و آن روی که چون بیضه می بود مصفا	چون خایه من کشته پرا ز شرم زهر ف

## قطعه

نکات الموت رفت می خندا	کشت سجان رقی الاغلی
یک حکیم است در فلان کوچه	من یکی قبض واکند صدا
یا بفسد که قبض روح کنم	یا بر کار دیگر می فسد ما

## لطیفه

قالب فضا نوشت غدار چو مش	نیستش مرکب معاجاة خدا یا بدش
--------------------------	------------------------------



اثر آبله در صورت کرده تو نیت	جای منقار غراب است که خورده چو کفش
سر اسبند که از ابر کمر کجی بارو	هر که چند بکمال تو کند شنبه اش
روی تو با کشف مشاوه بدم ماهی	کز پس دام پیداست و چشمش
رخت آن پوست اناری است که دارد	و آنکه آلوده نماید بقیر سیه اش
یا خود آنکه کلاه ندین است خست	اگر مکرر بزندیسد نماید تبه اش
سنگ پائیزند از آبله روی تو دم	میکنند سختی روی تو ولی خاکش
چپه آبله وار تو ندارد آبی	هر چه غریبال نمودیم در اینجند کفش
دست مولا چو یک دست سبیل خورده	هر که آنجا بکشد دست برز و کفش
گشت از صورت بدوی تو امر و غمان	آنچه در خون نهان داشت زیر کفش

### قطعه

زایران نایبی در کاغذین است	مرسته ریف او بر دهن دین است
چو نایب اصل او از نسل سمرات	اگر چه خودستی بر حسین است
شبنم از غرب و در صحن میکش	یزید از این حسین صد بار زین است
خود آنعامه و عیالین تدویر	همان عینک که فوق مخبرین است
شهادت میدد یک یک که کینه	شرکت در دمای کاغذین است

معاش نایب و فرزندان	که از عماره و گاه از سرین است
چنین نامور دیوان کس ندید	تو پذیری ز اشباح چنین است
اگر بر سبزه دار افتد گذرش	ابو بکر و جاش بنشین است
بخت چون تو نامور عجم باد	عرب را آنکه فوق انجمن است
ایدل چو مهر روزه شود در فتنه	یا قوت بان ز جام فریاد مخور
در شرح بود چو خورون روزه	یکچیز ذکر بود چو روزه مخور
رباعیات	
ای آنکه چو مهر منجلی خوانند	سکانه و آشنای ولی خوانند
در عالم امکان چو تویی صاحب	انت که عالمی علی خوانند
که مردوسی ماه تمامت خوانم	که آهوی افتاده بدست خوانم
زینند و بگو تا بگذشت خوانم	کز رشک نخواهم که بنامت خوانم



دل فدا آن چشم بگریه کردید	جان عاشق شایده بگریه کردید
از شک خطی بر آفتاب رست	است که روز من سیه کردید
سوزیده دل میروسان و...	چو زلف تو خاطر پریشان دارم
چند که در پیش فراقم سوزی	میوزم و میازم تا جان دارم
ای انگه فنا و عالم کو بی تو	هر لحظه چو طایوس بیک لونه
رویت بدینضا و تو بوسی اما	زین کر که مر تراست در غمتو
با دست قیب و زلف و روی آینه	هستند کی لب بند و دیگر گواه
او خواهد اگر دراز دسته کرد	بایست برید بند و دستش آینه
بر کرد خست مشک به فام دیدم	ز نثار مکر برفت خام دیدم
افشا و چو عکس خط و چشمیت بقیج	بر دورت سجده و با دام دیدم

شوخی که دلم مانع خال لب است	روزم چو شب از طره همچون شب است
هر شب بی زلف غمخیزش میگردم	زیرا که قمر منقه در غمخیز است
خوبان که ندانم که کیشان و...	حال دلم از زلف پریشان و...
در دل میلی که من باشان دارم	من دلم و دل داند و نشان و...
ماه از پی زلف تو شب آید پرور	با او همه شب ز مویک آید پرور
در سبزه جستجوی کیسوی تو کرد	دنباله او ز غمخیز آید پرور
جسد داشت و نه شکوی ترا	خورشید نیافت طلعت روی ترا
نقاش فلک که ماه نو پر دارا	هر که نمیشد شکل ابروی ترا
دل غدا خوی جنبجوی تو گرفت	جان کرده نه میت سرگویی تو گرفت
کشم خط تو جانب مارا گیرد	آهنم طرف روی بخوی تو گرفت



دل من برده بغارت پسر درویشی	خون دل کرده قدح کوکب و کیشی
بوسی از کنج لبش بخش کو یا مولا	برک سبز تو همین است اگر درویشی
قوی صنم سه وقت نمونند	جسمی ملک مجر دت نمونند
ایخن دو جا هست و ملاحت کرد	در ندب ما محبت نمونند
خوبان مراغه و فرغند	نقند و طیفند و بختند
از یک خورد جوهر سببم	در سرخی و فو بهی چوینند
دارم کسفی اگر بده رومان بخش	تقصیرم بعبیرین مویان بخش
در خوزره صدق ندگم کسفی	در هست بموی زلف محمود بخش
ای طره مکرش رنستان تو	پیوسته قرین نارسوزانی تو
از هر چه صفت کنم باز تو	در صورت خود به لغرض جان تو

کویند کبر جلا غلصه صغرا	ز دحرط اش بخلق پیکان جفا
بر عکس چشم من عاصم	باناوک ولدوز بر انداخت زما
استاده بروی بام ماهم	سجبت هلال عید و میکش سروش
باروی چو قشایر میجوید	اشاده بی چراغ مشل بروش
میآید چهره از عرق تکرده	چو کان بخت و آب زجا بر کرده
اندازم طره های کرد و لود	وله های شسته خاک بر کرده
این کیت که از دور چو میآید	با خال و خط و زلف میآید
گویا سر جنک با غلامش دارد	کامروز بدینهمه میآید
یکچرخ بر آنچه مرقداری تو	یکبرج بر سبیل تر داری تو
ایز هر چه حسین من از نظر تو	دانم که بشتی نظرداری تو



ابروی تو همچون کف پیغمبر	پیغمبر ماسحتی شود ز سبزه تو
مرسم که تو دین موسوی گذاری	من دین محمدی بنم بر سر تو
شهرت را رویه بر از روی رود	روی بچکانند همه ز بختی تو
بجاده به مکتب نیاید پرورن	کو دای صین است تباش آه تو
ایطره زبند و صند و تازی	افتاده بدینا چشم یاری
دستی که بدان خنجر ابرو داری	پیدا که از ساسد افشاری
چشمان تو پیش کرده خنجر را	مرغان تو آموخته خنجر را
هرگز نموان منع ز خو زری کرد	ابروی تو خو خنجر افشار را
گر کشد مصحف ایشه لاله رخان	روی تو چو مصحف کجاست و چون
خط تو و خان و دانت حلقه میسم	ابروی تو تدبیرم حسد و خان

خیاط مرا پرین نو بسبید	ابروی تن لایعمرم بسبید و خنجد
کوین زن کس فراخ او دود	مانا که مرا ز مکتب در انجوش کشد
زین جسم و خطا که میرود زدن	وقت که ظاهر شود آثار بلا
روی تو چو کوکبست و زلف تو دود	ای کوب دودن طوری نما
کفا کسی آن ستاره روشن	ای کاش بلند طره داشت بر
کشم خیر است اینک کوزه تو دلی	از کوکب دودن خنجر و خنجر
دل برده ز من طباطبای پیری	و ده چه پسر ندیده چشم بر می
دستارک سبز و بل خنجر	کوزه بدین گرفته طوطی شکری
تازلف ز رخسار تو کم گردیده	و نیکه عجب مایه غم گردیده
اهم مردم چشم تو سیه گردیده	اهم قامت ابروی تو بجم پوشیده



ای آنکه سواد چشم چون قابوی	در کلک تو شد مدد در طاقی
صد حضرت سگلاخ در خست	آرد ز کجا بوقت پابوسی
ای آنکه دل سکنه کاشانه تو	با بغیظت حرم از خانه تو
دیده بر سوی هر که باز کنی	جان ستانه باز باز کنی
با چنین حسن عاقبت محمود	سزدار باز بر ایاز کنی
از نهر جبین و ماه یما	هنگام طلوع صبح در زد
آمد بر بستر مرا گفت	بر خیز که آفتاب سر زد
زگر و خیمه ییله بدر بپویند	قتیل که اسیر کند کیویند
قدی طرز نگاهت شوم که چنگ	بجمله شیر شکار و جگر آهیند

شب من و دل ناسخو بایدیم	بر خاک رخت سین و سر بایدیم
بجران تو نهفتم صد کاشانه	در وصل تو کیشی اگر بایدیم
ای آنکه با نیلیم ملاحظت می	در گردش کردون صحبت می
از منجوشق است سر کشتن	بر من که محمد بن عبد اللهی
ای آنکه بنجیل ماه رویان شای	در چرخ و جاهت و ملاحظت می
شوقا تهر از روی نوبت پیدا	حقا که محمد بن عبد اللهی
امروز جناب شیخ قربان بفتد	سیم کفلی حسد و بد و بد و بد
درد هر خوشا بود بر حال کسی	کاف و قاف یکساله هند و بد و بد
ای روی تو کشته آتش فروزم	وی تیره چو مار لطف تو فروزم
چنان ز فراق روی تو سوختم	تا در دل تو اثر کند سوختم



استبداد منوی که عین نفس است	بر یک نفسش برای صد بوده
دل برده ز پیش ما پس می زند	هر چند که پیش رفت کارش نیست
چو بنده مال و من ابرویش	گیرند همه روزه و من کیویش
در دوزخ این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکت آنهم رویش
در زیر کماله اش گل ولاله بین	در هر تار و ری دلی و صد کین
سالی که بود دوازده مه دیدی	ماه بی که بود دوازده ساله بین
هر دیده که محو طلعت روی تو شد	حیران خط و زلف سنبوی تو شد
هر سینه که خورد تیر مرغان ترا	بختناک کمانخانه ابروی تو شد
ای من بختی روی همچون شتر	دارم بوس بوس زلف شکرت
بر خیز ز خون من زانرنگان	ز آنکه تو بشجاع دینی و من عمر

دل شیشه شد بد لرزانی	از سلسله طباطبائی
لبا تو به بدوش و باد و در	کلهره و شوخ و سر تاقانی
اناکه باه روزه بخب کند	تجسس نفس بر دوده و تقلید کند
ماه رمضان اگر نخورد و سجد	در روز وفات تو چرخ کند
آمد روز عیشش با برهم شد	بنیاد اساس زانرا بن محکم شد
خوابان چون ملک سجده پیش تو کرد	از دولت ماه روزه شمع دوم شد
آنم زد حسن عالم سوز عالم زاده	آنکه با وصف نعمت بودش زیباتی
فاشش گوید بر سرش تکانه کرد	صورتی در زیر دارد آنچه در بالاتی
ایلقب خلیل از غم آن چشم علیل	چند در آتش جانور نشینم چو خلیل
بجدلی نیست که عاشق نشود روی ترا	ایچه رویت تعالی الله از عین خلیل



اینگه بوستان صدرالدوله	فرزده شد حسن نو قدرالدوله
در دولت یافت کسی چون چیل	امروز جمال است بدرالدوله
در بهجوبان ملک	
پیر مردی بود سلطان ملک	که قناعت کند بنان ملک
روزی او نمکشته تا امروز	استخوان را استخوان ملک
کند زنده روزگارش را	با دوسه نقد بنان ملک
بکمر سر کشیده در مدقوس	قناعتش چون بنان ملک
کون دشمن در دباکشتان	که بنانش بود بنان ملک
در بر دوش او ندید من	بجز از کشته کی نشان ملک
کس نداند زمان عسرش را	بجز از صاحب زمان ملک
سنگ دشت تدبیرم بیدم	که چه حادث بود جهان ملک
کردن از وی در انکشته	حبس طول ریمان ملک

دیگران فخر بر پلوارند	و بود فخر بنان ملک
که چه تحصیل او بی و شمار	است بر جسد بکل ملک
بکه در خدمت صدقت کرد	عاقبت شد زلفان ملک
چشم او را همی کند روشن	رشته مانند دیگران ملک
قناعتش بکه لاغریست و دراز	است کوی که نزد بان ملک
تن زارش ز کوز مورچه	میرد تا باستان ملک
هر که پند ضاحتش گوید	ریده در خلق اولان ملک
تیز کرده بصر دندانیش	و ده چه تیزی که بر زبان ملک
نزد از کرسکی خویش	است تا صبح پاسبان ملک
هر نفس از زنب غلباش	بفلک میرسد دخان ملک
زندگان ملک اگر این است	ایجو ش حال مردگان ملک
در بهجو ملا دهد معالی	
شی بیادتی ملا ... از او میرم	ولی مانند ستاره قوی بنیاد میرم
خدا تم گذر شان بر پیش منی افتد	و کرد تا قیامت در بن شمشاد میرم



نزدیم که بر بستر تو سایه تیغ دلاکاش	که زنده بار مادر کورده حسد دیریدم
نزدیم که کدین او سستاد و قهر شد	که من ناله طهارت در کف استایم و میرم
نزدیم که مستم کی شد قار و دوات تن	بچندین خا پنجه از بهر مبارکبا میرم
نزدیم که از آب استنشاق کدین جوا	که من در سنج آبخوی مادر را دیرم
نزدیم که اگر کبر کدین خرد کنی مسوک	من منهد اندر کبر آنخر هر چه بادا دیرم

### در هجو شیخ قربان

شد حله در بسوی سکت آن شیخ ملک بکش	خنجر کشید تا بدر و سینه اش پیش
سکت کشت و گفت می کشی برو کن بکش	قربان خجرت پدرت از بزن بکش

### عجیب این بر می تو پدر را چه می کنی

چون شیخ قربان آنزد و گواه	می کشت سکر با تیغ جان نگاه
می گفت آنکس باناله و آه	اگر تیغ بار و از گوی آناه
کردن نهادیم بحکم الله	
در اطراف قلعه چو شیخ کبر	سکیرا در آورده که کجیر
که برداشت بالا و بخداشت زیر	دو نیزه دو بار و دو مرد دیر

بیت از دین و دین	
شیخ - اخلاقی از پی ابر و ثوب	دوش در کوچه ملکیت سگی رشتاب
سکت در آن ملکیت که اعرش جباب	خون من ریز میزندش زو بان جباب
آنچه در هیچ حسابی نبود خون من است	
جناب شیخ سیکر کین نمود از پشت	کرفت از دم و کوچه کله اش پشت
چنین بود سکت از ضرب رشتنای	مرا ملک بر پنجه ای غار نکشت
تو یکیشی بر پنجه غار بنم	

### قطعه

نکار در باقی رشتندم	که بود آغاز شوخی جیبش
جیب او را جواب بفرمود	ولی بنمود یک نقش غریبش
برون آورد از شلوار و بنمود	بدون معذرت بروی قفسش
چو طفل با ادب شوخی نماید	بی باچوب ترساند پیشش
قطعه	
مات آن شهوار قضا تم	که بر و منید از رخ زبنا



لب یا قوت است روح فنا	خال مشکین دست جت نشاط
کرد و لعلش نوشته با خط صنع	پس شلوارش از خط حیاط
استیلا پس بختان	الطواط الطواط یا الواط
غزلیات ترکی	
کو کله می بریا و شکران چکر	بر طره زلف پریشان چکر
بهشت زلفونده قلابه چرخ تا	سبزه طر حین و نایب چکر
او خشا و ابولمز یوز و ده بو سپهر	هر کج بر ماه درخشان چکر
نقش و مانون بنجه مشکله و کور	ایسته نقاش کج چکر
جاذبه حسن چون قباب	دانه کمی کو کله می بریا چکر
دایم اولان و صلا خدن کول	
ایده کور ناله هجران چکر	
ایقیرسیا منی زلفون چالوب عجب کی	عالمه روشند و بورشم و کیم کو کله می
کور سر کر زاهد بور زلفون کافر محض اولو	یونخا زمار سالا م عیبوی ندی کی

بر سخت رفیع اولور زلف ایچره کو کله می	سعد کبر بر کز اولور نو قهر ب کی
شکر شیرینه خسر و چو خد امین و اولون	کله یوب و نیایب بر بو شکر ب کی
طره پر تابون کمش بر قوی بخیر آله	اختیار و دیوانه لردن بلرم یارب کی
عاشق زار و کورنده کشف مطلب قیل کون	مند اهل طلبم حاجی عی مطلب کی
سینه تنگ قوی چو م آنغور سینه تنگ	کیم و شکر تلهی سینه تنگ کی
بور سولون تنقلمه عی بوخ بو	
بر نغز و قیاسی بوق باله بو خوش شکر	
ر بهر اول عشقونده سن ای شوخ لب شکر مند	قوی دیو نر اهل سالم حیفی ندی مند
ایترم برال اورام اول طره پر چینه	کو ستر و ستر زلفون تهر عجب مند
خشمه لعل لبوندن عیله بر جام ویر	
کیم دیو نر خضرین و نیاه هم شرب مند	
خالوندن او چدی مرغ خیالیم لب او تنه	قمت کجوب کتوروی ز خوش شرب مند
کو کله م خیال زلف پریشان جمعی دی	برون و غله می خال و خط و عجب مند
ایله سپاه حسن رخون عالمی خبرا	زلفون آجله پرچی بو مو کله مند



فان شود و بگوید کوشه سی زلف او زده میل آید	دو انگشت دور و دور کلوب مر ج استند
بوسیناب عذروی سیاب تک عرق	بر آینه زده دور دور و دور کوب استند
اوج آید چای بدن نه خشک می چوب	چاه ز رخ یوزنده نه خشک استند
جوان آید زده هر طر فوجان شکارید	کیم دور بوشه شور چوب مرکب استند
جانان که بر ج بوسه نه نقد جان کور	لعلی بوجانان ک کو تو قوی لب استند
<p>پچیده اوله زلفه چوخ بوسه دن دیش</p> <p>چوخ طول و بره بوسه که مطلب و ش</p>	
یوزیه کر تو کم زلف ریشانی اقام جان	پریشان ایلرم مجسموع دنیا اقام جان
ویر بنجه عاشقه بر بوسه بین جان آلام عاشق	بوسه دایه کیرن ترک ایلسون جان اقام جان
کنز زلف چرسینده سالام چندین غوغا	دورنده چمن چمن زلف پریشان اقام جان
خیال و صیلیم هر کیم دوشه جانندن آق	بودر دون بوندن و کره یوخد و در اقام جان
اگر لیکلکی تشقه قلم ز یعنی با تده	کتورم عرصیه مجنون شید اقام جان
یوزوم زینا کوزوم شیدا اوزوم شیرین سوزیم	دو تو ب آوازه حینم بو دنیا اقام جان
ویرون یعقوب بر شرده که اولسون کوز لری	منم عالمده بکون یوسف اقام جان
شراب ناب عشقیدن اگر بر جام آید	کیدر با دفن دین و دنیا اقام جان

اگر طوره بنگاه ایسم بواب و تابید	شاع حینم ایلرم محو شاع اقام جان
ختم زلف اچره قلم کوشه ابر و نیکه	کتورم لر زیه طاق کلیه اقام جان
میج صوبتله حکیم ترانه حسن در بند	کتورم نالیه کوهده سیحانه اقام جان
کرک عاشقرون قانین توکم بوندن خور	ویر و بدو چشم خونخوار بو شوق اقام جان
خدر قیل کفر زلفیدن و غل غل غل	پوزارم روش دین سلمانی اقام جان
جهانده بر فقر مردوم اولم فیض روید	جمالیدن آکوب بر فیض روحانه اقام جان
کوز و قاشیده کوز قاش ایلک بر کله	که برنا ایل درک ایتیز بویانه اقام جان
اوزوم اور حینم آینه ده حیرانیم	که یوخد و بر کون بر پله جانانه اقام
<p>منه بر عاشق مخصوصه و رعلی بوعلم</p> <p>اولور بوجانمون شوقله فرما اقام جان</p>	
کتور دی شاه می ساقیا نه شور می	که شوق عارض جانان چکو جهوره منی
جمال شاه غیب ایترم کلیم	اما ندویر نیورون جملو کاه طوره منی
ضمیرم اولد پیکانه مشرب بدن صفا	قیل آشنانکه بر ساغر طوره منی
هوا می عارضون آفتاب عالماب	کتور دی ذره صفت عرضه نمور منی
قصود عقل یوخد و در منم بو عالمده	که و غلط ایلیمه مشون جمال حور منی



ما ترانه فی مطهر با که ماه صیام	کتوروی تنگ صاحب دود و حمد و سوره
خیال خالده سفر و رجاء شتاقم	هوای نفس سالب کور بجه غوره
جانان خسرو امل سکوتیدم لعلی	
خیال صحبت شیرین کتوروی سوره	
مثنوی دیوب آدوی دیدن کی یاسیم باشم	تو کلنده یوز و زلفش اولو باشم باشم
ایوب حق نه سکر و هنون وجه معاش	تنگد و کور بجه بود وجه معاشیم باشم
چرخ مانش ایدرم کلشکه یا نونده ولی	منی بر یا زیتور منر بوتاشیم باشم
کونده بر دبره قتلید ایوب دل دیرم	با غلو دور بر بند بو شوره باشم باشم
چند عقد و تحمیل ریاضت قلیاق	سند دوشدی نظر شاه تراشم باشم
سه دانه که که دولا شور سالت	ایترم سند نه برجه دولاشم باشم
برده دید لعلی او قدر قانع غنایار	
که مرار اوسته منم لعل اولو دایم باشم	
نه وار نظیری بوتاشون نه کوزون بدلی	بوتاش کوز نه مخصوصه و حجت غنایار
کوزله پیش کون اولور آبر و سکنده	و جاست ابدی و طاحت ازلی
دنان و عارضون و صافی اهل و کور چرخ	برسی و در دخی دور برسی و کور حبلی

یوزون او کون دکر هر کونده بر زول تاپا	اولوب از لادن او ترات حسن لم یزلی
حدیث کاکلون ایلر کلامی طول کجام	اوزوند و آخسره تیمر بوجه حصلی
بلادن انجرام هر نه بستان قلاسان	که دیر شمش نه قالدو بلی کوننده بلی
منه شاره قلوب سله قاشون اوینا	که یوزده و سنده کوزل اب دویهار
مناع حسنوی جانار قیبه کور سیرمه	که مشتری دکر باشون ایلر یوز حسل
دولانوب آخری سنگ جانیده نیاجا	الونده دور کور یرم شیشه کولون حبلی
اوشون حنی عشره یل فکرم بود و حکم دایه	کمند ایشم بو غوغلی اول غنایار
بوعسولون کلا یوش بخ بکه معنادم	
بوسیتلک منده هر کورن دیر عسل	
غیل یا قون ایسمبر الون قره لر	او دوش دولوسی و یرم سیم وزر الون قره
اوزون کلوب بزه نا خواند و بر کچمه	حقا قوه کتوروم با خضر الون فتره لر
کلوب بیوب یا تاسان جستر طر کیده	مد خلونده اولو مختصر الون فتره لر
نولور کلوب بکچن پیش پال شیرین حالی	بو منفعت کوروم ایلر شکر الون قره
تغیر آتیه باشون دن غما عشتا فی	والونجه سفت کره میش نظر الون فتره
یوز و سیر و دیر کوزون غزاله دیم	اوزلف و کاکلوه شک تر الون فتره



دولون سور دووا قون و بشیم چوقی است	برکناس آلاسان به خزان لوتی است
سپاون قوجوب باشوی باغیم به سبب	باشواش پاسبان که لوتی قره
مناس یاریم آلاسن پیش دقت ال دیره	لوتون پولون چرخ بر آبی قدر لوتی قره
قاچورما جان سنی حکامه به سبب کفیف	براون شای قالا کیوند که لوتی قره
خیال و صلا علی و شوب و لجه و ولا وصال و برمال بر نطنه لوتی قره	
قاپان و مینده سور و ندوم او قوجون	کر لوتی قره او تری کیدر عینک قاپان
او ووشون سنی هرکم باند کوردی دیدی	کوکک ویر و بد و اوزین کورنجه چوبان
بوکون قویو بد و لا قمت او شوخ زیبا	ایکی قران باشند اون ایکی قران
نقد حسرتیل دل دو دققی اندوم	بو دیل دووا قیلد یاش قویا دوم امان
والنجه چوقی دو لاناوب لیدوم تلاش ولی دولاندر و ب اون به سالمه دوم دالان	
ایلمش دوم صفا و صلوه عادت کچه	ایمدی سینه سینه بر پا دو قیامت کچه
التور ارامی از بیکه او سپار کوزون	دل رنجوری قویز یا تارحت کچه
روز وصلونده نیم صبر و قراریم بوجو	نجه ممکنه و فرا قوند فرخت کچه

کچه لربکه غموند چکر م ناز و ل	آه و نالید ایدر خلق شکایت کچه
دوشه برده شب وصلون لایماه	ایلم بر جده تاشایه قناعت کچه
فامتون فکری آچک کچه لربشیدن	باشه کلر بوقیامت علامت کچه
کوندوزوم هر نجه پرورد و طلال کچه	اولور دو غنیم ایشوخ زیادت کچه
باخا اینده رخسار و ده ایلمر سینه	اولور او ز جالندن ماه خجالت کچه
خمر زلفی آچره یوز و ندن کوزوم او لمر غل	صبحی سدر تاپار اهل عبادت کچه
صبحی شت ناله چکوب یا نمازم هر وقیام	قایم لیل سنی قلش او قیامت کچه
بولوسن باشند زلفون نه مصیبت کچه	چکر م زلفون لهندن ز ریخت کچه
خواب ناز آچره او ترون صبحی کمی	بولوسن ظاهرا اولور سنده حالت کچه
کوندوزیم سینه ممکن دو کلک بولور	ایو باری سن هماری عبادت کچه
کعبه رویوه او کعبه زیارت قلر	که یوزین ایتیوب ایشکله مهارت کچه
آکلن جانی قوتار غنیم بچرانوندن یوخد و سلیده بو بچرانوه طاق کچه	
دیر سنده یوخد و یغنم	سن کمی کوزل هر کز ارمی
خارج و ما چوه من اولوم خدا	ایسج و م سکر کز ارمی



سند نال کجوب کسم امشی	کر چه شر عمل دار نه منی
بو شر بیت و بو طریقی	من زایلم سنیر ارمنی
خون عاشقی ابلوسن در	قتل نعدن ایتوسن خدر
بو کیشو زون حکمید و رکمر	یا سیح ایدوب جایز ارمنی
ایستد دم اویم چشم سفتی	باید نره سی کوکلر او سفتی
کو ستروب نه ضرب و شستی	بر نغنه قورخ سکر ارمنی
بدم اشناضل فرودین	خانه با صفا مادیه نشین
همت ایل کل تا برار بعین	بروه ساغلیاخ پرینر ارمنی
کرین ایشلرون کشف ایش	قورخو رام دیم قلیون کچینه
قوی صد قیقین دوز دیوم	قویسان یریه چوق دیز ارمنی
ساکلن منی اوز طریقوز	تاکشیلر کلکون سوز
کل کت ایلک بر بریزه	هم سیر ارمنی هم نزار منی
وله	
اگر چه یائسه و قوتده یتسن منسن	بو بد ساطر تو کوزلره کوره کزنسن
کجوب دوسن شریفوندن و قوز ایل	هنوز دوشمنسن اوزگر لردوشن کوزینسن

خلایق دور سنه بو طرز نصیحت ایدم	عمو پرنده سن آخر بو سنه منسن
قویو بلاتازه رفقا قتراری تو کوزلره	اگر کز او پیک اولانه سیکیش کرکسن
خیالی واردل دیوانه براوز وندن و په	نه ایتسه قوی ایدنه نامر دین اگر دینسن
ظریفه	
او جالیدی کنه ایل محلس سی	غنین قوی تر دوفلس سستی
دو کوب سکه مس سیکر اینسن	چنوب سیز لردن کوکله مس سستی
یوروب اوز که شنی صی شیخیلر	مینه مناجتچینون پس سستی
او جالنده صو قین و بد خبره	کلور هر طرفدن سسون کس سی
دیردی بری منده قوی خوشیوم	
که وار هر کمون بو در ابر حصه سی	
در ایجو اهل و مات	
نه قانسون می ندو معشوقه کید و در بد کندی	یکوب معشوقه مادیانین نره خر کندی
هوا هر قسم گرم و سرد اولان اعرابان کندی	نه کر مادن تر عضا سینه آف نیر مادن
اگر هر قسم اولانا خور چیلقد عا وینن	کجه هشتاد ایل عمر ندن کنه ایشک سگر کندی



قویون سا خمار پشته بر سوری عمر نه آت	یگر بر بس لاق چیز نکلنده شمره کشته
یا تار یاید اش و سکه کون قبا قند کچور	اگر من قبل قال او یا نمره او سا بر نگرندی
اولا تنیدر باشی یا خرم وستی نفسی و لود	سکی بر ریده دور آرد وین دورا کت
یر سکر فطر عیران اچر بر مرت اوتندن	پلو دنیا ز دوتا تنیدر باشی حق کندی
د میردن نرک اهور سوز پوخ معا و الله	بنی دم کتور طاقین چوق پس بر کندی
کیر بایر اید آتدن تازه اوستن کنده	قویا تمیش یاشند دور دوقلاق بائیه
قویون قر خاند قر خارا اید بر یوقا سقند	سویا عمر نه کیر نر بر چین وقتی چمر کندی
فولک نکتی فی اش قزخ ایل با تو کله	داوار دان صحبت ایلر اولک سوز بولور کندی
یار آلا رباشینه قاین یومار بر بخت کچ	سالور باشینه بر چر شاپ چون عرصه
اوری کرده عالم دور سوری برستم قاتل دور	یا مان کوز کورسون آخر نه کندی بر بر کندی
تقلید کلام نجاییدی قور من	انجی دوشونشم ره فسق و فجور من
یچجیدی او کونیریم کیمیش چکریم	امیدی وارام کوز تکرید جوره جور من
خاطر جی اول غوبه کمی طشره چیم	کیر سم طلع ج فخر ده دار لغور من
سن کور و کون آقا جلا ری کسد و ک کور	دارایم اید هر جوره فسق و فجور من

کرچی کلور اورو س کید وار منی یار	ترقیه ساشم ایشی برا و کیم جور من
القه باخ دغتمه نیم بوقت قیتی	
الضا فده و بود وقت کلمه فوجوره	
بوینو کا کلون ایشو خ کمند لمن	بر اوزون منکره نیم باشی بند لمن
سایه مر جمنون باشه دوشتر نه نثر	کر سنی قده وی بر سر و بلند لمن
بر نفس لعل بیون زگری دبدن شبر	منی طوطی کمی تریاکی قند ایلو من
کو که که کچنه مقابل دورا بو نر قاشوا	بر جانیکه او نه نفس سمند لمن
آفت چشمن ایغچه توشش ایتد	کوه و لومی جگر سینونده سندن لمن
بو کوز و قاشو هفتد بان اولوم ایلر	منی بو قاش و کوز و ذن کله مندن لمن
ما مو حیران دولانور دایره لغو	سجده دیوانه بور خیره ده بند لمن
وز و ده نذر دیوسن منی قربان اید	منه زمینده دوسن بر نر سندن لمن
جسد عاشقرون آزاد کز عاصده	
بر جی عیسی کر فاکر مند لمن	
مفردات	



قطعه	
سند و هر یکم کوره بوجای ساجات	با بخت و اقی بدو و حالت
کوزلرون بر خشی ز کسی کوه کوه	سردی سندی و فایه کوه
فرد	
بوکد خدای یارب قار کوروم	جنت پند زنده کرسون بیون کون
فرد	
اسکلت اولر بر زمان و لاله زندن جین	بیشه دن شغال و ناک کور پوسه کوت وین
در هجو خادم عطار	
خادم چهاره زحمه قدیم	بود شب و روز کویت میقم
کشته برادر و زبان یاکرم	بسم الله الرحمن الرحیم
اصفا	
خادم عطار خوش مس باشد	و حکم او که در و اکل باشد
ما و را از دوست چه حاکم باشد	دوست نباید ز دوست در کلام

خادم	
خادم چوشت از غم تو سینه چاک فارس	تو شدی شارب و غم از تنک فارس
هر چند نیست در عدل یل پاک فارس	یارب ز بافته کجدار خاک فارس
خادم	
چو خادم بکشد کیبوی فرخ	ناید جسد یار سوی فستخ
بر اندیش اگر از کوی فرخ	دل من در هوای روی فرخ
خادم	
چو خادم زنده بر کمر آیت	ناید بر دم سحر آینه
ز خاش و د چون خبر آینه	محرم ز راست و صفا آینه
خادم	
چو خادم بر آرد ز دل یکصدی	بخوش فلک میرسد کز نای
ملایک بر آرد آنکه نوای	شور است ویل و بود ویل وای
خادم	
از خنسل اگر خادم خواهد طایب	بر سیکر نخل آنکه صدر از زوین
که سگ زند که چوبک بی خطب	سنگین بدن خود را بر پای



من آن خادم ابرمن دیده ام	بخت زن خویش خندیده ام
نه دختر بچه نه زن دیده ام	اگر رستم است من دیده ام
نخادم	
خادم عطار مرد کمره است	یوسف عجلش دم اندر چاه است
خود بخانسان یوسف بهره است	لاولالب لاولالش است
نخادم	
خادم ارباب غایت میکند	کی ز کردون او شکایت میکند
گاه کاهی سیل غایت میکند	بشنوا ز چون حکایت میکند
نخادم	
خادم از غصه رنج میبرد	کی بوی زانه گنج میبرد
گیر بخت رنج میبرد	این زمان پنج پنج میبرد
نخادم	
خادم شاعر نیم زکر	شر نشیند بیکم از بر
دل ندارم که باشم دهر	سوخته بود در پس نهر

راز دل عشاق رستم تر پرس	کیا به نام خادم از قید پرس
حال دل اهل حال ز کمر پرس	مردی ز کس نده در غیر پرس
خادم	
شب قاطر خادم که در غریب	پدر شد و را چونید و مکران بود
کفش اثر وقت نه بده همان	رفت از بر من آنچه مرا نموسن
خادم	
خادم بچاره را بود خرمی در چمن	خواست که تا کایدش دستش در چمن
گفت بر اهل من جسم کن اینجا	دبیر جانان من بر دل جان
خادم	
چو خادم بجاید سپهر از پیش	هند تا بناف در و تابش
تفتک نماید بگوید بخویش	تعب رنج و داء غلت و درخ
خادم	
خادم خسته کرد جالی	از دکان کشته دست او جالی
اهل است حال شد جالی	بود در شهر بلخ بقالی



کرد و مایه کلاوت قرآن	پیر مردی رسید از پلکان
رو بجا دم گرفت کای نادان	لف و نشر شوش آزادان
ما سه برادریم که از اهل دستیم	خود را به تار تفل مظلوم نسیم
ابر در زمانه شب که دستگیریم	خاکستریم بر روی شمشیریم
قطعه	
در شان حاجی عباس ترکمان	
کشم حاجی عرض ما را هم شنو	از قدیم است این طبابت یارنو
کشت از حکمت چو پیری بود	از مکانات عمل غافل شو
هر آنکس که دلف لیس بخواند	طیب است و طبابت قیون
علاج دهنه داند یا نداند	غرض نقش است که ز ما بازماند
حکیم باشی عباس ترکمان نام	حکیمخانه من در جوار حمام است
کنم طبابت از خاص که از علما	ز هر طرف که شود شسته سودا است

ترک	
پله طبابتی عالم که کورسون کوزلر	کیج و دایر و ایر شیب کونوزلر
حاجی مریضی کورنده امانه لندوزلر	کز نقص ایدر خلق بریه بر اوزلر
رجوعی اوزکیه یوق آشناری کوزلر	
حاجی عباس آدیم اوزوم	قویون اوزور دیی دیوم آلان
کیم دهن آینه ایدر دوران	لف و نشر تربت آزادان
ایضا	
من حکیم بو خند و ذرقه عیب	تا نور عالم منی ز شک و تیرب
دیرد موسایه چون قزیشیب	ایکری می که از خنجر انجیب
ترک	
خادم خسته سین خسته و غمده غلام	کنیدی لباس منی زار و زار آغلام
سینه پاره سین کون بقا قنده غلام	نوما سحاق غراب وادی کو تو ز سونورک
بمظلوم شاعر	
چندی مظلوم نبره دوری	دام تر و بری مکرله قوری
خادمه اور دابر تپوک اوردی	تو چرا لکتر مرا حوزدی



دوش دیدم که خادم بدوش	کلور اما پسند بر کا و دوش
ناکمان این نذر سید بخش	کر به شیر است در کشتن شو
خادم	
کور دوم طویک استنه خادم روانه دور	عوض ایلدوم مگر کوز آزار پاسا مانه دور
فرمایش ایلد نظیم ماویانه دور	منظور بر نه فتوه دونه فتوه خار دور
خادم و مظلوم	
خا دسون بردانا مظلوم کی آواره سی بوق	همه کی وار دواتی کوز لرینون قار سی بوق
کننه میدان چایون حیف که فواره سی بوق	اوخ که قور تولد کماندان کیده حق چاره سی بوق
خادم	
حال خادم بخوش حیران شد	بسکه از کرده اش پشیمان شد
چونکه مست و فتوه غلبان شد	رفه رفته فتو قتلان شد
مظلوم	
مظلوم باخ اولوب دلی	رشته کیدر قانیدی کلی
توکلون ساح و متلی	وم همه دم حاصل
خادم	

دوش دیدم که خادم دغ	آب کله کر قه کین بغلی
کشم اورا بر و بخور تودی	سخوزی کله رعشق عی
خادم دوشنرواخی بود قله	آت کی مظلوم بور وختله
قور داویدین سنه خاق قله	ای جو به جبار دکانون تشه له
قور خورام آدون سالار قتره	
خادم دیمه بردانا بور اندور	چو خلود نشوب اوزین بور اندور
کور سن دین دابان شوق	قشقوزنه جور دهنس بور اندور
ایوده او توروب حکمی رواندور	
خادم سوز سارام	نظمی شوره قاتارام
کیجه لردا دایاتارام	پله پله دایاتارام
پله پله قویروق قاپارام	
تمام شد	



نوحات من کلا سلمه تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

کوردوم ای آسمی دونون پیکر دوش زان	که زمان نوبهاری ویسن دونوب خزان
مه نوبهاری دلا ند بود و رسم هم عالم	که نامو فریده خندان اولوبه بیت بیله خرم
بومه بهار یوخه قشوب نه محرم	که حرام اولوبه عشرت بوغیکه شیعان
مکر ایلیوبه وکیل کنه ناله حسینی	اشنده چاک اولوب کل او مقاله حسینی
او دوسر کنون اولوبه وکیل لاله حسینی	که چکوب بنفشه قاره کنه صحن بوستان
نجه اولسون پریشان چین ایچره بنبل تر	پوز اولوبه وقت سکمه چو نظام رلف کبر
سولا کاشش برک غنچه بیکه سولوبه در	بو صتیله سر وون دونه قاسنی کمان
کو تور ورجو تازیانه اشتر ناسلان	تو کر ابر نوبهاریون کوزی هک اولور
نجه که تو کر دی زینب کوزی هک کوشان	النه او شر کافر کو تورنده تازیانه
چو سکنه کاشش ایچره چکر عذیب شیون	چو عروس نجه تیاره بویانوب فریاد

کربا ط قلمکای ساکور جبار کاشش  
نجه قلمکای کوز صفت کلتا :

بو طرفده قد داماد بخلوب چور موزون	کلوب آه وزاره قمری کی نوعوس مخزون
اواخی بر طرفده لیلای تر چو سپه مخزون	دولا نور بناله دوزر سیر کبر جوانه
اچوب اور در حشم خجرت شه تهنه لاله	خط بنر نوجوانان اوروب غلار ضنده لاله
کل چهره لوده آفتان دوز اولوب بیان	نجه چشمه چشمه قالمار آخار اور دایر مکان
دولا نور د قلمکای اسرا چو خیل لیل	دوش تا او کاشش کچره طرف دهن کل
تا پوب اوز کلین هر عاشق ساکورا پچنده غفل	کلوب اور د عاشقانه نامونالک و غفل
ولی ناتو کن کرزدی اوزمان جناب لیل	تا پاششی حسینون قلمتا حصول مطلب
دولا نوب حسینی کور موب قلوب فید عرض باز	شه دون آیری دوشش نوب اولوب ایشانه
جذببات عشق ناکه چکوب اونی بر کماره	کوروب اوندو خد و پیر و تیغ نیکه تیاره
قالبوب آله ایزیکه اور دلوب و قد یاره	که اونش صاحب بندن دخی قالمیو تیاره
کوتوب اسکیده لعل بویانوبه وقانه دوش	که اولوب بر شک گلگون نجه لاله مای اجم

بو صتیله غم الده صفحات باغ نبر  
چکر عذیب خامه نجه سولوبه تراز



ایسر بایم عمو آرام جانیم عمو	از بس که نشستم یو خد و یو عمو
ایکان غیرت عمو سنش جاع عمر	یو خد و یو خد عمو سنش جاع عمر
راه فرا گوب کفار شام و لب	بر سدن اوزر که کلر کلر ایم
خار ملیدی سنج کور دور زماینی	ایک خد کت عمو درو شازینی
سور عیش کتور بچ چوله جانینی	نیش جهانه دوت شور و قیام
افا دسوزدیم شوب فمالیابا	اک رسوله مامور و ملاک ساک
من بزوان عیش کور برز حاله	از قالد شاعیه که جسم جانیم
هر چند قوی حق بوال کینه	یو لار فواتیرف اما کینه
سقا قلوب و بزه شاه مدینه	ایسر بایم عمو آرام جانیم عمو
سور و خلق اولان سهم و صلا	خاکلر دوتان صیت شاعیه
بر وجهه اچمه سو صفر بوجا تیل	خنجی کسی سارالا اول نیر ایم عمو
دور دوت فرایون سال شکوی تو	خطایست عدو اوزو با ساقلو
سوجنکا که کتور کتور کتیم یو	تیر کلر چچ جاب عرشه ایم عمو

علی بو محنت و غم اود جسم و جان ساک  
ایضا ز عجب که وفانه ساک

ایسر بایم عمو ای جانیم عمو	بوی عمو نری ش جهانه ساک
----------------------------	-------------------------

### جناب سینه

ای نیم تروریم عمو جان	عمو کونی یادیم عمو جان
سولدی بو آتش عشن	غنج و ش لب لیم عمو جان
لکمی کلشم فغانه	باشلار ام کور سنج ترانه
سوز سیم چکر زبانه	اود دوتار پیکریم عمو جان
عش چندی نم فغانیم	باشه اعیسو وولا نیم
کلر برکت کمانیم	یو خد و بر یادیم عمو جان
فالیبوب زک بو بکلده	سکر دار دور غنیم کو کلده
اود دوتوب یاشم بو چوله	قالدی خاکسیرم عمو جان
ایضا قدرت و قدر جابه	کت فواته عمو سن آله
سکونر چگون بیداه	بودل مضطرم عمو جان
نیلیم بس من جاکش	قالدی احریم شوش
چون کچو بد عیش ایدو عیش	خنده صمیم عمو جان
کرچه قوباز سنی بوشکر	سکونر اولسه کر مینر



خجسته باده بولون کدر	کوزلور کی کوزلوریم عسوط
فوز خرام ایشه مدینه	قولا آرون سالک ایل کینه
ایوفا پروریم عمو جان	ایستمر سودا کینه
هرگز اولم غنیمت تصور	اوردو نوب جان بر سر
اغلا دام دیده دن مقطر	اول زنگ تبریم عمو جان
ایله بوجال ششماره نظاره	کوزلور کوزلوریم شاره
سکه آهیم اورده شراره	یاندی بال پریم عمو جان
سالدی الدن نی بونار	باشام محنت و سار
دوید بوقاسیم جماله	ایده انوریم عمو جان
لعل با بادل کدر	قیل بودردو غنی مصور
سویله بومصر علی کمر	
ایستیم پروریم عمو جان	
فاطمه صفراء	
عجب کسب منی سالد فراق	جماری ترک ایدوب کتمه عراق
کودوم آچلمون صبح فراق	باشون کل خجارت شور عراق

جناهی چرخه دن بوتقانه	سبدل نوز خرام ایون نغانه
منم کوزلور بودردو غنیمت محلی	ایده مهر جانان ناکسلی
الور کوزلوریم جانلور دن تنه	شفا سن سن رخصت اشتیاق
مرخصت حسیله اولور مدوا	منه صبر دستلی دیرمه بجا
سجده صبر ایوم جبر و نده آما	منی سالما بد تکلیف شاقه
اکوب آرامی شوق وصال	ایمان دیرنر خیال زلف و خال
منی قوی باندوراشمع جانان	ایور پروانه مایل استرق
منه جبر و نده سالد شور و شین	دولار کسن فغانیم نالیمه
سی دیرم قسم جان حینه	خند قوی کوزم مننه عافیه
وجودون کوزلوریم غالی خرد	تیرلور مننه آفت نظردن
کوزوم سویا کجری بیج بوسفر	که دیرنر کوزلور ای سو قوتانه
اگر کتنده بر منزل دالونجه	آخار کوزون بونون دل و کج
او قدر اغلا کوزوم نخل دالونجه	قالور رختارون بوجولده ناله
اولوم مستربان مننه ایامه خلعت	قلوب زلفون منی شفته حالت
اگر کس کسین مندن بعثت	کوزلور کسین زلفون اغلا



طب شدن اگر ایرسا بیمار	اولون آرتار غم و اندوهی باجا
کراندور ایر بیام سندن بن	چهارا بیم شراری نه رواقه
اولا هر قدر عسل لده خست	ایله شور بد شرع در محنت
اگر چه تیغ اولور ابل مذاق	ولایترین کلور در کسبیت
زیب کبر اسم	
بولورم بو عرصه ده یاسین	سنی شکر ستم اولدورور
چکرم قیلدون عین	میده بودور و عشم اولدورور
بزی قور خورام ایدر اسیر	فیلا شمر زینی دیکتر
اوز ماکه بوسه شیریر	سنی ایش اتم اولدورور
سنی باندور غم عشرتون	اکو جاننی غم فرستون
اولودر بدر نامو عترتون	سنی منه قو خلم اولدورور
داغندور کو کلکدون ایش	برسین شانه تیر ایدر
برسین پنجوب بره خون	ایلیوب قولین قلم اولدورور
نه یوزله کهری اولدورون	کلور شمر ایش ممحن
نه قند و نوب یوزی قیلون	کر عشم اولدورور

آپا رولاشما حسد طری	بولورم سبکینه مضطری
بو خراب شامده آخری	غم و محنت دالم اولدورور
داغندور بو حینه نه شکرین	سالوچو لکزه بزنی ایل کین
من ییکی بولورم یقین	بو عشم ایش حرم اولدورور
یانا رام بودور و لدر و شب	بو فزائله پیلد بس عجب
سنی بولورم نه تشنه لب	بو کروه پرستم اولدورور
بو خراب اولان کلکون عنی	سالا جا قدور عالمه نالمی
سخرام فغانه عالمی	سنی شمر اگر کورم اولدورور
من ناتوان نیه بولورم	سن اولنجه من ندن اولرم
سنه تغریه دو تا اولرم	سنی آخری بو عشم اولدورور
قازا بودر اکمید و نزاروی	داغندور بو جسم نزاروی
کورم آرت بو حالت زاروی	سنی حالتون اودم اولدورور
سجده عیلا بودل خرین	رستم ابدی شرحنی بو عین
سنی زقت غم شادین	
او خونا مذا بورستم اولدورور	



## غارت خيام

غارت جان کل ایل چاره سورش قیامت

دولدی خیمه گاهه فکر وقت قتل غارت

بر مسلح ایله ایتمه	بوجوم ایدن سپاه
یوز قویوب توكولدی کیم	ایک کیمینه خیمه گاهه
قوی ویروم خبر حسینه	برکیدوم اوقت کاهه
عرض ایدوم بابا براوز که	تازه دن علامت اولدی
اودا ورولدی خیمه گاهه	دولدی جان شیره
بر بر بریتیم اوشا قار	کیم داندی کوباره
نه قلوبدو باشد اسحبه	نه قولا قد کوشاره
ایت مصطفانون	هر ایشی مصیبت اولدی
آهوی کیم بو حر طر	چو قلعه داندی کیم
کیتدی غارت ایتمه	چادر و نقاب و معجز
مار دایسله کون کور و بدو	آخر عسرت پیمر
نولدی استرا فرس	پله بک حرمت اولدی
بئر اچمه زار و رنجور	قلدی عابدین سپار

نولدی حالی اولر بزون	برکس اولما دی حیردار
غمه جان اماندو بر جبه	کیت او شمر شومه بالوار
سویله خیمه گاهه خوش	به توان و طاقت اولدی
دوت قونون اولر بزون	ویر کله آله عصا سین
ایت بو شعلدون کناره	جسم زار و مبتلا سین
دود آتش ایتمون مار	تا اوز نک کمر با سین
ایدی تازه دن اوزارون	دردی به نهایت اولدی
اها کوفه ایلیو ب ل	بو خفایه کر کفایت
تازه دن مذور ایتمه	بوجوم قتل و غارت
ایتدیر شهید حسینی	چون بوقوم پر شقاوت
من دیدوم نزه محنت	آخر مصیبت اولدی
کاش از لده کور عیدوم	بو کون چخایدی جانیم
کور مورم بابا م حسینه	نولدی کسبه جوانیم
دوشدوم آتش مناره	کیم داندی خانایم
جسم زار و ناتوانیم	پایل فرقت اولدی



فایده یابا بدن آبروی	آخر عمر نه رود دور
بویکینه بوز قوت	بوسن نه چوق جادور
بود بار که بلا دور	دار صحت و بلا دور
خوش کونه بدرا کلندن	بویکینه حسرت اولدی
کند بر حسینی مهسان	بود یاره عمت آخ
غرت سید کوزا علی	قله یار بزی مسافر
تشد که یار با بامون	باشنه بوقوم کافر
سپهانه بوردا بخش	احترام و غرت اولدی
شر شوم و چپانون	ای آبی دادا لهندن
قالشم یم و بد کس	سن او بد نه والندن
کلشن یی پوزولدی	اسدی تنده بالهندن
ایچدا سن ییتمه	کور نقد زکلت اولدی
بو کونه بزی سالانون	الکری کوروم شل اولسون
خانای پله یانسون	چینکا به شعل اولسون
قالسون الی قولتو قوندا	سن کمی معطل اولسون

بر اوکس نرا بل بیسته	باعث خذلت اولدی
دورچه خ کجاردون	کردشی دونه آتسه
بر زمان اوشره تاثیر	ایله ییتمون آبی
عقد جان مذور بو چولده	آل حیدرون کنایه
پله سبر اسیر	قوم پر شقاوت اولدی
برده یمرم مراده	سن بودشت کر بلا ده
عاقبت اسیر اولام	بو کرده پر عناه
هر ایکی قولود ز پنجر	شاه کیمیکیم ایمیته
سر بر نه و پیاده	اییدی با صرحت اولدی
نرم ماتم عنرا ده	آغلا شور له دامدم
بر کچیک کون اول حسین کیرا	یتیمه محترم
غم ییمه حبه کوننده	الده که بو صفحه غم
علیا ثارت اولسون	
توشه شفاعت اولدی	



سولشام غنچه و شایع و جان	اعطش اعطش ایمو جان
غیرتون چو خود را بشو	سن سن عالمه کان
قوی یوب بو عطر منده طاق	اعطش اعطش ایمو جان
قتل نظر برجه بو حال زاره	سالدی هنداکه ایم شاره
تشنه ام تشنه بر ایله چاره	اعطش اعطش ایمو جان
سنن ادا دایدن کانیاته	قدرتون واریجات و ماته
دور کو تور مشکوی کت فزاته	اعطش اعطش ایمو جان
ایسلدار شاه دینه	ایستوری بر ایچیم سیکینه
بر علاج ایت بوزار و خیره	اعطش
تشنه دور ایمو آل حیدر	خیده نطقدن دوش شصغ
عش ایدو بدور عطرشدن او	اعطش
دور سوار اول عمو جان عقاب	یتکلن شکیده نره
سن کتور سوسن دل کباب	اعطش
ایله عسل بو مانه ناله	بات بو مانه در دوطا
سول بو مصرعی ایشیاله	اعطش

ای برادر ایله سفر عسرت	بو علیی سالد آتش فزاته
کنده ای عا و حیلیم	
زار و بکس و علیم	
درد و هندن بیکه حکیم کش	دیده کریان قاشم سله شوش
سند لعنت دوشمن من کاش	زلف و رو بون جانه غلیوب علاقه
کنده ای عا و حیلیم	
ایچرمان قاشی چو سوردو	ساله فرداش چو لکزه اوردن چو
بوسفردن ایچری منم کوزوم سو	اولما راضی کوزیم ره عسرت
کنده ای عا و حیلیم	
بو خد و تاب و قوتون بونا تو	قانلو پاشی کور بو چشم خون نشاند
کیچیک سردم بو یاقیل جانا	قور خورام سن دوزیم پیکه قیانا
کنده ای عا و حیلیم	
چون سینه داراز لدن آغایم	بوسبید سخت اولور غم قیام
بو جاله بروم آرتار شتیایم	کتش آخر نیلوم بو شتیاق



کتمه اعلیٰ حسنین

حشر و نجه ایلرم فغان شون	اولم آخربو آرزو نیلرم
طومی او طاقون قلمدوم عین	حسرت اولدوم هم غم و غم

کتمه اعلیٰ حسنین

نیز آرتار قلمون عیالی	اولسون بو مهر عارضون زوالی
اوندا عمن قاسیم اولور بلای	ماه رویون کیم دوشر سله محای

کتمه اعلیٰ حسنین

بولورم سن بوسفرده وار منظره	ترک ایدرسن بومرضی سله بجز
برجه خط سندن واسام نیری	سوز و آهیم اورار بونرواقه

کتمه اعلیٰ حسنین

با جون اولسون آیرتقد توکته قان	کوز میسیدوم بکوندا اولیدیم بجان
برده ویدر قالدی روز حشره قودا	بردیونجه کل قویاق دودا وودا

کتمه اعلیٰ حسنین

اول بو غمه عیسیل بجه کرنا	سوز و لدن بوم ایله آه و فغان
اغلایسونما بزم غمه قلب سوزا	کوز یاشیدن نور دل تاپار فغان

کتمه اعلیٰ حسنین

عاشورا

یکسر آتش ال خنجر عتمه	بر غریب اولدور شکر عتمه
نولدی کور عتمه شاه پنه	یوخسه اولدور دی بواهل کینه
به پدر قالدی نالان کینه	اولدی بوباشتمه کلک عتمه
فاش ایدر اهل کین بر جفای	قور خورام بوسلمین ایلان
اهرمن لر سویا هر لباسین	توبیه الده انکشته عتمه
کیم قالور بس نیم عکساریم	چوق پریشان اولور کوزیم
اولسه کر بو شه تا جدریم	ینلرم بس من مضطر عتمه
قور خورام کیم بوسیدن چنده	اندی قالسون بامام خنده
نغشی دستنده میدن چنده	چاسون آت شکر کافور عتمه
سالدیلار بیدی آتدن حسینی	قلدیلارقانه غلطان حسینی
اولدورور قوم عددان حسینی	ماردا قاشن بام حیدر عتمه
بزم مامته بادیده تر	ایله بوسلمی ثبت و ثمر
سویله بو فردی عیسیل مکرر	یکسر آتش ال خنجر عتمه



علی اکبر

کل اولسا عازم بو کارزاره	که چو خود شکر حق اکبر
نظاره ایلد بو حال زاره	غریز مادر حق اکبر
بوزون که نبر مرمت	کتور اوز لقون سالوم نظام
که خوش تاشا بوا بل شام	اولا مبر حق اکبر
که بلکه حسنون آجا طاعت	اید ترتم سنه طاعت
کتور قلوب من بوزلفه دینت	بو حسن زبور حق اکبر
اولور سن عازم بو کارزاره	سالور فراقون منی شاره
کتور یوز فدن او پوم دوباره	علی اکبر حق اکبر
جبار لسیلا کرک دولانسون	فراق او دینه همیشه یانسون
آنان بو چولد نهجه دایانسون	غریب مضطر حق اکبر
بو عسده لعل با تار طالع	چکر همیشه فغان و ناله

بی شهادت و بر دور بو جا  
بوده تر حق اکبر  
نصا

شامه سیلان چکن عشق علی اکبریدی	سنه اکبر دی سن صورت پیغمبریدی
اولا بولمزدی یقین با جریله اسما	حسنه اکبره هم عشقه سیلایه عدیل
نه ایلد عشق اولوباته نه پیک حسن جمیل	بولموز بونجه اکبر او نجه مادریدی
حسن تمیلیدی هر چند بنی باشد	چو خودی طاعت دل بند بنی باشد
بو خودی اکبره مانند بنی باشد	که شجاعده علی حسن پیغمبریدی
بو نامو طاعت حسینه که تقریر اولدی	تشنه لب کلبد نه طعمه شمشیر اولدی
رشته کاکا قان شطنه رنجر اولدی	سنه کاکا کل که اونون قلری مشک تری
اولد چون ضربیده عشق او ماه مدنی	پیکرین یخیزا آتدن بره اولقوم دنی
ایسی قوم اوسته سوسوز سالدیلا اولک	که او ناسینه سیلانچ ایل ستریدی
کاش اولایدی بو نامی شیعه دوزخده	اولیک سید سر زلفی پیکر آشفته نظام
وه نهجه زلف نهجه سلسله غایفام	که اونون رایج سی رایج عینریدی
قویادی فرقت اکبر دل سیلاده شاره	جذب عشق چکوب قملکه قلدی کدار
تا پدی بر حالت سید کبرین اول کس ناره	که سراسر بدنه زخم دم خنجریدی
کور دی هر از عطش وار لب خاموشده	ایل کوز باشی تو کوب او تدی برده
او او غول باشی سکه انا اغوشده	آخه اولباشی کس که نهجه کافری



خاک و خون بچهره او کل مکاری غریبان قیدی	حشره تک خاطر لیا پریشان قیدی
ناسی کافرا و سوسوز خنجره خنجر قیدی	ایچا بو نجه خنجره او نجه خنجره قیدی
نجه تاب ایدی بو عثقله یارب لیل	که قرقان بکشدی سله خورشید لقا
آت سالوب بکیرنه چایدی کرده آ	نجه پیکر دل لیلکمی نازکتریدی
ره هسته تیوب قتله بسی تازه جوان	که قویوب بوشیرون حشره باغز قان
او شهیدون او جوان جاننه جانیم قربان	که او نون طلعتی پیغمبره چو برزیدی
اولو عسلی بو غرا در که اکبر ده قبول	پریش روز جوانون بو قدر اوله قبول
سنی قویز یانسان حشره کونل آل رسول	
که دیتله بو غرا دار عسلی کبریدی	
علی صغیر	
ای شامیان کربانیم	من بکس ویاور سیزه
چوق تشنه دور اضا فایدون	نیلوب علی صغیر سیزه
قاسون عیالیم دل کباب	اما ویرون بر قطره آب
بو خدور علی صغیر ده با	اولسون بوسوز باور سیزه
سولش دودا غنچه ش	ایلو بدور آغوشده غش

دل یوق ویرنه ناله عشق	بو تشنه مضطر سیزه
سو اچمیوب شام و سحر	بودل دودا تینی آمر
احسنه دیدن بوسودن	نیلوب دورای شکر سیزه
چوخ تشنه دور بوبد زبانا	سیراب ایدون نیرالانا
اولسون حلال ایکوفیان	خون علی کبر سیزه
بس تشنه دور پشوش اولوب	ولدن دوشوب خاموش اولوب
احواله چوق مغوش اولوب	واضح دور بوسوز سیزه
پس ابن سعادتی فغان	کالیفره صاحب کمان
بر او خ آتون اولسون نشان	علق علی صغیر سیزه
حلقین نشان تیر ایدون	اور قانی سیکه سیر ایدون
اهقده بر تد پیر ایدون	احسن دیون شکر سیزه
کچکدی بوسوزون همسه	الهی اودوم بر تیر آله
سکند ایندی حمله	شقتین عیان ایلر سیزه
شقتدن اول بیدر	قور تار دی براوخ شیده
واضح دیم تاثیر ایدر	بو قصه تا محشر سیزه



اصغر بو غارتدن امان	دکدی او پیکان امان
سویلوب حسین ایکیو فیان	حق لعن ایده کیر سینه
سویاچکه بو تشنه لب	کلمشی سوویر دور عجب
خضم اولسون ایقوم لب	جدیم او پیغمبر سینه
قر ووز بویار ویاوری	در ووز حسد نکه صغری
تا پشور مامشدی زبیری	او شافخ محشر سینه
هر بزم مامده تو کر	علی بو نطقندن کمر
کیم رشته نظمه دوزر	بو طرز له کو هر سینه
خواب سکینه	
ایلم شندن بو کون اردو	بر جد جرحه سو اعطش عمو
دور تذکرک ایت من بلاکش	بر جد جرحه سو اعطش عمو
بکه تشنه ام یو خد و قوتیم	قالیبوب دنا تاب و طایتم
یو خد و رایمواوز که جایتیم	ایله منکر سو اعطش عمو
دور تذکرک ایت بر جد قطره	تشنه لقا ایدوب باغیر می کبا
بو سکینه نون و وید الهاب	عصومی مو بو سو اعطش عمو

سویولون کید ادر نشان منه	رسم قیل عمو امان منه
اوز ویر و عطش بر زمان منه	سولدی رنگ رو اعطش عمو
تشنه صغیرم سولدی غنچه	آل مصطفایلوب اوردش
بر جد قطره سو بو سنج کش کش	کور روادو بو اعطش عمو
اعطش سی جحذی کو کله	دور تذکرک ایت سو حر طره
سودن اوز که چون یو خد و بزه	ایری آرزو اعطش عمو
بو عطش دل و جان اودا و ده	کل کی مننه کورنه سولد و ده
اولسا ممکنون هر قدر دور ده	ایله جستجو اعطش عمو
چکشوق ز بس محنت و تعب	قالشوق سو سوز جلد روز ده
اولدور و زبری یوخه تشنه لب	قوم کینه جو اعطش عمو
خنده نامی اعطش چکر	داوده کیم تیه یو خد و بر
دشمنه نه چون ایله اثر	جحذی عرشه بو اعطش عمو
نسیتیم منم وار پییره	تاب ایدوم سنج بو جالاره
باغلیوب من زار و مضطره	سویولین عمو اعطش عمو
لعلیا نه چوق غلو سوز و ده	یاندور و رسی چوق کوشکو



ایلم کوکون سندن آرزو

بر چه سهر عمر سویش عمو

## از قتلگاه سببت کوفه و شام

ره شامی با شلادی شردون	یتوب چو قد خجاسته
استرانه قویادی شورید	دوتا بر عین شهنشاه
نه جلالت پادشاه کورون	او دیار و عترت حیدری
باش آچوق پیاده باقی یالین	نه لباس و باشد نه بچری
کوروب کسب نه مضطرب	دم تازیانه ده پیکری
یری وارقان غلیظه شیهه	بله کاروانون اساسنه
اوزمان سیکنه بله نوله	دید شیره که و فغانه
من ناتوان نه مدینه دن	کوروبه تخت روانه
آپارورسن امیدی پیاده	بوفسره جسد جانیه
بود شاه بخند و چوق منی	کو تو بر چه تازی رخصانه
دعس کوردی ناله سوار	یریزدی کوردی او خشم دین
پله حکم ایدوب که هر عاشق	چکلر متبایجه دهرین

بوشنون عقده رسدور

داسنج سایه صفت کز

کوروب جلاله اور دیار

کوروب اولزمان بوعلاقی

دیدلر بونا قنه کور حنا

که بوشمردون بفت درجنا

سهر نیرده کور و نوبدوتا

دید ییسی شوره ایلک

که قالدو بدو پله غنباریل

بله شود و خاکیل خونله

چو خباب قاتمه نیرده

قولوباسلونا قه سوار اولوب

بوسیق کجاده ده کورنج

دید یو جهانده من کمی

نجه برهم اولما دون ایفلک

بی عاشقی چکر آفرین

دوشن آفتاب هوا سینه

او دیار ده شهید باشین

کوروب کور که اسر باشین

بوسواره سین بوجده باشین

ایدوب اوز و تی خداسنه

اورنخ سنوری اکبرون

نه اولوبدومادری کبرون

سر زلف غنبری کبرون

قار شود و قانه خجاسته

دید یوزمین ایلده نوحروس

عجب غزو جا بله نوحروس

کلور حبله کابل نوحروس

دونوب سیکمکون طویانه

اوزمان که خولی جیبا



کل بچہ قیدی تیز دہ	شہ کربلا بشین اولدغا
سخت تاب ایدوب بونای	اوہر بردل شہ فست
بو قدر کہ جو روخا اولوب	اونون عترت نجبانہ
بخلوب سکینہ چونا تو	دید شور کہ کل ایہ جان
کہ طناب باغلو دو قولا یم	دورا بولرم من ناتوان
یتشہ بو حالہ قور خورام	اور استیچی باشمہ ساربان
یتور و بدو شہ اوزبان	دم تازیانہ صد اسنہ
دم تازیانہ دہ سولدورو	کل چہرہ سین اوسک دنی
اوروب اولقدراو سمنرون	کہ قلوبدو جسے سوسنی
بے یا ندور و دم شہرک	بو سکینہ مالہ سی شینہ
اولا جانلہ شیعہ لرون	او یمتون آہ ونواسنہ
بو سکینہ مالہ سی و دکی	او خباب زمینی یا ندورو
اولعین و شہر سکرون	ستم جفا سی اوساندورو
کو تورو بدو سحر نے یورین	طرف سما یہ دولاندورو
دید بچہ سن اوزون	بو جاندا شمری جز اسنہ

درمان

بو عدا و تیل زیاد اولوب	با خون اول شقیدہ شقاوت
یتور و بدو وطنی نہایت	اسرا نے سالدے نہ حالت
یتشہ و آہ و فغان سی	بخت اوزرہ شاہ و آت
اوزماندا شورش و ولول	دوشوب عرش بفرش بخت
بو غا و شہر اسیدیا	کلوب آہ و زار فغان
غم ماتم شہدہ سن	اونے نوحہ باغ و و می
بو سر شک و سلا زینت	بو غا سلا زینت خبان

کہ حسینہ نرم غا دو تان	
یتشہ حسد اده خبر اسنہ	

سیند	
اشیعہ یشتی موسم شورونوا	اولون عسدا و رشید
اولون ہوا دار غریب کربلا	
شورہ کلون از قالدی کل عاشورا	اولون عسدا و رشید کربلا
اولون ہوا دار غریب منوا	
بو ایداد و تون ماتم غا و ماتم	کیوب ماتم قارہ نوگون شکر غم



هر یرو و مستکون شور قیامت با	اولون غراور
بو آید محبت ای یامر رحمت	که روز و شب سا خلا حیویتی
کو زیاشی تو کو بیا لچکر صبح و	اولون غراور
کو زیاشی تو کون بو آید با در دلم	که تشنه جان و یرو با و شانه
بو محنت عظم و ده اید و ن سورا	اولون
رفیقین یو لوری اید جناب غیب	بو عهد قان غلا حسینه روز و
فریاد و فغان اید رجناب زهرا	اولون
جیران قانورام بو نو ع ظلم و	یا تا قوری برده غم ز غم
او چکون قالا حسنه یا بد ز و	اولون
لب تشنه شهید و کد حسین بن	کدی طلیه او مظلومون
باشین بنیدن ایلدی شمر جدا	اولون
که قاسم و کاه کبر و که صغر	و یرو ب سوسوز قربان و شانه
اوز جانین اید و ب آخری جانان	اولون
کل پیکری او سته است چاکر کیم	سر سر اعضا سی و لوب فرش نین
بو ظلمی کور و ب جهاندا کرس	اولون

سید محمدی و چکون اول قیل العبر	آخوب بیابانه ولی آب فزات
آخسوده سوسوز باشی کدی	اولون
لا حول و لا قوه الا بالله	او دانی کافر دور که چرم و کناه
قربان کنده و بر میره سوا	اولون
نه زینبی قویه و لار که قلسون فغان	خبازه سی و سته حیل و اولون
نه فرصت ایلوب غرایین میو	اولون
هر ظلم اید و ب آخونده زید نادان	اوروب جانیله او با شین
شایسته و بر باشه کور و بو جفا	اولون
جاری ایلد علیا سر شک خن	که اولر عالمده پله در شین
هر قطره سنون ثوابه و بر و	اولون
اولون هوا دار غریب سینوا	
از زبان محروس به سر و ما و در راهم	
زنقون پریشان کور و دم جوده	اولدی غم و غنی در دیم زیاده
باشش غم او غم القانه باشون	کیمش سنان عدونه باشون



سردان آوارسا بر مایه باش	منده و اینج کلم پیاده
حسنون تیشش قد کماله	کمر نظری حسنون خیاله
بو چشم و زلفه بو خط و خاله	دل ویرشم من قالدولاده
عشقونده اولام مبهوت و حیران	رنجور و خسته عجز و زلالان
کور جک اور زلفون اولام پریشان	سوزیده کلم فریاد داده
یا ندوم بوسور بجران لهنده	قالدوم بواه و افغان لهنده
رنجور زلف لرزان الهنده	آخر اسیرم ایشاه زاده
دوندی بو چشم ابر بهاره	اشکم مگوکله می هر رنکله زاده
کور دوم چور زلفون ایله پاره	باشش خباره نوک جلده
اولدوم بو عهدن و لیکر خسته	مخزون و کربان خاطر کشته
قلمش عروسی رنجه بسته	یو خدور تروت اهل خجاده
اولدوم اسیر ابلعدوت	عشقونده چکدم مین درود
بر مایه اولت بر مایه غربت	قویوب توانا بو مپواده
هر چپند یو خدور صبر و شایتم	بو تم غمندن اولم نجایتم
قالتام غم او غلنا وار جایتیم	عهدیده باق دار فایتیم

قان غلام بو غده مطلق	ما ستر اخلاص اولسون محقق
هر کسه دیر سه بو بزره نطق	به احب اولماز روز خراوده
خواب عروس	
سید کیمته شنه قاسم	قویا منی بو صحرا ده قاسم
من نوعه سه قیل بر نظاره	باخ بر عم او غلی بو حال زاره
کل اول راضی چکونه قاره	بو حبله کاه دالما ده قاسم
ایرغلی سنبیل رخساری لاله	ستر بان اولوم من بکل جلاله
بو آیری قاشون بزره لاله	هم نخل قدون شمشاد قاسم
مر خد ویش زلفون زره پوش	ابوی چشمون باشدن لور پوش
کیمته که بو چرخ ایلرینی توش	بر پتروت صیاده قاسم
دویش الهنده خنجر بو قاشون	بو تم جداله چوق وار تاشون
قورخوم بودور کیم اورسونلایا	نوک سنان فولاده قاسم
قاسم بو یوروی ایرحت جان	
بر پیله چکه سوزیده نفسان	
یو خدور علیچم جز غم میدان	اولسون کرک بو صحرا ده قاسم



بو سوزون اولما سکر کدر	بو خدو عسوم بر بار ویاور
چون قانده باش شزده کبر	نه نوع قاسون دیناده قاس
بر سپه کله فغان و آبر	لوکه سرشگون رخسار مار
بو آغلما قون قوی قتلگاه	اولوب بله بو شزده قاسم
ایغاطه دور بو سوزده محکم	اول بو آنا سر هریرده هدم
کینه لباس الوان و خرم	بو عسدی کوزلر عجباده قاس
لعل بو عالم بیت انحر دور	هر بر سرشگون در عسدر
آغلما بو عسوم ده مطلق میندور	
روز جنبه ده فریاده قاسم	
خواب عباس	
ای سکنده چوق کله شیون	آه و شیونون او داورانه
اولیوب غمون سوتا پارینه	آغلما آغلما یکین جان
ایله ایله کوزیا شون روان	
قالیوب داخی منده حوصله	ساقام غالمه بیدی دونه
بورشید غمون اولیوب بله	آغلما

نهر عسقمه دایرینم بولوم	دوشیوب یرده ساقله صولوم
اوزیرنده دور هرچی قولوم	آغلما
اسکر کزایلم ترک جستجو	کر چه دو غزویا جسمی عدد
کلمه سینه آینه سو	آغلما
ایسیدی ایلم غم کارزار	کوزله سویولین کاشن غلار
یولما زلفوی ولله کیشار	آغلما
عالمی دو بوتب صولیم نیم	وار سو آلماقا قاستیریم نیم
قولا وار بله قوتیم مینم	آغلما
ایچیللم جلد عرب	حالتون منی قلدی شغلب
قویرم منی پل تشنلب	آغلما
چکله بر پلا آه سینه سوز	قره شون غمون اولیوب
اوله سم منی قویرم سوز	آغلما
راضیم چکم جور دشمنی	کیم بو حالله کوریم منی
بسکه سویدون او دلاورن	آغلما
سوکورکه بو خدو بر سوزوم	کر چه بیج سوچگری کوزوم



ما سن ایچمه سن ایچم اوزوم	اعلاما
یوخدو بر زمان استرا حتم	قالمیوب و حنی تاب و قیتم
سندن ایدی وار بس خجاستم	اعلاما
عسلیم سن رازونا توان	هر دم عسلیوب ایلیم قیتم
سن بوسصرعی ایلیم عیان	اعلاما
ایله ایل کوزیا سنون رولون	
علی کبر	
کل سرمه چکوم بو چشم اوغول	ای یاور سن ای یاور سن
کت شومیلد رزمکاه عیدیه اوغول	بو نیون کفن بو نیون کفن
قوی شانده اوروم زلف پریشان	ای تازه جوان
دورون نامی شام ایل قیاش اوغول	ایزلفی سمن
لشینه سنی اولدوری بو شکر	حسنه دین
قانون خاجا سوکی صحرا اوغول	ایوای سن
چکمدت در بوقامت موزون	سیدانه دوش
صد حیف اولابوقامت عیال	ایروچ سن

کت قانونی قلمکده تکیسون	تاخیر ملیه
چون قلدی ترخص سنی و عیال اوغول	بو ش و سن
ایکاشتن پایدی بو انان لیلان	بوده جل
طالب دکلم حیاتیا و غول	سندن صون سنند ضرور
زیب کبر اسغیش برادرش	
کیم سالوب جسمی قدش بله سندن	باشوی بر طرد نشوی بریانه سنون
بو سنون سیکر پاکونده که عریان کوردون	اولیوب غل و کفن قانده غلطان کوردون
کونکشی نیزده باشونده درخشان کوردون	پاره پاره جسد و ندور مشوب قانده سنون
بزی بو هملکده قدش و ساندوردی	ویریدی سوچ کونکشی شنه دولاندوردی
او داوروب خیلرون آخری یاندوردی	اهیتون دغلوب کورنه بیابانه سنون
سینه سنده باشوی بکده زهر نچیل	سبیلده بودی کرد و غبارین جبریل
ایمیدی غلطان ایلوب قانده بو قوم زیل	کیچوب خرده باشون نیزه عیدیه سنون
ایلیمان چشم اعدا غدوب شکری	قویوب عریان قوری ریلده بوکل سیکری
ویردون اهرمنه کشتله کشتروی	اقتاروند و بو معناده سلیمان سنون



دشمن اولدورسا کرد دشمنین عاملده عیان  
 ایستوب قوییه مندن دانا تو قوم نشان  
 برجه قرداش نظر ایت دید که یانله  
 با غلیوب قولقولا بر جمع پریشانله  
 سنی بودشته کتورشد یکه آخر همان  
 حق بولور کدیله ناحق یره باشون دیا  
 یوخوش ذرجه بضاف دل عدواندا  
 که باشون شکر کوب ظلمت یوبس اندا  
 یری وار غنم بولور زوم اشکنی خواب یون  
 بو قدر محنتوه دوست نجات ایلیون  
 نیلیم کرب و بلا دن چکلور شام قطار  
 دفن ایدوم نقوی بور واقیرم برجه نزار  
 تر عشقون سنی بولم نه سرانجامه چکر  
 بولکه زنجیره اولسا ادا کشتا چکر  
 نستم اولسون کلن ایل ماه محرم صلی

بولکونه سالما دونون سکرین شاه جهان  
 نقشون اوسته چوب آت کتدیله جولان  
 شتر شاهه آپارور زینبون افغانله  
 امید فکر دن ندوبو جمع پریشانین  
 بس نیه قوتیله لایوا ایل و عیالون عظم  
 کولکدیله قانوی بو عسر عذر سیاه سنون  
 سنه با خدو قچه بولکده دوشورم هر اندا  
 بس کلوب التروده بولورم ایا نه سنون  
 سنه بونوع کورن دیده نجه خوشایون  
 آغلار احوال پرشانه بیکانه سنون  
 قویالار کاش قلام کرب و بلا ده نزار  
 دونام شمع نزار فده چورانه سنون  
 که کلیایه کی انجمن غامر چکر  
 کیدرم شمر آپار ابا شوی هر یانه سنون  
 کر بلا ده قوراسان مجلس ماتم علی

قیلا سان اوردو اواوضاعی محبتی	
هم مانوندا اولو اواوضاعی محبتی	
ارزبان سیکینه به پدر بزرگوار خود	
اولسون قسم بو جانوه	یوق طاقیمم حبه انوه
شکر سوز دور قانوه	سروریم بابا یاوریم بابا
ایشه مدینه بابا سروریکینه	
ای پادشاه انس و جان	کستن کیدرتاب و توان
قائمداخی جسمه جهان	سروریم بابا یاوریم بابا
ایشه	
کل کتمه بومیدانه سن	سالما منی هجرانه سن
کستن باتار سان قانین	سروریم بابا یاوریم بابا
ایشه	
قورخوم بودور شمر دنه	بو چولده اولدورسون سنی
آخر اسیر امتون سنی	سروریم بابا یاوریم بابا
ایشه	



سینہ منیم اسدوریم	اغدار اولنجہ کوزلریم
شاد دو بوشم تریم	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
چوق پر خط دور بوشم	کلمہ سلامت بر نفز
کمل بوشم دن تیل خدر	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
بو عرصہ وہ عدا ان سنون	باشون کسر عطا ان سنون
حسون قالور عیان سنون	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
قاسا اگر بو کلب دن	ایتی قوم اوستہ کفن
مشکل دوزم بودر دهن	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
اولہ درہ شکر سینہ جو	من قور خورام خندہ بو
نقشہ آت چاپو عیدو	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش

کر چه تیر غم بچہ ان	هر غدن ایشاہ زمان
مشکلہ و ظلم ساربان	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
نہ یارونہ یاور قالوب	نہ قاسم و کبر قالوب
المحرم مضطر قالوب	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
لعل کوزون خونبار ایلہ	اخلا صوے ظہار ایلہ
بومصر عکتر ایلہ	سدریم بابا یاوریم بابا
	ایش
عروس قاسم	
نوعروس آشا روب دیدہ	تا پدی دامادی ابقانہ عیطان
کورک شفقہ و زلف و کار	در ہم اولش اور بجان و سنبل
تا کلہ تید شوریدہ بیل	چکدے شوریلہ برآہ سوزان
کورک جسے دوشوب پارہ پان	زخم فزونے کلہ شمارہ
چیکرندہ اونون چو خدو یا	یارہ سندن آخا چشمہ قان



باشدادی ناله چشم پر غم  
 بسند جانوه جان عالم  
 آچکوزون برجه مهابه نظر  
 سامش باشد قاره سحر  
 زلفون آشفته چون سبیل تر  
 عارضه زنده با توب قانیکه  
 آچکوزون برجل یا تارحت  
 چوق یان در دالور در وقت  
 ستر جسمون اول خار و خاک  
 بس بندوم یتیموم سینه چاک  
 وار قاشون بنه چن بلا  
 رویوه چو شبیه اولد لاله  
 آیرتی طاقی یوجندونده  
 جان ویروم قتلکه یچر پنده  
 عسلیله ایلد بس بو کلامه

سولیدی ای اولان عیشی بر غم  
 من اولوم بو خط و خال قرین  
 نوع و سون قلوب کورنه زور  
 ایتیم زلفی قانغظان  
 رنگ اولوب رویوه خون  
 طره سبیل و خط ریحان  
 نوع و سون سنه قالدی حشر  
 بایدور سینی در دجهران  
 یکرون سربس زخمد و چاک  
 زلفی مستلیم من پریشان  
 اگدی بو قیدی آه و ناله  
 قالدی یلنده نوزد غم جبران  
 زلف و یله منی سال کسند  
 بر غم راه قویوسون ایکی جان  
 آخری چکدی بی بر صفا

یاندی بود فراد و دوقدی خاسه  
 دوشدی آفاق ز نار سوزن

### خواب ز طلیح

کیم ساکد بو حاله بسوی وادیا	اولوم سنه قربان یا خاشیهد
کیم قانوی کوردی یا اعباس	اولوم سنه قربان یا خاشیهد
اولوم سنه قربان یا خاشیهد	
قوداش سنه ایلک شیدیل کتم	بنات زهراله قلدی شکر ابر
با غلاندی متام قولقولا آلم	اولوم سنه قربان یا خاشیهد
اولوم	
کیم ساکد قوری یزاد حشم باکون	بر بنه و عسیرن و مصیبتا
ایکون کوشوره عرش آله	اولوم سنه قربان یا خاشیهد
اولوم	
بو چوله عسده و تیل قوم کافر	کسوب باشون عظمی ویر بک
عریان بدونده ات چابو ایلک	اولوم سنه قربان یا خاشیهد



طنبکد کوب سر سکر با شوی	سو بوب نامی رختون در زمین
کیم کدی لون بو چوله حرم و کنا	اولوم سنه قربان یا خا شهید
اولوم	
از سبک اور و بلا یاره جسمونده منه	تا پوکور اصلا جای بو کلاه
لا حول ولا قوه الا بالله	اولوم سنه قربان یا خا شهید
اولوم سنه قربان یا خا شهید	
روزی شورا	
چنوب عرش داوره بوسد	قتل احسین بکر بلا
کلوب عرشن بره بو ندا	قتل احسین بکر بلا
بوز درو عنمدو که عالمی	بور و یو بد و ناله و حسین
کرویتد بوسوزی بر ملا	قتل احسین بکر بلا
بوسواسی عقلدن ایلدوم	که حسین قتل تیور و یلر
دیدمی شوریکه که بی بی	قتل احسین بکر بلا
ایشنده بوسوزی غصه دن	توکوب شک دیدنه خوقشان
مذوب و ترانه عنم فرا	قتل احسین بکر بلا

ندان آتو زین سپید جهان	دو توب او آتو شادی اولزمان
یشنده کوشنده بو نوا	قتل احسین بکر بلا
چو سکی سنه کوردیکه شردون	کلورالده خنجه خوقشان
دیدمی عابدینه که یا خا	قتل احسین بکر بلا
نی طاق عرش تو کولدی	نی نظم چرخ نورانی
او جاندا کو کلره بو ندا	قتل احسین بکر بلا
سیدن اولمده ایلک	کوره سن بو عالم ایوی خراب
ایسینده روح الامین ندا	قتل احسین بکر بلا
دیدیم ایلک یوزه تو که چوق	بور شک آتوی سولیدی
نجه تاب ایدوم من سپنا	قتل احسین بکر بلا
دیدم بو عنمدو بو ماجرا	که کیوبده اهلجان قرا
دی فغان و شور ایلدا	قتل احسین بکر بلا
رازد نیاز امام قتلگاه	
عرش زین استن بکدی فری چون حجاز	حضرت مجبوره قلدی سپید راز و نیاز
کایچد بو عرصه ده من نجه قربان دیرشم	جلدین باشیند زینر قوسوز عرشان دیرشم



بومو نسیم و طاعتن صور جان دیر	عصره کا عشقه و در بر نیم کت پاک باز
منو قلوب تشنه یام عشق و دوزخ چو کین	اچرم سوکره من چکیم عشق من کن کند
مال چکیم نه کمی دوغرا نسیم منبند	باش و جا ویزم و له غیاره فلک کشت
قائم قلوب جاده ویردویم مکتوبیم	بیل عیدیم واکر تشنه جان ویرم محبوبه
تشنه جام وصالم بر تیور طلسویم	باخ و سوز سینه اخیرت عاشق نواز
چکرم جان کره دشمن زبردست ایلمی	جور ایل کفر چکک حق پرست ایلمی
شاه جام شهادت ایلمی است ایلمی	ویرمرم بوخجریه خنجره من استیاز
من شهید کوی عشقم یلورم غسل و زار	تشنگام عشقه شیرین کلمه آب خوشکار
اتجسوند و زرافنده بو تیغ آلودر	نیزه خوزیر دور جانم بر عسردار
قویرم پاپال بر کره نسیب سلام اوللا	فانده رحمت تشنه شمشام خون اوللا
نیزه دن باشیم جلد اولما کر چه شام اوللا	خیزر ایلان بولب و دلیتم آیم خیراز
اونداکیم غلط نیدی آهانه شاه کر بلا	
دوشد بو جالیدت فکر نیه اول باوا	
ایستد ایشلرین قلوبن مارا و تشنه	شاه دین بویتید فاندن لک دستار
قید جانم اولدم ناپیدی تخریدت نام	ایستد سرج اید و لاشا کافکذنی نفا

بر نماده ابدی فان دستا زیل قیام	حضرت باریده چون سرج نموده کبار
عوض ایدوب قلدوم فند او غلوم نکر	ایلمدم قربان بو حوله جلد یار و یادی
یا منسون مار حیمه حبس دیون ایشلری	او کله بومره شایا کیریم چاره ساز
رضیم کچون غم او منن محنت و غم نیشیم	بار در دوغدن ایون قاتین خیم یوشنیم
اود دو توب یانسون چوشم برم نام ز غم	شاه هر قلوبن صیحتک سوز کداز
حاصباتی عفو ایلد ایترب حلیل	باش قویوب بو خاک و خون یکره نیش
باش کونورم خاک راهوندن من زار و دیل	نیزه دشمن منی هر چند یلور سر فراز
اودر معشوق ایلینده عشق اولور تشنه فرم	ایلر امار محبت آه عاشقن برودر
ناله عشا قی ایلور دوشور سینه سوز	
عالمه اوداورد علی بو حدیث جان کداز	
شهادت امام	
اچدی راه عشقه جانان ریش عشق	اقرین اتیدی بو عشقه حضرت جان آفرین
عاشقه جانان یولستد جا و مال و سیر دور	جلوه معشوق اولان یزه تن و پیکر ندر
عاشق شوریده بلبل باش ندور خنجر	کوستر ندو شایع نبیسه جمال نازنین
طالب جانان کونک اوز قافله غلطان	نفس عریان پیکری صیدر غنایان اوللا



<p>یا حسین عالم سنون ملک عاشق قربان اول  عشق باشون که سقیم کعبه کاہی دیراید  کوئی منزل منزل که حبس دہ سیراید  بر پل جو رجعت یہ کیدہ وارتاب و توب  باشنے قاتل کس کسراہی ساربا  یا حسین اولاد اوڈا کاشش بو عالم خراب  سویکد عشق برین لہیستہ کنت براب  فرشاید و قاتل بر سجادہ راز و نیاز  دو شدن آندان سر نمون تر تو ہنگام  مانسی عاشق عشقون بر پل چکد کش کش  چندی زینب خدی کوردی دوشیدی خردا  کاشش ولایت خانان چرخ بر باد و زمان  دو شد سمت قتلجا ہر چشم زینب ناگہان  آجہی باشین سویکد زلفش ایلدی شور و  بلرم بولم اولوبدور مانسی مذہب دہ</p>	<p>سنگی عامدہ جانن کچوب بیچکم یقین  اشنای حق اولوب بالمرہ ترک غیراید  کاہ ایدوب شوریدہ باشون عشق کجاشین  رسدور عاشق دیر و جان یونلداشین  رخلو نشند آت چاپر کر و شکرین  سکر و آندان یہ دوشد کلون چون قضا  کوردی چون و زکوشورین زینت فرشین  ذکر معبود سیکہ قانیل آلدون دستار  اوندا ویردون باش کہ اول سجده قوبدا  قدی کیم طور تجلادہ کورون بر پیش  یوز قوتلار اللہ خنجر ہر طرفن املکین  کیم قرابتلر اسوب میدن تا اولدی نہان  نہ کلوب برقان لو باش لہ کورد سیر  سویکد فرداش و کلون سن بو قور شوا  اولدورہ آتہ مامین یا امام شہرین</p>
---	--

<p>حق یونلدا بزل اولوب حیدر کی جان و سر  سن ویروبسن حسین کشتن کشتن  شوقیلہ حدن کلن فرمانہ تعظیم ایلدون  عشق سید نندہ جان جانانہ تسلیم ایلدون  مجلس ماتمہ لعل ویدہ کریا نیلہ</p>	<p>دار سید بو قدر عالمہ و فرقت سید  برجہ خاتم بزل ایدوب تا ہر انموشین  باشش و جانن کچکی عاشقہ تعلیم ایلدون  افرتین بو عشقوہ الصید ہزاران قنبرین  او شا زلیستہ غلار سینہ سوز نیلہ</p>
<p>قسمت اولسون یا حسین بونوہ و فغانلہ  زائر اولسون مشر و مختار پلہ بر زمین</p>	
<p>صلی علیہ وسلم</p>	
<p>قتلہ چوب خنجر شکر ای کیم  کا کلون غبار آسا حالی خراب  اوندا بونان لیلی سن نوعی باش  عشقون ایلر آخر دہ لیلی غون  سر بر نہ و عیا چولدری کر مجنون  کورہ مادرین کبر دوشش و زکرہ  کثر جہا سندن ظاہر لیلہ نالہ</p>	<p>کتمہ خسروی و غر خنجر ای کیم  زلفون و سا شفقہ باغری کباب  کورہ دو غر انوب جسمون کیمیر علی  با غلہ نور اور خنجرہ مسکنی اولور نامون  صبح و شام اولور و زکد کیمیر  داغ عشق کمنوندر سینہ سوز نیلہ  زیر لب دیر اولسون مادر ای کیم</p>



طرفه نیست ساله می سر دقد با این	چین چین بیدوب چین طوطی چین
سر مد لندوب و با دندان دور چشم شین	سولوب آلدی بوجانم کوزلرایع
جروه بوجرخ دون توش بیدوب	آتش فرا قوزه باندورور
ایدی کیکه در سن کیت نیز فایحان بای	چینه بولون لیک کوزلرایع
حافظون بوشکروه حتی لایزال اولون	کیت اوغول کبراند کون حلال اولون
کیم بوجهر قورتولسا ذکر هزار سال اولون	قالدی برده دایرون مختار علی کبر
کلدی سوجک اوند بوسکینه اولون کاش	اولسون باشوندن کم برجه تونک عی قرد
رخنیم که پنجره با غلام من کعباش	نخ قتلوه کلون شکر هیل کبر
مجلس غرا بچره باوه دیده کریان	کوزیاشی تگوب ایگراه دناله دهنان
حاضر غنیده شوق کلن قربان	
شوط سر قد پاکون استرایع کبر	
شهادت جناب سیمبر صر	
چون قویدی آک باشه	کردون بنای شورش
دقتا ولدی بو غمخانه دن	رحلت قیلا جز ایشر
چون سیدی دقت رحمتی	سید بولوردی امتی

و دعت فیکم عترنی	ادویت نالمحضر
منو قدری سیزون مارضا	قویون اولاکعب
حسرت ایدون مندن	بوا البسته سر لبر
پس یوزو و نوب باشورون	سولوب حسن ای نورعین
دیشاه مظلوم حسین	جدوز بودنیادن کیدر
اول وصیت کیم عمل	ستدی اونا قوم غل
نه هرانی قویدی بالچیل	باناله شام و سحر
ورکا منه اوور اور دیلار	قاپوسینه باندور دولار
پهلوسینی سدر دیلار	یاران اوقوم بدسیر
بر ظلم ایدوب قوم لعین	اول طمسک خانه نشین
اولدے ایرالتونین	برکوشه ده دوتک معتبر
اخترده زهر کیننلن	یاران شهید ولدی حسن
قالدی اوشاه ممحق	زهریه صد پاره جگر
قلده اوقوم بوفنا	اکر سوله بین جنا
ماکر لاسط کر بلا	برباندان اولدی جلوه کر



سنگردن نوز ولدی نامر سی	ست اولدی انده خاسی
چونکر بلاهشکاره سی	دوشدی خیاله شیر لر
هر کوزه طلم پیکران	اولمش بو عالمده عیان
بو طلمدن اولمزشان	بو قصه دن ویرنر خبر
فریاد او ساعتدن بی	کوروی حسین بن علی
امضارون چمنش الی	فریاد رس یوق بفر
نرمون و نه جبهه قلوب	نقاسم و کبره قلوب
نه یارونه یاور قلوب	یوخدورنه قدایش نیر
سولوب اودیده شکره	رحم یلیون سیر صغره
منوبدور پیمبره	سمت بافق و شر
لعل بو درد پیکران	لقتیریه کلمه بزمان
هرگز نقشه بو بیان	خجوف نه المخطر

## سینه زن

بونم ماتم و بونم عید دور	ایک شهر یار ولایت
که دوشوب بیره سر نکون	بری چندی سخت خلافت

بونم نوبهار دوزخ خزان	مستحرم من ناتوان
بنجه زار اولوم بنجه شادمان	بو شش دته بو خلافت
بری مایه غم و غصه دور	بری دفع ماتم و غصه دور
بری عیش دور بری غصه دور	مستحرم بو خلافت
بنجه عید دور که غم اولوب	بو جهان صاحب عید دور
که دلنده ماله و احسن	سالوب انبیان ماله
بنجه شیع خرم اولور کوروم	که اگر چه یوز بله عید اولو
که حسین شنه بنجب عدو	بو کون عمره کاه شهادت
بونم ماله دور مذوبو فغان	که دوشوب تزلزل بو جهان

شده دین دیروب قوری برده جان

یراوی دوتوبد و متا مت

زلف کبریا

نظر ایلرین بنده یا حسین	کورایش دوشوب بنجه کل
که سوار اولور بو صحه قرنی	بنجه نایقه بنجه محمد
نه سوار ایدر مننه بر کس	نه قیده وار مننه داورس



او غلے کبره تولدی بس	که تیر سوری منی نزل
نجه شرا سیر ایلوب بری	سن اوزون خیال ایلد بوز
من اولام جهاندا عاقری	اور اشیر بو نیر سلسله
اسرا که دسته بدست دور	ما موسی پیاده دسته دور
نجه دسته قولولاسته دور	بونه کاروان بونه قاسله
بری حیدرون اولاقه	یتیمه پیمبره منبتی
نه روادو خارجی تمسته	دیره لر او پکس فوغد
بو عیند حق من تارم	نجه کده باشوی علم
متحیرم مستقیم	بله حنجره بله قاتله
بونه دور دور بونه رور کار	که کورنده چشم اولور کجا
عکس کبرون او تور اعبار	اولوزینده زلفله کابل
ایدرم بو جسمه یوزنکه	که تا پولوری منده بوسه
داسه منده ایشکم سپه	نیشکب قالدی زحوله
با خارام چو حنجره صغره	دیر و غصه یوز من صغره
ایله ادخ که بله حنجره	نجه سختش دل حرطه

باخ او غامدین جاکشد	که دوشوب جهاندا ناکشد
که اور بدو شرا و مشوم	نجه کورنده و نجه سلسله
دورم شامت دشنه	همی جوزه همی طنبله
نقد جفا که تور من	غم السندن ایلد کم کله
بو کلامه ایلد مذاکره	او خوشی ساح ذمعه
بو عیند و ناکظم و ذاکره	
او حسیندن تیشور صبله	
زینب کبر ادر	
بو باشونده نیرده یا اح	بلع العسل کجا
که چنبدو کو کمنی بر ملا	کشفاته جی بجا
که ایدر ملاحظه عورتون	که ایدر شاهسده و تن
که آچار لسان فصاحتون	حسنت جمیع خصاله
باشون اشتیاقی برزنا	نجه حکیم من ناتوان
که همیشه دیده خنقشان	دمعت شوق وصاله
با خارام نور اسر مطهره	کسیدم آما رسالا هریره



که او دور سالان منی چو لکزه کورو رم بو باشی جلدده	بجمله سبلا کلورم فانه داده من
کیدرم دالونجه پیاده من مژدگرا سبلا	
نوه روز عاشورا از زباب سبکینه غیب	
ایتمه بکون امحمد غمخنده	میدانم کفر قانه باتان میر حیدر
بو قوم رو بولدی مکر قتل حسین	جبریل ویرور کوه خبر قتل حسین
بو امحمد بولزاکر قتل حسین	بس امحمد بکره بونه در و دالور
آخر مذور غمه دیکوروم سنده بول	باعث مذوبوخت و اندوه و دلا
بو خسته آتامون در دنی سالدی بول	رکون بله اسفنده و قدون بله خندور
نه یوز ویروب غمه که دکوب بربره	تجیلله کیمرال ایدر خنجره شکر
میدانم اجوم آور اولوب بربره شکر	بو خسته او قوری یوده دوشن شاه محمد
بو چولده بساطستم و جور قوروشتم	فختیلد بوردی علم کفر اوروشتم
غمه بابامون سینه سی دسته اولوروشتم	آخر او شقیده بونه ظلم و نه ستدور
بو همسکه تو تم اگر عالم اولاسو	مقتولنی سیراب بلمر شمعنا جو

هر ظلم بزه ایلیم او کفار بد خو	حلاق اوز می محشر کون اقیه کجده
برایند حسین بنحو آندان یکه	برایند سوسوز قانه عطفان اولوب کبر
آخر نجه به رحمد و بوفنه کافر	با خمار لا که بوکمه و ویا صید حیدر
یکه ششاید اور اولوب خنجر و شمشیر	کهن دکو بر کز عدو خشم اولاقیر
بو یاره لرون شرخی تمکله تحریر	میدانم علمد ر قو له غمه قلم دور
ناحق یاره سبیلد بکون فرقه طبل	القانه باتور دی نفت در زلفه کامل
آخر سوسوز اولد و رشع کبری قتل	و جی بود و رعیت که لیل کوزی نم دور
ایضا بو عسکر شرخی بانال و فریاد	یا ز و شره منظم ایلیم با طبع خدا داد
محشر کون هر عرصه دن اوستلده آزاد	
الده بو عسکر دشری بر طر فرقدور	
دولانا دولانه مین ایچنده	
اور و طار بکه یاره	
دوشوبسن پاره پاره	
ایلدون با عسکری قان	
اولدی ایشیم آه و فشان	



آتش گل کمی بسوزند	دو روز و شش قان بوز آفت
او غول با خند و قی من بوجار	یا نارام آتش بسحران بخند
اور و بلار	باتوب
دوشوبن	
کسیدر شامه آمان باور دو	او ناما و لمر وصالون برده
قالور حشره کمی کو کلند و حشر	یا نار چون آتش سوزان
اور و بلار	باتوب
دوشوبن	
ایلدون باغری قان	اولک ایشم آه و فغان
اولوم قربان او غول بوظاف	با خان حیران اولور و بوجا
بجه سالک سنی عدون بوله	عکس کبر او غول بران یچند
اور و بلار	باتوب
دوشوبن	
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه و فغان
نامی عضو و زده تو بر عضون	که یار او را سون بو فوم

نجه بو مارینن حبید آخر	یا تو بان خنجر بران یچند
اور و بلار	دوشوبن
ایلدون	
جالون صفحه سنده رشم	ایدوب ذیج آیین قانیک
بل بورسدور سر خیل قشیر	اولور ذیج آیین قران یچند
اور و بلار	دوشوبن
باتوب	
ایلدون	
بل سطور او کوج لوح قصاده	کرک بر طنم اولاکرب طلاده
کیده شامه او غول باشون	قالا کل پکیر دن آقان یچند
اور و بلار	دوشوبن
باتوب	
ایلدون	
جهان نامه چک مصلی و نام	که ایتیر عید و لایتر محرم
کرک اولسون جهان نامه ایل تم	بیشه نامه و فغان یچند
اور و بلار	دوشوبن
باتوب	
ایلدون باغری قان	



روزها سورا

عصره کرب و بلا بانوی عصمت زینب	اولدی عاشورا کوندر و قیامت زینب
نورایمان کفر ایچینده اندی عاشورا کوندر	زمینون انجانی عرشه سیدی عاشورا کوندر
یدی قهره اشکی لندن کندی عاشورا کوندر	جوروشمندن یثدی چوقی مصیبت زینب
چیمکدن چندی قللنن دایر و کربان او	کوردی یوز قوش حسینون قوم عدوان او
اونخ اورا تارخیز او سن تینی پیکان او	ویردی یوز بو جا کور جاک اوزک کربان او
اولک دشت کرباده ناکه ان بر کر و بار	اول زمان قلدی ترزل عالم کون و بار
منظر دور شدی ناکه بر طرفدن آید عی	ظاهر اولدی اول زمان اوزک عیالت زینب
با خدی سمت قللکانه توکدی کوزدن	کرسون بونوع یار بیج حاجی قردا
کودی شمر دون کسوت تازده حسینون با	قطره قطره قان آخور یوز ویرد رقت زینب
سویک چوق آرزو قرداش من ایلردوم	چکلا غوشه جان کت برده استردوم
انتظارون چوق چکردوم بوردا کوزردوم	اولک دیدرون آخر برده هست زینب
فکر ایدنده هر زمان رتا ربو خون دل	بر مصیبتن دلور بو محنتن شکل زینب
کدر لب تشنه باشون اولد چوق لعل	اود کی تاثیر ایدر قرداشش محبت زینب
سیننی قرداش کرک بوختید دایر	اولک ممکن اولنده کوزلرون بر باغیوم

زلفی قرداش یولوم بوغوشون اولد غلیم	یوز ویرد بوختید دن آرتون خجالت زینب
بو تم آخروه بزی بو شمر دون دلگیر	دشکیر ایلر عیالون بسته نیکر ایدر
یا حسین بوذا قصور اسبجر وند چون	دره رفعت زینب هم رسنج غربت زینب
ایلیون بوزم عنند هر زمان شور و	ایسینی خوشون شوقیده هر صبح مسا
<p>در دهرمه یوخد دوان لعلدار دهر خرا</p> <p>کیمشوق ایدر چشم شفاعت زینب</p> <p><b>امام حسن</b></p>	
اولو هر قطره سی محشر کوز یوزمین	توکه هر کس کوز یاشی امام حسن
بر کج یاتشیدی چون و تشنه	کوردل مهر المیوب تویشیدی باش او
سالوب آتنامه فرصت قشوب	کوتور کوز لاله ال ویردی شقاو
زهری اولکوز بر نوعلد تا دغل اند	قیدوب منزله سطلنیه حاصل اید
بو خیالیه اورین دلکجه خرم دل اید	که بوزهر ایلیمه تاثیر اوشا نید
لصفت اولک عطش غالب افنا شید	یوخودا دوردا امام حسن اولک
<p>کوتور دوب کوز فک سر مهر کوب و قتل</p> <p>ایسچو بوز ویردی خجالت او محنت</p>	



باید وروب زهر آونے نافه تک قلعه ای	رو جگر گوشه زهر آید ووب پاره جگر
دید ی بارب بونه او وور بدیم وندی	بر چه جرحه سوسنی سالدی نه درد و محنه
شدت زهر وون یکدواوشه ناله واه	ناله کمان آلتی اولکد بواشدن گاه
کله یلر شیونه چون اتید یله بوجاله گاه	دوشه آشوب و ساعته ماه موهر و دوشه
آسی کمی آلتی دوره سینه ناله سالو	کور و یلر زهر اوزاری عجب احوال سالو
بر نظر چونک حسین اولد بوجاله سالو	رقت ال ویردی اولد تشنه کله کون
کوته ای اولکوزه پر زهری غم و محنتن	ایچه سمرنگ اولد قرداشنه اوهر
یوز ووتوب اولد حینتم و درد یکه	دید قرداشن سن اوزون ایلده بمرنگ
سن کرک کرب و بلا ایچره دم خنجرله	تلمبه جان ویره سن اوغلون کله
کیده سن رزکمه تشنه عصفه	اورالار ناوک خوشخوار اوشتکر و دونه
لعیا بزم عشره ده دل سوزانید	هر زمان نوحه ایلده دیده کربانید
توک کلن سنگ غم و درد سینه نید	
اغلا شور یله بومامده حین و سن	
وفات جناب میر	
یا علی بوکون عالم غرق شد	اغلا شور یله بومامده حین و سن
یا علی بوکون عالم غرق شد	اغلا شور یله بومامده حین و سن

شیده لرد ووب کچره و زار آه	قیسان تمام ایلر نوحه عرش عله
بولرم نولوب خلعه کلش آه و دوده	بوقیامت کبریا بر محترم دور
کاشش ولاییدی بولم یا اولکون	کیم بوجرخ آواره قوی ال طایفه
ایکد فلک ویران خانان زهر	میدیده بوجشدن شیعه غم
مصطفی خلقه یایام ایدی	سند خلافتده و زکره مقام
کرچه سند هر ظلمین ایلکین	جلو ظلمدن بدر ظلم ابن محرم دور
بولرم عترت زهر سیدی و ساعته	تا پدی تاسنی سلطان سجد کاه عتبه
کور و یلر سنی کیم غش ستمین اوچا	کله وری نفس جانون خنجه و دام دور
شیونیلد تابوتون و تهره و دونه	غسل ویر کر جسم پاکوه حسن کله
ایکد کفن نعشون شاه پهن کله	بوکفنه یا مولای سلیم عالم دور
بس سینه زولمشد کربلا ده	ویرد جان حسین اوغلون فرو و دونه
قوی نعشی عریا اوچکون اوچکون	پیلد ظلمه عالمده تا کس ستم دور
ضرمتیکه عالمده دکی فرق	اکه شمشیر بر ریش اوکون دور
براد ضرمتون مشله و کدی فرق کرد	
بولرم خلد و دونه ستر ستم دور	



اولین یمن حوضی یا نه اولون قربان	کدی باشنی عفتان شردون پین
بسم چکن چاکنده آت چاپوت بوند	هر بلادن عالمده بوجیت اعظم دور
بسم ایتموب بعلی باوه مجت نوش	بو غزاده است تردیده سندن تیر خوش
اولسون بوماتده شینه نه خاموش	
اعلاسون کرک دایم هر کیم ایل تم دور	
جناب میر علیه السلام	
کرچ بوماتده یاران یوز دیروب غم زینه	لیک بو غم ن تسلی ویردی عالم زینه
دیکیم جام شهادت نوش ایدوب شیر	کوفوده و چون اولوندی مجلس تم بنا
ویردر صبر هستی جمله قوم و قربا	بو غزاده هم حسین بکینه سیم زینه
عزت زهر باشدن سحر کینین آچوب	بو غزاده باشنه اولر زینب عکین چوب
عالم معناده باشین جمله حورالین آچوب	بهم و همدر اولوب سارا و میریم زینه
شیده بو حواله من فکرا لیرم هر صبح	کر بلا ده بسندن بو زینب و الا مقام
یدی قرداشون غراین دوتادی برکون م	ویرم شدی یوز و حال آنکه بله غم زینه
غم سنج غم عالمه اوادورک عاشوراکو نه	شیر اولرمان زینبی یا ندروی عاشوراکو
سیدسی اوسته حیفون دورد عاشوراکو نه	رقت ال دیروی بو محنت دما و غم زینه

ایله کی کرب و بلا و شر طلع عیان	ویر یوب دل ناسنا زینب بر دم امان
تا و دنا ماتم سینده زینب به خانان	اولدی بو غم شره کت سیانم نینین
رونق عالم یوز ولدی چوشید ولدی	زینب کبر اکوب فریاده با صو جیل
کرچ زینب سینسی بواید و خانده یولی	
بولسن نرا و او روپ لعلی سیم زینه	
جناب سکینه	
سوله دم عطشن غمچه و شر	ایضا حب غیرت عمو
باتمه منی رنج عطش	قویا ز باتوم راحت عمو
سولش عطشن دنک و	او قوتی عضویم سو بو
آخرنه در بر جبرده سو	اولر مزه صنت عمو
دور بر ج فستجاب قیل	من نشنه نه سیر قیل
بوشکوی پر آب قیل	قیل حیمیه جعت عمو
مار و اوردور بو سندن	کیم مالوار دم من دشمنه
سن تک عمو اولسون سنه	
ایضا حب حوالت عمو	



بر فطره بوق سوخته	سوش بوسل روخته
خبر عطش بوق سوخته	بوق از که بر صحبت عمو
ایسر در صاحب علم	بوجانوه اولسون قسم
از بس سوسوز لوق چکشم	جاننده بوق طاقت عمو
بیربایدن بوق بر نضر	باندی عطش ن بوجک
من ایسم و نه بابا کر	اصغره یوخ طاقت عمو
یوخدور بر او ز که گفتگو	سندن بودم بر جرد سو
ایلمر کیبند آرزو	قویا قلام حسرت عمو
اشق ادم سنبل کی	شوریده ام منبل کی
سولام سارالام گلکیم	جانندن کیدر قوت عمو
قویوب عطش منده ثبات	یفیض بخش کانیات
دور ایچکن عندم فرت	ویرسه بابام خست عمو
اول سوکتور کده عجل	قویا قلام پیدمول
بو عمر صنی ایلد متبول	
هر چینه و لور رحمت عمو	

بعلی کیم تخریر ایدر	عالمده تاثیر ایدر
هر کیم پدقتیر ایدر	
اولسون بری جنت عمو	
جناب عروس	
ایسم او غلی بوجا زار که	کیشن آه و زار اولد و دور منی
بوجلا کشتی قویا منظر	یوخه انتظار اولد و دور منی
باشلارام بودم آه و نالمی	ایلمر کم کباب اهل عالمی
نال چکیم سنم آیرلوق غمی	ای بزرگوار اولد و دور منی
تا باید دم نخجمن و حالو	قان اولاروان منه حالو
ایده کاکل و زلف و حالو	قوناکر عنبر اولد و دور منی
طوبی اطا قوی ایتیه لر غرا	قان بوزلفوه قویسه لر حسنا
هر زمان ویره یوز بوجا	بولکه آه و زار اولد و دور منی
بر طرف غم در دفر قوتون	
بایس بر طرفده اولدی عشقون	
بولرم حکوم مانسی مختون	در د یه شمار اولد و دور منی



قاسم لیدی با غم و فوس	نوع و سید بکت ره بوس
سویکه آفر قتون عروس	الذن خست یار ولد و رستی
بو خراب اولان روز کاروه	نوشش فیث ایوب کناره
کیچر اولعت در بود یارده	تیغ آبدار اولد و رور منی
اوچ و صیتسم و رعمو قونی	خاطر و نده سن سا خلا بودی
سالما باشوا شال متیزی	چون بوقوم حواری اولد و رور منی
بو آنا مون اول برده بدمی	قوما آغلا سون چشم پر منی
قویا چوق ویه قاسمون غمی	ایلموید و زار اولد و رور منی
برده بنششی ایله حبت جو	غیشم اوسته آخ رلف شکبو
قتلکا ده اولرنا مکله بو	قوم ناکجا راولد و رور منی
باخ بو پیکر پاره پاره	زلفون آچکلن اولد یاره
یاره چوخ دگر جسم پاره	زخم بوشا راولد و رور منی
ایلمانه یوز و یرو زخان	هر زمانکه بویرد اولور بیان
بکد اشکی ایلمم روان	
چشم اشکبار اولد و رور منی	

اتفاق عید نوروز و محرم در ما	
بوزه بزم عیش و در	بوزه مجلس فغان
بو طرفه عیش باخ	بو طرفه ماتم
بوزه سوز عشق و در	که دو شو بدور
یری وار بنفشه کر	چکه قار کشته
که غنچه سینه چن	چمن ایچره شیوه
او تیغ صغرون	چنجا قاشق
بوزه نام نکند و در	بوزه شرم محب
چو اولوبد و فاشون	طویه ظلم هله یاس
که بنفشه سبر	کینوب قرا با
که دوشدی یادیده	
عشم شاه شرفین	
بو ترانه سالدی بو	
دل و جان شور شین	
چو تیوردی شردو	سنی قتلد یاسین
نه رود و برسد	کله باشوا بلا
که اونا تورد	قیلا قوم کینجا
الوی ز طنبله	دخی کندی ساربا
اولا لو باشوا	اولا جاسمیرا
که اونا یزید و	اورا چوب خنیرا



یہ ذوالجناح	یخلا نڈ شاہ دین	برو دوز بن شقا	اودم الہ چون کمن
ادیار الو جسٹ	اوروب وندیا	کمی نیرہ و خد	کمی خنجر و شان
اولا ہر چہ یاسین	غم و محنت و ہم	سنون آدوہ یازو	دو نہ نشیان غم
رہ عشقہ سنو	کمی کیم قویہ قدم	کہ رضای حق اوچو	ویرہ پلہ شہ جان
یو عزادہ سیلا	نہ کہ ایلرم خیال	اولو ہر زمان فروز	غم و محنت و مال
بور قہمہ دن و دمار	دل و جانم شہنشاہ	مونسہ شہر حد و زار	کنہ خانیہ بیان
جنا بے کبر			
انی و غول ایلہ غم میدان	یو خود و سیلا دہ یاری ہجر	تشنہ دور قانہ شمر کافر	یو خود و سندنہ و غول تاب
رحم نیر دور عی چوق بوشکر	صف چکوب قتلہ قوم عدوان	کیم با طرہ عنبرین فام	قور خورام قانہ ای دلارام
یو خود و سندنہ و غول تاب	اولد دور و ترسنہ قوم فیک	قتلکمدہ کورم و دشمن	کورمش طوی عی الماش کام
بس نہ نوعیلہ تاب ایلرم من			
ایلیوب دوز و غول جور دشمن			
زلفون شفقہ حالون پریشان			

سا خلا برستم اعلی قلم شازہ کاکلون	اسیرم رہ جفتہ و باقا نازہ کاکلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
ہر چہ استیدوم طوی ایدوم نہ کہ برای اوچو	طوی لباسنی کید و روم من مضطراعی غم
شازہ ایلیوب کاکلون قلم زبور ای او غول	نخستین قیدی بو حسرتی دل و جانہ کاکلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
کل حال و اتنا تو زاکر قان اولور کوکل	کورسہ زلفون شفقہ دور ہر سان اولور کوکل
دوشہ نظدن کاکلون پریشان اولور کوکل	چو کہ بستہ دور بودل پریشان کاکلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
عارضونکہ ای او غول عی خال ہاشمی	ہر نفس سالور بر جہ کور نہ سودایہ باب
ہر دم آرتور دور دیدہ دہ منیم قانویا شمی	برہ بر او غول ہمیتیم اگر شازہ کاکلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
زلف و عارضون خستہ سنی ایلیوب زبور	کاکلون کاکلون اتوب طاق و سکون
از قلوب دلا سکینم او غول و آد جہون	ایلیوب منی بر جہ کور نہ دیوانہ کاکلون
اکبریم او غول	سروریم او غول



رضیم شیداییون سنه قوم کینه جو	قاسمون خط و کا که با تو ب قان موبو
کت سنوده بو عرصه ده تو که قانونی عند	رضی اولرم باتا سا اگر قان کاکلون
کهریم اوغول	سروریم اوغول
چون بخار سنی اهل شرع قتلکامده	کاکلون پریشان دوشتر قتلکامده
زخم دل اودم غور ایدر مع قتلکامده	چون تو کرا و غول شک ترا وید کاکلون
اکهریم اوغول	سروریم اوغول
علی کاسر	
قان اغلطان سنی قش اوغول اهل جفا	باشپه لمصطفی بعد کن مع الذیاعنا
باشپه لمصطفی	
حق قربان اولدی آخر بو جان من مع	حق یولند کت قبول اولسون بو قربان
چون سنون قانون عشقده اخو قربان	قانوه یتیم بو قانیم حبسه جانیم فدا
باشپه لمصطفی	
قاتون مجش کون قلسون غلین خوشید	اولدور و آخر سنه قویدی منی فردود
سکر اولدور منده کسد دم او زخا	بر نفس چککته قلم دکل سنیر رضا
باشپه لمصطفی	

کوکمه سنوتته هر دم ایلر دوم مع	سن سنی عالمده عالمده چوق استر دوم مع
سن سنی آخر سلامت ایدی کوندر دوم مع	قان اغلطان نجه بریده قسدی شقی
باشپه	
ایدی لیکل ایلد شانه او پر خم کاکلون	سروریم ایلر دی کورون قلدی منتظم کاکلون
ایک قانیه دولوب هم کور لرون هم کاکلون	قان یچنده غرق سن یور چشم مصطفی
باشپه	
یا تنیقان یچنده بونه حالتد اوغول	قامتون شمشیره بونه قیامتد اوغول
قتلوه باشوند کی زخمون کفایتد اوغول	حبسوی قش نخون صد باره قوم صحیا
باشپه	
ای اوغول خیلر ده کور لری یولن سیلا امان	ایدی که بو حال زارون بو کمر صلا امان
نیلون کور ب سنون بو حالتون یا امان	پیکرون صد باره حبس بو باره ذره امان
باشپه	
رنگ رخسارون عیالین زرد و لوبون	اولدور و تشنه سنی سویر میو بد قاتون
ای اوغول کمر کو کلدن حشره نک سنخون	قاندی بو حشره نم قلیده مار حشره
باشپه	



امام موسی کاظم

بر غریبون خانه قان غلیون افتاده جان ویروب غریبه یار محنت زندان	
دیده دن جاکردم بر شطربند دین نامتده هفت در مقدور اولافرا دین	خاک بخت و ایچره بر یکس غری یا دین اغلیون المحببت سینه سوزانده
زهر جسم ناتواندن کوب تاب کش عاقبت زندان جان ویروی مولای	ز طیب اولدی دو ویرسون ز موش نفسی یروه خوار قالدی طعنه عدوانده
حضرت موسی کاظم زینت عرش محمد قالدی زندان بلاه دن بریل فردو جود	شیعه تا اولدی اسیر قید مارون الریه دوزوی بوندته مین در دو غمه بر جانده
شوقه جانان بولست ازک جان ویر حضرت یوسف کی زندان بون سکن قلوب	اجتا چین ابل کفره کونیمی روشن قلوب مثل یعقوب عمری کجی دیده کرمانده
هر حصبت باشه گدی او قوم سوفا آخر اولمظن کور یاران ویر ویر زهر جفا	ایتمو بلربو ناموظله ولسکن اکشا عالمی یاندور دیلار بودر دسدرانده
کور ویر یکس قلوب نغش امام مستحق نغشینی رزقنده استیدیر و من غنی	هر شامتدن صور او نفره ایمان شکن کوش ایدون من شرح ایدوم بودی

بر زمان سیران بو غدن عالم لایه اولوب دورت نغرا ونشده خال حال نبوت اولوب	
بر نغز بوبه نوایه نه غزاد وندی نه پاس نغشینه تا کنه اور بولدی بر کنه لباس	حالت تشیع نشدن ناموسیهوت اولوب بولرم حشره کلور بوسنر قه نه عنوانده
یا حسین بر کس یا نبوب حالو اهلکستون بولرم نغشونه آت چاپندن اعدا	کرچه نغشین خوار ایدوب لفرقه حق ناشناس قالیب او کچون کفینر یکر عریبانده
اهل عشقه سن نشان کوی جانان ویر بر مصیبتدن صور سو اچمیب جان ویر	قالدی او کچون پکرون چولدرده یا مولاسنون پاره نغشده او نغشون خنجر و پیکانده
یوز ویروب بو غصه دن لعلی نه در دوکلا ایسه هر یکیم شهادت تیریز بر دخیال	اکبره قاسم کی لب تشنه قربان ویر اولسان لقا نو اعلطان لب عطشانده
روز و شب آغلار بو غده چشم خون فشانده	
شهادت امیر	
بونه غدو یاندوروب عالمی ایکی کوشواره عرش حق	ناموبو عسید تر آرد اولوب بو غزاده معتزیه دار اولوب
ایشدنه بوسوزی شیعه لر نامولاله مک یوزده قان توکر	



نه ویرود بدو عالمه بوز مکر	که با سوچا بر بهار اولوب
بو جهانده زینب سبنا	دو توب غریبه ایکی عزا
بر سینده باشه سالوب قرا	بر سینده ناه قور سوار اولوب
آتاسی اولسنده اوغم حشم	دولانوردی کوزده محترم
چکوب اولمده آخری ز ستم	که او اخر امید خوار اولوب
حسینه اهل قبله دن	چو خندی تلی غم ویرن
کیمیدی کورون او غریب اولن	که غریبی طغیلده خوار اولوب
اونا جانده شیده لرون فدا	او دوشاه تشنه کربلا
که نه اولمشه دو تولوب عزا	نه حنوط و کفن و نزار اولوب
بو جهانده کیم پیلد عشم کوروب	پیلد ظلم و درد و ستم کوروب
نه زمانه پیلد الم کوروب	نه مشکده پیلد لدر اولوب
۱ کیمیه احسن اولوبور و	که سوسوز باشین که شقیبا
۲ کیمی سنکمی بوکروه کین	سالوب اوچگون اوچکجه معین
۳	سینده برایشه با وفا
	بو بلایه عسده و قزار اولوب

آت باغی آتینه پیکرین	که تمام حبسی غبار اولوب
وارایدی و تشنه و تاریق	یازلوبدو حبسی ورق ورق
عجبا او طالب وصل حق	
نامودردو غلله و وچار اولوب	
علی صغیر	
هر غلنی چون شکر کین کنده عیانه	نوبت قشوب حربه سخت کمانه
کوروی که حسین بن علی بارخ روشن	آغوشه آلوب صغری سینه بشون
صغیر نجه صغیر سالوب رنجی عظم	سوز جگرندن چخار انسانکه زبان
چو بخوردی که سوختار ورو میر حجازی	بوکده که عظمه سولوب اولنجه تازی
بویینی کج اولوب چوق غار و کوروی	و جدید وید و دشمنه سید نشانه
پیلد سو ویروم من دید بو طفل خزینه	حسن ویه کیمر منه بو شکر کینه
کتفندن اودم قوسین آلوب کردی کینه	او لکافر پر حم بر اوخ قویدی کمان
ایکاش و ویند اوزمان کردی عالم	اولسون بود لیم لال نجه ذکر اولوبو علم
شصتدن و پیکان بلا قور تولوب لدم	
دو تدی او نشان المده کی برده نشانه	



باید در پیش صغریا حوالی و شای	چکری چون و یکجا از چوب تنگ آید
عرض ابدی بو حال کوا و دل ای آبی	کور نه بو سینون بشوب صغری
بتری بویک سپیدی سها و تاه و قافه	قویادی که دوشسون یره بر قطره و قافه
بر قطره سی و شصیدی و لوری فانی	قاندوی سلامت نه زمین نوزانه
او او او او بو غم بول غم پرور علی	یاندی جگریم حال نه صغره لعلی
شرح غش صغری بود فریسی	
باز دو قچه کلور سیل شکیم جریانه	
جنا بعروس	
بجرون ساکو غم و غم کور بر منی نه حال	دوشش بوسه و قدیم قاشونگی هلال
بو جسم چاک چاکون هر چاکون فذی	دوشدرد کو کلوم قافه زلفون بوتان
اولش کفن نذدور کهنه طوی لبا	ای نوع و حسرت ای تین و صلا
حاشا بو حالتون تک بر در شکل الون	باشوند چو خدیاره بو باشم کول الون
هر نوجوان طوی ایت بو حال شکل الون	ای کلام سیر جویم قربان ولوم بو حال
گر کور سن ایم او نه حوال نو عروسی	زلفون کی پریشان کور حال نو عروسی
کور روم و دوشون الکی قبال نو عروسی	عمریم تیوب تاسه جهاندین در در زوال

سینه نه نوح برده نوش روزگاریم	هر نه جهاند سینه نه عمر داریم اولسون
عنه آیشم من با و کم بو آه و زاریم	سکانه درو قویام بو مجلس حیار
بو از زمانه مندن سپید غم او نه دیا	تا پشور عروسی شیره طالم بو کوفه دیا
تازه کلیمه و رآخر باشان یا قد سویا	قاسون بو قاره سحر باشند لامحال
یا غلامی طنابه بو قوم به حمیت	سویله نه ویروله بیجا یره نه خمت
رنجمن زلفون یکر اخر منه کفایت	برده دوشوم نه لازم براور که قیل و قلا
بر چند غدارم سن آتا ربوالتهاپیم	بو عشق او دین کو کولدن سوند و زرشکیم
بهر دنده بو خدو بر دم صبر و قراریم	اولسون قسم غم او فضا بوزلف و خط و قلا
پله کلوب و فرمان بو مندره عناده	کستون گرت ویا رشامه باشون جاده
منده دالو نه کلمه کمر شسته و پیاده	هر یره ناله قلام سالام سنه خیال
نقشون قلوب اراده نیلوم کفن تا پوز	بر پله یاره ایلد هرگز بدن تا پولماز
جهنده یاره سیریر ایجان من تا پوز	بو قوم تیخ و خنجر از بس اید و حبال
لعل بو بزم عنده اول غرق سحر ماتم	تا عالمی فانیه ویرسون بو چشم پر نم
بو مجلس غزاده دایم خدی عالم	
ویرسون لسان کویا بو طوطی متعار	



<div>علم</div> <div>کبریا</div>	
ای و غول ایلم غم میدان	
یو خدو سیلاده یاری جبران	
رحمیز دور مع چون بو شکر	یو خدوند یقین تاب نخر
تشنه دور قانوه شمر کافر	صف چکوب قتلوه قوم عدوان
قور خورام قانوا ای دلارام	کیم با تا طره عنب سیر قانم
نوجوان اوله سن آماش کلام	کورمش طوی او غول دیر جان
اونده آخر نجه تاب ایدوم من	قتلکده کوروم و شمسین
ایلیو بدور عا جور دشمن	زلفون آشفته حالون پریشان
اورما بو جانه جبران یار این	قامتون چکشم هر خجاسین
قوی آگوم کوزلرون من ملاسین	ایلوم اول جانه بو جا قربان
سویله می کبرای دل شکسته	کلمه شوره پله زار حسته
بو دور عهدیم کرک قولا رسته	تسلب جان دیرم ای نا جان
کلمه پله آنا شور و شینه	برجه باخ بو شه شرفینه
بر نفردا درس یوق حینه	من نجه قتلیم کوب غم میدان

ای آنا غلاهران دما دم	باشلا مجنونه کهنه شور ماتم
عالم عشق اولور اوزکه عالم	عاشقی یا ندور و ربحر جانان
سویله ای او غول قیل نظاره	باخ بولیلاده بواه و زاره
ایله بودور و جبرانه چاره	و تم آخر بودور و یله نالان
قوی سالوم زینته بو غدا	خوش دوزوم طره تا باری
بو جمالون عدو کورسه باری	رحم ایدوب ایتیمه قانه غلط
بر نظر ایله بوسوز آیه	غم ایدور سن او غول رنگ آ
مکن اوله قایت حینکا مه	منظر دور یولسنه بونالان
آ غلا لعل بوزم غوده	توک سرکون صبا حوده
آل حسیندن شفاعت حوده	اولسن غرقه بحر عصیان
<div>علم</div> <div>کبریا</div>	
ایلا ایله رلف عا کبری شان	
قلدی او جوان و غلنی میدنه رونا	
بو کبرون ایشیه ایشیت حسن جالین	اور تمزدی کهر زلفی اونون عارض خالین
بے پرده کورمز او نون کیمه جالین	حاشا کله بر پله جوان برده جانه



اوردید هرگز پند گل پیر این اولساز	کاکل دید عاشا پند شکفتن از
قامت بخداست پند سر و چین اولمز	بند روی خرام استی طادوس جتا
راوی پند مسطور ایوب شمع که بخت	اولشک بری عارض پیغمبر عاشق
اونکه که وفات ایله پیغمبر صادق	بر شب پیرون اوکس دودکی نشانه
تا قوی می حسین بن علی در کهنه سر	
عرض ایته می منم طالب رخسار پیر	
دیش سکه کو یا بر او جل خالق اکبر	چون شب پیرون دودیه تراویکانه
پس اکبری احضار قلوب اولشه والا	یا اینکه یوزنده واریدی بر قریبا
کور جاک یوزینون نور ز عشق آید	کویا اونا بر وادی طور اولدی خانه
شبه بو همان اکبری ایله تا تل	آخر واریدی کرب و بلا ده بخت
بس قانه باشدی نیه اولطره کاکل	نه کله ی بس اول سلسله شکفتان
چون کشیدی سویولنی فرقه عدوان	میلانه سوسوز کندی او شهره عطفان
سودیریدله سویرینه اور و ملا پیکان	سوغشتندن جگری کجکی زبانه
مشغولیدی دعوی او شهراده که کما	بر یانه کین ایله اولنق ذکر اه
بر تیغ اوروب فرق کبره نکانه	بس کارکر اولدی و جرح است او جانه

عش ایله می قان اولدی زین سوکی جگر	بوینن قوجا دی و نه عصابه دیدی باری
لیلا یه تیور حمیده باری من زاری	با غری و دوتوب ایله آنا مون خجیده
توش ایته می عتاب اکبری بر قورده	پیغمبره و شنیدی حوق و جعت
تا کورید پیغمبره کبر ده شبت	ال قویدوله بو کینله شمشیر و کمانه
کوندی کی جگر کی تر و کی شمشیر	اورو کی خنجر کی نزه کی شمشیر
قتلنده د صبه عرومون تید تقصیر	مین زخم و کوب برودن اوقاب و توتار
بسکه اور دلوب پیکر نه ناک پر پر	بال و پر آچوب او چدی عتاب آون
چون کله ی هوادون بره اولیاره لوسکر	قان یاره لرنه آن چلوب اولدی رون
لعنی بو عکبره قان غلا شت ورون	یان بر کجه صبحه کی چو شمع شب افروز
باندوروی منم قلبی بو قشقه جانسوز	
خون جگریم کله ی کوز و بدن جریا	
شهادت	
شیدار نه صبح و شام پیر	آه و ناله هر روزه عیالی
بو مصیبت به نهایتون	کندی عیالی درده عیالی
استکبله دلوب صفحہ من	شور و شینله اغلا ریحان



کور بوسینده آه آتش	باخ بوزانه سرده یاع
زهر لدم تیغه ویردی سو	نشق ایلدی باشوی صدو
بومورم نجه جراتیدی بو	اول لعین کافرده یاع
سجده ده سنی کوردی قاتلن	تیغ آلوب آله دوروی قاتلن
یا عیبه دید اوروی قاتلن	سجده کاه واورده یاع
سالدی بس سنی ایلد حاله	حیفی کلیمب اول شجاعت
اول فصاحت واول غلغله	باخامشدی مبروده یاع
سن اولنده شاه فتنی	جمیدی باشون اوسته قبا
قالدی عترت شاه کر بلا	جان ویرنده چولکرده یاع
دودی کوزلرین شمه شمه قاتلن	شاه ششخان جان دیرن
قالدی اودوم طاقت واول	اهلیت اطرده یاع
آچدی کوزلرین کوردی قاتلن	تشنه ایدی بس دوکادی
اول دود ققه قویدی ال و	تشنه اولکده احسره یاع
روز خشره دین غلار عترت	چوخ محالده ور در دوقون
یاندور بوسه بو صتیون	شیخه لکر کوردی واده یاع

کوردی

هر کس اردن یای چکر	دیده دن ماسوقانویش کوردی
ایلدی بو عشم اودوکی اثر	جمله بوزن و مرده یاع
قل ایدر آدی جمله شکی	قلبه چکر عسره جلی
لعلیا اولور دیده منجلی	
ذکر ایدنده بربرده یاع	
شهادت میر	
ایمنیم وادریم بابا یاع	نغم کونیه یادریم بابا یاع
ابن ملجم سنی شهید ایلدی	بوزنه جراتد واول پلیدی
زینبون درد و زفریدی	ایمنیم سروریم بابا یاع
قیل نظر حالت پریشان	بابو سوز دل و بوفغان
فرقتون اورداود دل و جان	یاندی بال دیریم بابا یاع
غصه و غم هجوم ایدوب کلیمک	راضیم بوزمان اولمک
بردم سندن صور انیم	کلری یادریم بابا یاع
سالدی بجز دن منی عجب شکل	
کونده بر غم اولور منی شکل	

کوردی



کته مشدی بابا کو کلمت دن نهوز	
حسرت مادره بابا یاسه	
مع کسر	
باشوب قانونا بوطره افشانون اوغول	یاندور ورتلمسی بو حال پریشانون
کیم توکوب قانونی بهطر حسن ازله	سنی هر که سالوب بوکونه شل اولسون
کوزوری خیمه لیلایولوی میدی و	حینکا به قشجه خچا جاق جانون اوغول
قانونه غرقن ای آهوی مشکین کیم	سوکمی کوزیه سچوب قانونی بوجولده
دیر میو بدور سنه انا بولون وقده سو	سارالوب غنچه صفت بولب عطانون
بد نظر میدی مکر سنو ایو حسن	حنیدن میدی سلامت سنی کوزدرو
قامتون یخدا بر طر فده چو شر وچین	عرضه قت کلمه توکد ولبه بو قانون
ایک کبر اوغول سن کی مظلوم لمان	کوره بو حالوی هر کیم بجه منوم اولون
بدنون چو خدو یارسی سایه معلوم اولون	بر پیل ز خجله ممکن دکو در مانون
چو خوموش یاره اورانون یونخوموش اولون	آپار و بدور سنی فان کلمدی بالتره
دور کیدک خیمه ایدیتیر خرفنون	
کوزی حسرت قالویدر و لیلایولون اوغول	

کوچ از شیرب	
بنای کوچ شیر بدن قوبوب چون بچیم	
جوانان بنی ماشم متیار اولد ولای کیم	
کلوپ قشون دواع قبر منیر او وقده	قلوب اولمر قد پاک سلام آمانه هلا شده
کلوپ قضا غرض ایتدی که یاجد بوتیه	حسینی قویمدی قالسوجای قوم وژون
ویوب درد لین بر برکتور دی اشکنی چو	ایدوب از بیک آه و ناله کندی اولزمان
کوروب باسد اولر رویاده جاکت جی	او پوب رخسار پاکند بویوردی اولمش
کورورم غم قریب ای نوریده عرض میدا	ویورور سن شنه جان زخم سنان و تیر کچا
باشون ریذا پر خون پیکرون صدره ریذا	او پار غشون اوستنده چا پارا لشکر کفا
پیاده باش آق شامه کید اولن توان	قالور دیرانه کنجده غدن باغ قان
ایر شکر کفار اولور به خانان نین	کیدر بزم زید بکچره اوکون چادر مچر
اچوب کوز خوابدن پیدر اوکول اولید عالم	دواع مرقد خنیر ایوز قوید برودو غم
ضریح پاک جزدن چو نب باویده پر	اگر وب اولمر قد پاک توکوب کوزدن سر
سلام اولقبر پاک ایتدی چشم خوتقشایند	
جواب کلدی ناکه قبر دن آه و فغانیل	



<p>ایده وب عرض اولدیا آناه بکون تخت بخت  ول شام ایل قونلار بو عزت پایا  داغلوب خیمه سی جور و سکه آرمار اولسا  آما بر زین کیم کون جانلنن حجاب  خراجه مسجد ویرانه لر کجخت مدتاب ایلر  قویوب یوز خاندن مصطفایه باغم  وداع دوستلار ایلون که کلدی موسم  دوزلدی ناله لر زین جازیلد یغوجا  که عازم دور عراقه آل اطهار رسول  دوتوبلار دهنستند اولسه مال و فنان  بو یوردی شاه دین روزار لده ایشتم پیا  جهانه او داور اصل بوز شرح مصیبت</p>	<p>آما آرام زینون سمت عراقه با جلال قی  کرک قولاری باغلو یغیم ناله سوار اولسا  جها و ظلم و شندن باشند قالمه سحر  برهنه سر کسیدر شاه یوز زلفین باغ  نه که آج و سوسوز قالسا نه که طعن آید  بو یوردی زینبه باجی اولون ماده ر صلت  اولانا عازم کوفه بو یوردن آل پیغمبر  ندای اگر جیل اوج ایتدی ایل شه و کوا  کلو بر یکدفعه نه توکوب کوزون شرک  که یوخدور یاسین بر لوده تاب و طاهر  اولا کرب و بلا و شتی مکان عترت حیدر  کول چاک اولدی بو غمدن بوز تقریر</p>
<p>واخی بوز کرمی کزار ایتیه خاموش کفایت دور  الونده قور خورام یانسون آتش خون مردود</p>	<p>اول  واخی بوز کرمی کزار ایتیه خاموش کفایت دور  الونده قور خورام یانسون آتش خون مردود</p>
<p>امام رضا</p>	<p>امام رضا</p>

<p>آغا شور بک شیعو ضامن عریبان  دیر دیر جها زهرین اولشهر خراشا</p>	<p>ایم یون نظر یاران برج طلم نامونه  ایندی جها قلدون اولغریب محرو  کندی بزمنه همان اول امام زنجوی  اولشاید بک تکلیف حاصل اولدی نظری</p>
<p>ایم یون نظر یاران برج طلم نامونه  ایندی جها قلدون اولغریب محرو  کندی بزمنه همان اول امام زنجوی  اولشاید بک تکلیف حاصل اولدی نظری  زهر ایدوب اوسا عده جسم زارینه تیار  تا عیاسین اولمظوم باشه چکدی یار  چونخوزی ابا صلتون دوشده اولشده  زکمت روینه باخجاق ستردن اولوبگاه  عرض قلدی یا مولادوشمن عجب حاله  کستیدیننی همان حاله یلار بو جوا  اغرض بو حاله ایتدی منزله آخر  سویکه ابا صلته برج طشت ایلد حاضر  حاضر ایلدی طشتی ناله و فغانیلد</p>	<p>دیر بک چون شقاوت یوز اولغریب طبع  ایکد او کون تریب برج بزم شامانه  زهرله قلوب مسوم برج خوشه انگوی  اول امام دلخسته سیل ایدوب نچد آ  سولک کل کی رنجه تاپدی حاتمی غیر  چندی بزمن طشره اولدی عازم خا  اوزه عیاسی کوردی باشه چکوب ایشا  بولد زهر ایدوب تاثیر اولولی سجان  حالتون پریشان دوز قاستون دوزوب  پله حرمت ایلد یوخه بور داهمان  مرک علامتین کوردی اولغریب نور طاک  فرشی یخ قوری یرده جان دیرم غریب  طشته یوز دوتوب اولشه چشم خفتانیلد</p>
<p>ایم یون نظر یاران برج طلم نامونه  ایندی جها قلدون اولغریب محرو  کندی بزمنه همان اول امام زنجوی  اولشاید بک تکلیف حاصل اولدی نظری  زهر ایدوب اوسا عده جسم زارینه تیار  تا عیاسین اولمظوم باشه چکدی یار  چونخوزی ابا صلتون دوشده اولشده  زکمت روینه باخجاق ستردن اولوبگاه  عرض قلدی یا مولادوشمن عجب حاله  کستیدیننی همان حاله یلار بو جوا  اغرض بو حاله ایتدی منزله آخر  سویکه ابا صلته برج طشت ایلد حاضر  حاضر ایلدی طشتی ناله و فغانیلد</p>	<p>دیر بک چون شقاوت یوز اولغریب طبع  ایکد او کون تریب برج بزم شامانه  زهرله قلوب مسوم برج خوشه انگوی  اول امام دلخسته سیل ایدوب نچد آ  سولک کل کی رنجه تاپدی حاتمی غیر  چندی بزمن طشره اولدی عازم خا  اوزه عیاسی کوردی باشه چکوب ایشا  بولد زهر ایدوب تاثیر اولولی سجان  حالتون پریشان دوز قاستون دوزوب  پله حرمت ایلد یوخه بور داهمان  مرک علامتین کوردی اولغریب نور طاک  فرشی یخ قوری یرده جان دیرم غریب  طشته یوز دوتوب اولشه چشم خفتانیلد</p>



پاره جگر کلدی محبت فاسینه	غشایدوب دوشوب اولدم حالت پر
نقد در باصلدن سن او وقتده نالا	کور ددم اولوتلی حق هر طرف باخویرا
چشم تنه ریله کوزلورا و غنی کریان	یوز و تاروی آید بارگاه یزدانه
ناله اول بیون روشن اولدی تفت دیو	حضرت تقیون تا جلوه نندی خساری
با خدی کوری غش اتمیش و غریب نجاری	اکلشوب کنارینده باشین آلدی دانا
ناکور و بولجوقا قالدی بر جوشه	
اوپدی بر دو وقتدن چکدی حین آغوشه	
عرض قلدی یی بابا بر جگر کلن هوشه	باخله من زاره کلشم خراسانه
تا اوشه کلوشه آجدی ناکه ان چشمن	کوری دباشی و سنده کلوشه تقی کلین
سویکد منی آخرا ولد و ور بوزر کین	از قلوب چنجا جانیم تا او جانانه نیم
بو غریب اگر یاران حال احتضار نده	آجدی کوز لرین کوروی و غشلی کنان
بر غریب اولن وقت کربلا وینارنده	دوشدی کوز لرین آجاق شمر ناسلانه
کوری دباشی و سلتنده الد و خجرتان	ایتر اول ستم پرور باشنه که عطشان
ایستدی او عالتده بر مرقط	ویرنه او ظالم سوادشه سیشده نه
ایله عسیدایم شکر حضرت سبب و	مجر غریبه یا نه و در سنی چون عود

نرم عنسم ده بهواره توک شرکت خون آلود	
اشک چشیدن آرتار رونق غراخانه	
نوحه جناب میرزا	
آهلی شادول ابل غرایه	که قان آملار تقدیم نصیحه
دوتوب بونهنس و آفاقه ماتم	کتورمش در ده محالم قلبی شمر
کمره یانه بهش قلب عالم	که از قالدی کید عالم بلایه
فلک سالدی خلل ارکان یزد	یتیم اولمش بوکون شاه یزد
دوتوب ماتم میر المومینه	یولار زلفین کلور زینب نوایه
کیوب سچاره زینب غم لیک	باشندن آچاش زهر قرین
عنه المرتضایون دوتدی یاسین	
بویا سید کیدوب کرب و بیا	
نصیحه	
بولوریم آدم و عالم سجد رحمت دوتوب	قلب عالم تیشوب قند قیامتده بوکون
کوری سیدی پیک کون دیده عالم کاکاش	تو کدی جوج غم چشم شقندن تان یا
کلون ایشیه دیوم من بوکونون ستر	ساخته کوثر غراندن عبادتدو بوکون



او داد و بیداشت ای کانه غم شیر خدا	غم اندن بوز دلوب سلسله ال عبا
قاریوب بر برینه شیون ایدر شاه کدا	یوخه کیم ماتم سلطان ولایت و بکون
در دو غم صورتنه عالم اولوب آغینه	یا مذروب ششجه آتش ظلم کیمینه
ایکین یوخا سالوب زخا سکنینه	ش دین قتل تیوب روزشما و بکون
کرچه زینب غمی ایلدی بو قصه نرید	آه اوکوندن که حسین بن علی خود چیده <sup>قالدی</sup>
یوز قویوب چیکلی غارت ایدیه پیرلید	شمره زینب دیدی سنده شقا و بکون
ایسکر بو قتل در ظلمه طغیان اتمه	آتش خلیفه بو حیفه ز سوزان اتمه
کل بو جمعیت طغالی پریشان اتمه	شده غصه سی ایتمه کفایتده بکون
نرم غمه بکون ای لعل نالان غمدا	ای کول آه حکایت ایدیه کریان <sup>غدا</sup>

نه که معتمد و اولادیش بکون آن غدا  
حشرده عالمه اسباب شفاعتده بکون

نوحه

باشو آخیر قوباند شمر کافر حسین	کاش اولایدی کربلا ده بو عمر بربان
ظلمه یایا یزیده شکر عدوان سنده	تا اولایدی بوجا ملا بریده بر قربان سنده
دکیم سیکه بر جتین و نیزه و پیکان سنده	یقینل خنجر شمر سکر یا حسین

نار جانوزون منسلا که قالحا و لول	شورله مردم کچنده بو عمر بربان
چو لقیوبه در نفس و آفا که با ناک و غنچه	بوکون قان غلا شور عالم سره بران
چون حینه کربلا ده اولوب ماتم دوکون	نرم غمه حشر تیلد او خشیوب یا سنان
بود و باعث کیم پریشان دور بوجع حلقا	اغلیوب مردم چکر شور یکدیکر حسین
شیدر یرون کلور فغانه کولور دکن	دحسینا ناله سندن کربلا دلوب کوس
ور و ایدوب اسم شریفون جمله جسم و جان	کورنجه اوش آدون و تکرده زربان
آه اوکوندن سالد یار جسمون <sup>ایلمیضا</sup>	هر طرفدن تیر ماران کچم قوم حیا

خون پاکوندن دلوب کلز نک وشت کربلا  
دکه ای ازبس سبده شمشیر و خنجر یا حسین

اتمام حجت

ایکوفیان پوفا کتد زور و مهمان	باری دیرون بر جرحه سوادله در میون عینان
بویاره لر سبد و رسته آرتیزه و خنجر اورون	جاننده طاقا قلیوب از خنجر بران اورون
چون نشند ام باری دیرون بر جرحه سوادله	آز قالدی ای پیر حلا آخر امان سوادله
کلیم منای غصه من لب تشنه قربان دیر	من جان دودلن رضیم باش ویرک جان
سزده بونا هیوز دور من جان آسان دیر	آما ده ام انجمنیون چوخده سیر لعل و منی



وار قدرتم بود حالده بفرقه شوم و دغل	کیم ایلمیم محبوب عجزی براند پامال اسبل
اما پدر عهد تیشم جانانم روز ازل	کورسون کرک بو عرصه ده اوز قانع غنای
بو حاله عجب آتیه با خوب چندی کنایه خن	کورده حیدر نزه و خنچر اورا بر برین
کلک دوشمنده اوسته عرض ایکن شاه	سینونده چوخده و بکه اوج ایوب بگو
شیعه قیج لده تیوب بر کافراوند ناکمان	برزخم اوروی پیکرندن اول نمون خن قان
چکدی و فضل پنهان فریاد عرض اندی مان	بوسینه اوستنده عمود لدر و در خطا
اولمش بو غده شیعه لزار و پریشان	چچش بو عاشوراکو ز افلاک فغان
مرین عیلم بو بزمده نالان و کرمان	بو جملده اوز قبر و ده است کلن قربان

### احوال است کلیسا

چون کوردی کلور خود بخود آواز دنا قوس	چیرندن دوم راهب اولوب ویرده یوس
عرض ایکن یارب ندوبولم بو عکاست	یوخه که بو کولن فل پیر اولوب روز قیاست
با کولکده سیجا تیوب بر غم و محنت	نه کول سووروم باشم یاسا و قدوس
چخدا اوز نامر عتید قندی نظاره	کورده اسرا کتور که ادویاره
بر دسته حرم ناو عرمانه سواره	باشنده در تقصیر کیننده نه بیک

خیل هر اجد پریشان و شوش	افلاک ساکوبه بری بر آبله آتش
بوی نی نامو چکننده قیام کیش	اغلا ناما جسته و فسرده مایوس
سجادی کوروب هر غم و هر درده مستم	عریان دوده کلش و لیت عالم
رنج ستمه هر کی قوتلاری محکم	زندان صیدیه کور و منوب سله مجوس
لیلانه کوروب ناو ده قان یاشوق کرک	بر باشه باخار شنبه سیمبر دو او مطلق
بر نو عله اولمش او باشون زلفی مطلق	کویا که آچوب چتر کلوب جلوی طاه
اتاهشی مشق ایدوب ضربت سیف	زکمت رخنه دیک با حده بکم کیم
بوتازه جوی نسوز اولد و در دله حید	بو باشمی خالی با توب القاسمه صد فوس
بر یاز با خانه نظری دوشدی سنان	بر یاز به لو باش کوردی و دروب نوک
بیک اولوب آغشته او باش قمری قان	قان لکده سی اولمش اورخ شمشه فغان
کوردی و کون باشد عجب تر و عکاست	کیم مطلق ایدر آینه قرآنی عبادت
ظاهر و جوب نیندن اذن نور اکاست	هم تر ولایت اولور او بجه و ده محسوس
بو باش وید کیدور که پیل نور حیدور	سویلو بلکه که بو منظر فیض از لب دور
یعنی شله بشه حسین بن علی دور	
ز برایه نیس دل و سپین شیره مانوس	



بیتد زبده بو حسین یازمادی نام	امراولده کرک باشی کیده مجلس شام
چون قتل ابن حسین علی یندی تمار	تاراج خیام اولمده امر اولده چالون کوس
بو سوزون اولوب راهبه برده اتمه عتاب	جان نقدی ایل اولدی حسین باشنده طاب
ناشرون آلدی وحین باشنه رهب	کندی ونه دیر پیره اوپر غیرت و نام
یورده اولوب باشنه صبر و کافور	بر طر فز سر پرده ده قلدی او منستور
تا که نخوروب جلوه نور شسته نور	اسرار آلی اولور او محضانه و محسوس
کلمش اویره عیسی و هم موسی و حوا	بر سخت مکتله مکتوب حضرت زهرا
حیران دولانولار او باشون دورنه اما	که شو قله ایلده زیارت که او نه بوس
بو سحر اولوب ویرده چون راهبه طاهر	اوز طایفه سین اتیدی اودوم ویرده ضح
بو سحره دن ولدی نصار انا موخبر	اسلامی قبول ایلدی بیله و ساکوس
بمع تقدرا و سانه مهلت اجله	قویا بو حسین داسنی بر دم خچالده

آل فیض اودرایی فیوضات ازله

تا اینکه سعادت تا با بوطایع منحوس

جناب بقاسم

ایقام نوکده خدا اولسون سنده جانم خدا

اوله غرو سوزون حیدر

کتمه یا ویریم کتمه سروریم

نوجوان عمر او غیاث امان امان جسم او

ایر فلک سندن صورا

طوی مجلسون ماتم سدا

بخیم ترا بختیم قرا

کتمه یا ویریم کتمه سروریم

نوجوان

بو جانوا اولسون قتم

قویان بو میله قدم

قانون توکرا ایل ظلم

نوجوان

ای یار کار محبت با

واما دشا که بلا

قیل ترک میدان بلا

کتمه یا ویریم کتمه سروریم

نوجوان

کتن ایشم افغان اولور

بو حجب که ویران اولور

هجر ونده با غرم فان اولور

کتمه یا ویریم کتمه سروریم

نوجوان

قویام سنی میدان من

هجر ونده کلم جان من



دویم غم جگرانه من	کتمه سروریم کتمه یادیم
نوجوان	
ایسر و کلزار حسن	واما و اولان کیمز کفن
ترک ایله بوسیدن	کتمه یادیم کتمه سروریم
نوجوان	
سینه کرک کرمان اولوم	چو قلدوده سرگردان اولوم
ای من سینه قربان اولوم	کتمه یادیم کتمه سروریم
نوجوان	
لعلی کوزون خونبار ایله	اخلاصوی اظهار ایله
بوسه عکرار ایله	کتمه یادیم کتمه سروریم
نوجوان	
جناب علی صغیر	
آله می التیر و کمان حرطه	سالدی حریم حرمه ولوله
کور دیکه میاند اوشوم لعین	صغری آغوشه آلوب شاهین
نشانه دور از سبکه اوجل حیرت	عالمه آبله اور و مشعل

سور عظمه من ولی خاموش	حالتی افسرده و محسوس اولوب
بوی دوشوب چکنه پشون اولوب	پله شانه دیدی دوشن اولوب
آله می دوم شصت تیر و کمان	ایله می بریاند کیمز ناکمان
حلق می صغری تیدی نشانه	چکدی دوم و جدله برهمل
پله نشان دودی و پرتاب	غشده آیلدی و طفل صغیر
آتمدی چو پیکانه اوشوم شیر	آچدی کوزین ناله و فغان
چکدی و پیکانه شکم سپاه	قانه دوله و دین تار شاه
سندی گوکه عرض قلوب می	شاه حال اول که یو خود درک
صغیر اولور جانی قربان ویرور	طفل صغیرم سنجه کور جان ویرور
سورینه سر پیکان ویرور	
کور سنجه بله رحم و بوجور	
از زبان جناب زینب در قلمگاه	
دوشوب زمانه ده قدش نه چوخ جایه	جگر بندن ایدوب در دیار جدیه باشون
دل ویروب قضایه باشون	
دوزوی هر جفا یه باشون	



از لکون باشون و شدی هم خم	کسب علاقه سین اولدی جزیه
جدون انجیدی یا تدی کل اوسته ایدی	که خیزان سنا براونکه ماجر به باشون
دل	
بلای دشنه باشون عجب مستدو	ایسته در دو چاکمک مقصم دور
باشون شور سنون بو لرم نه عالم	رضا و یروب کمر عالمده هر قضایه باشون
دل	
قریانه سجده باش اول شهادتده	شهادت ایدی جاری باشون و شهادت
تام عضو قلوب سجده طاعتند	او جالیدی کلمه کبیر له جدر باشون
دل	
دیر در بوشام یولی باشون چو چشت	کور نه کو لکه نه بر سا بیان چو کبشت
توز یخنده اولوب کر چه بر کجه حشت	توز درون بو یا کور میو بدو سایه باشون
دل	
الوب سرخ مکبر بارگاه وحدتن	اولوبد و کو نیمی عریان لباس کشتن
نوکوب کچوب نامو اعضا نی محبتن	که بلکه تیز تیشه بزم کبریا به باشون
دل	

ورق ورق دغوب ایتیمی عدونا	دوباره نیدیک شیرازه بند چون قرآن
جد باشنده باخو بر به بر نزه حیران	ایدر تلاوت قرآن آیه آیه باشون
دل	
پوز و لک ساسله اولدوم ابر سلکین	یولوندا هر نه جا کچم ایتیم کلمه من
کلمه رو دو بود و یله نه کی وله من	منله و بر میه قدش صلا صلا باشون
دل	
باشم حج قلوب بر بولون غر داری	ایاق یالین کترم جمله شتر و بازاری
یتیم او شاقلا رودون و شام پرستاری	نه عرض ایدوم باخو آخر بو ماجر به باشون
دل	
چو قاسم دوب باشوی شتر قالیچ	اور و بد و نیره سینه کز در و بد و هر پانه
یقین باشون کسلنده کید و بد و چون	که ضعفدن دایانوب نیرده عصایه باشون
دل	
منی کور نیرد افشای بے پروه	دولاندر و در سنون عشقون بر نه بریز
غریب دور بدر ایش با جون بچو	که کاهه شاره چکر کاهه کاهه باشون
دل	



اوزوم ابرو غریبم کو کل مکدر دور	سینق کجا ویریم مترلیم محقر دور
قیلر غمی هر وردیل برادر دور	مذد و با خوری فرداش بو فویرا بشون
دل	
غراکوننده بولعلی چکر همیشه فغان	حین آدین اوزینه ایلوبدور و دربان
اوقا نلوا بشو چا حسین اولوم توبان	عزاد و تاند کلو محلس غرایه باشون
دل	
ورود کمر ملا	
بو چولده من باجی کرک باتام قان	دوشم کرک غلطان بو قانلو میدانه
باتام قزلقان	
ایدربو قوم کین بو خیمه نه تالان	اودار بو خرگاهه براتش سوزان
بو پیکس اطفایم برهنه و عسیران	داغلو راهوتک نامو بیابانه
باتام	
آخار بو صحرا ده سیرینه قانلار	کله بو برده غمیه قزبانلار
شید و لور بر بر بوتازه جوانلار	دیر و تله باش و جان یولدمردار
باتام	

بو برده غما سه تر غنم عظمه	کیدر کتورسون سو فزانه اول شقا
کنار عسلقه ده سالور قویلین اعدا	نشان اولور حبسی سنان و پیکانه
باتام	
اولور باجی ظاهر چوروز عا شورا	کسر سویولارین جفایله اعدا
عطشده نایلر غش بو عسرت طابا	فوات اولور جاری ولی بیابانه
باتام	
منی بو سید اندیخا ریره عدوان	چخار سینم اوسته او شمره ایمان
باشیم کچر آخر سنان عدوان	اولنجه دیر نر سوشیدید عشان
باتام	
چو غم جنک ایلر بو عرصه ده کبر	شید و لور عشان او شبه سمنبر
قلجلا نور باشی بو چولده چون میدر	اوزلف مشکینی باتار قزلقانه
باتام	
زفاف ایدر قاتم لویله اولور برسم	عروس ناکامی دوتار دونا ماتم
سالور قزباشه کیر لباس غم	کلور غراسنده همیشه افغانه
باتام	



بیزی اسیر ابرو بزمه باطل	بر من سر شامه ایدر باجی دحل
نه باشد بر بجز نه یوزده بر حایل	اولور سیر ممکن او یرده ویرانه
بامام	
عجب تا یوب سل بو فیضی عالمده	همیشه قان آسمان بو غصه و غمده
حسینه ذاکر دورمه محرم ده	قنان و آماندن دولار غراخانه
بامام	
امام رضا	
زیر کین ویرده غریبده نه و مجا	بو غم غریبه یاندی دل آل عبا
یا غریب لغز با	یا انیس لغز با
بو پنج طمسد و رایا سنده مامون یلدی	سنی زهر یل شبید و لک طمون یلدی
بو سیم حضرت زمرای جگر خون ایلدی	ایمیدیده بو غم و دردیله ویرا ایلدا
یا غریب لغز با	
سنی ماما کتور و بزمه مامون و نه	زمر ویردی سنده بیط رسول یلدی
آه او مدین که با خوب کوردی با صلیک	بزدن دیشره کلور سن و نه باشونه با
یا غریب لغز با	

بودیم زهر میوب جسم شریفونده اثر	قطره قطره دو داقیدن تو کولور خون جگر
حال محزون پریشان و اما قلدی نظر	میور و بزمه آخر سنی او لکان وفا
یا غریب لغز با	
نا دوشوب بزمه مصحف کی جسمون دور	واریدی جسم ضعیفونده بد جان رستی
حاضر اولدی باشون و ستونده و ساعتده	سنی جان کت با سو اغوشه دیدی و آناه
یا غریب لغز با	
سن اولان دقه شهید ستم فرقه کین	او غلطن آشدی سنون باشی اغوشه
بر شهید و نه پنجوب سینه شمر لعین	نجه سینه که اورولش او نا یوزیر حب
یا غریب لغز با	
آه او مدین که حسین بن علی فردو و جد	کوردی خنجر باشی و ستنده بچوب یلدی
ویدی یا شرمی ایلد لب تشنه شهید	قور و دود بولب عطا شانی تاثیر مو
یا غریب لغز با	
آفرین نطقه بعلی بد تقریر اولمز	حقن اولد تانیب بدو تحریر اولمز
یا ناسا قلب اگر سوزده بو تاثیر اولمز	دیر کله اجر نه بو جمیل سن رور خرا
یا غریب لغز با	



حکم اولدی شمره چو شارسای	کرب و بلا دن چگون تھای
تا اہلبیت طہار	پہونس پستار

اولسون ایر کفار

زینب بوغدن باتدی طالہ	شمره بیوردی با آہ دالہ
بوکارو نے قوی لاجھالہ	بر قتلکامہ دوشسون کڈری

تا اہلبیت

چون قتلکامہ او شمر کا فر	اولنم قطارین توش اندیکی
خیل ایران حیل مکدر	افغانہ کلدی با آہ وزاری

تا اہلبیت

دوشدی ایران وز محلذن	ہر بلال الدی کام اور کلذن
قلدی شکایت درودلذن	زارا غلامی چون ابرہاری

تا اہلبیت

آرتوروی زمین شوریشینی	افغانہ دوشدی بو عیسیٰ
اختاروی تا پدی شسینے	جسمند کوردی چون زخم کاری

تا اہلبیت

افغانہ دی زینب د غلامی	توکدی کوزندن چون فاطمہ
کوردی و منشون کیم بوخدی	رخمندن اولش فان نہری جبار

تا اہلبیت طہار

پہونس پستار

اولسون ایر کفار

جناب قاسم

چون ارادہ میدہ قلدی حضرت قاسم	نوعوسی افغانہ کتدی حضرت قاسم
نے کی کلوب دروہ عرض ادب غم آویج	بوزہ وقت فرقدورمن اولوم نہ قربان
بوکودول وصالوندہ رحمت اولیون بران	حشرہ دین نجہ چگون در وقت قائم
کاش آچمیایدی بوج صبح روز عاشورا	قورخوام بوجرانون وصح اولیہ صلا
بوزہ ہجر دور و دوشدوم من بوجہ و اولی	پہلہ ہجرہ دوزم من جان حضرت قاسم
بوجاندا من چکدوم ہر جفا و محنت	بوکلک منی قویدی برجہ خوشگوارست
نہ چخار بدندن جان تا اولم اولام را	قلبدن خچار بردم نہ محبت قاسم
کہ سنون فاقوندہ کلم آہ افغانہ	کہ مصیبت اکبر اوداوارول وجانہ
یا ندورور من زار ہر زمان چوروا	کہ مصیبت اکبر کہ مصیبت اکبر قاسم



کوروی قاسم اوله جور و دشمن اوز که		سویدی پله چکه ایمو قرنی ناله
باغری منم غمکن آلقان اینه چولار		
موسم شهادت در بوخت و فرصت قاسم		
ورود کرکلا		
بویرون هر فتنه اولوشن جی روشن		تشنه جان دیرم سود بر سر شریک
ایلم یوز شوقه جانانه نبل جان دین		قائم غلطان دوشوب قلام یارونه
پیکرم مجروح جسم پاره نیشیم کفن		پله جان دیرم دیون جانان اوزی
مین بلا کویوزیره تاب ایلم بر جاله		روز عاشورا شهید و قلام لب عطشان
او چیکجه قلام قوم اوسته پیکر عریان		اغلا رایی با او کون ایم دوست هم دین
قتلکدن چون قطار غم اولور شانه		کون اوکنه جسمی عریان کورسین
ایله زلفوندن اوعریان جسمه بریایا		بو تم آخرا می با چوق مهربانان سن
اک کوتور نرکین و جوندن بو قوم کینه جو		هر طرفدن ایل بیته سویولین باغلا عده
عالمی سود و تاسیتیز هنر عطشان سو		ای بی بوغم چتیندور هر صیتدن
ایقام شهاده منی قویارم جاله		قورخوم بودو قانون تو کله عرصه

قسم بو خط و خال		بویاروی سلام	بو خورشید جاله
که مشکند و نه قون			
بو شافت بصاد			
کل بیره سی افشان		منی قویا پریشان	
چکوم ناله خروشان		باتوم درد و ملاله	
قسم بو خط و خال			
اجل کاش اولامنت		منی اولدوره راحت	
ولی قوییه حیرت		پله باشی خاله	
بو خورشید جاله			
رود دور اوله داماد		اولا حبله سی برباد	
عروسه ایده فریاد		چکه نه کمی ناله	
قسم بو خط و خال			
اولوم من سنه قربان		دو توب عالمی عدوان	
ایده تر سنی لفظان		قرلقانه چولاله	
قسم بو خط و خال			



بونه ماتد و کوزیا شنی نشان کوریم	عالمی عالم مستاده پریشان کوریم
زار و مالان کوریم	سینه سوزان کوریم
او داوروب نفس و افتاده شور حسین	نه کمی ناله چکر عاشق رنجور حسین
کور و نور المیحت کوزنه نور حسین	سینه سینه سینه کوزنه کوریم
زار و مالان کوریم	
بو نجه ناله و شیبوند که مردوزن ایدر	هر کیچه دند ورم ناله چوب شون ایدر
کر بلا حاجتی بوقصد منه روشن ایدر	که حسین عاشقی چاک کر بیان کوریم
زار و مالان کوریم	
با خورام هر طرف زمره ماتم دور	همه پیر و جوان غرقه بحر غم دور
که بومامته غم کرب و بلا مدغم دور	که نامو کور لری بونو عید کر بیان کوریم
زار و مالان کوریم	
عزیز فاطمه گویا ایوب غم عرق	شیر بے چو قلالادی نایره نار فراق
هر کو کلدن ایلوب ناله جانوز فراق	ایرلق دقتی یوب محنت جبران کوریم
زار و مالان کوریم	

آه او کوندن که حسین بن علی شیرین	استبد غم ایلد کوفیه با درد و محن
بویوروب زینب سحریه کانیچو پیرن	بوسفرده سیری فرسوده و مالان کوریم
زار و مالان کوریم	
مار و دورد و اشیم عباس کلوب کوچ	اعتز حضرت زهرا یه کنه بان کتون
کر بلا منزل آخردو کرک تیز میتون	که او منزله و عجب عزت همان کوریم
زار و مالان کوریم	
اکبر و قاسم و عیسی با جی قیل حصار	چکه لر سمت ره کوفیه بر طرف قطار
ایلیونلر سنی بر هو دوج زریه	که او نون آخر نه ناله عریان کوریم
زار و مالان کوریم	
سال جوانانه یولا غریبه شیند	سر مه چک کوز لرینه زلف پریشانیند
که صف کرب و بلا دلب غشائیند	اوز و می او غلومی قد اشی قربانیند
زار و مالان کوریم	
کله پروانه او کاشنده کرک طایر رود	یتیم خلیل اولاصدر ماست مشرود
بله طوفانه دور غم اولایور شنی نو	بوسفرده با جی دریا دو کوفان کوریم
زار و مالان کوریم	



زینب عرض آید با جون سینه قربان اولو	راضی اوله پله زهرا بوی ویران اولو
داغلوب هر بری بریانه پریشان اولو	آخرین بوسفرزون بکه پریشان کوریم
زار و مالان کوریم	
کیدیورم امید جانان سینه شمشید	بر بولوک عمر تک بو پنجه قد شمشید
قالورام یاقوز او صحرا ده بکوز شمشید	اوز و مر اور و نه انصار و نه اخوان کوریم
زار و مالان کوریم	
کورورم بوسفره شنه دل رنجورون	نه دو قد داش بوسفرزون د کوریم
کسلور اور و حال آنکه سر بر نورون	قوری بر لوده قلوب بیکرون عریان
زار و مالان کوریم	
مجلس مآثره یغشوب اعسزا	ایده لر شوقله تا محل ماتم بر پا
اولا هر که عسزا دار شه کرب و بلا	عاقبت مسکنی روضه رضوان کوریم
زار و مالان کوریم	
خبا تقاسم	
ای قاسم شهزاده قدم قویا بوجده	قورخوم بود و قانون تو کلک عرضه قتال
قسم بو خط و قضا	بو خورشید جمال
بو ابروی هلال	

که مشکده و فراقون	بوشتاق وصال
بر لخط سنون بو خد و غم فرقونه تا هم	کستن بو خد و سنون قالاچی بولوسن حال
قسم بو خط و قضا	بو خورشید جمال
بو ابروی هلال	
که مشکده و فراقون	بوشتاق وصال
من حبله عیشونه کرک المی سیدم عشر	نه اینکه حکم صبح و مسافر ققونه ناله
قسم بو خط و قضا	بو خورشید جمال
بو ابروی هلال	
که مشکده و فراقون	بوشتاق وصال
قورخوم بود و اطرافون آلا هر طرفدن آید	نجه که اوروب زلف سیرمه یوز و نه
قسم بو خط و قضا	بو خورشید جمال
بو ابروی هلال	
که مشکده و فراقون	بوشتاق وصال
بلکه ایسم او غم کلک سن خیمیه ست	یوز و نه شام اول بار که حی ذو کجانه
قسم بو خط و قضا	بو خورشید جمال



بوابوی سلاله

ای یوسف چهره یوزون حسرتده مردم	قان یاش توکرم بیکه عارضنده لاله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید لاله

بوابوی سلاله

که مشکله و فراقون	بو شتاق وصاله
باشند کرک قمر از اوله مجری عروسون	من قاره کیوب غرق اولور مجرم وصاله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید لاله

بوابوی سلاله

که مشکل دو فراقون	بو شتاق وصاله
-------------------	---------------

با تو بدو قاز اوغول زلف صبر افشان	الور قراریمی بو حالت پریشان
آخوبد و قانون اول	کدوب توانون اوغول

کیدیخه خیمه چخار بوجا کو اوغول

سنی بویوتکه آمان روز و شب نه چمنله	سیورده بویو یا اون سکر ایل چمنله
آپرسام ایدسنی خیمه بوجا کله	دیروم جوبانی آخرنه نوس لیلان

آخوبد و قانون

اوغول دیان کوزون پایشه یغیر	که کله شود و یانود حسین تشنه جگر
باشوی قوی دیروم اوسته اوغول	اولنده ماری قوری یرو چمنون جان

آخوبد و قانون اوغول

اوغول زمانه ده ناکام و ناتوان اولدو	نشانه قالمی سندن که بوش اولدو
سنه طوی ایلدوم اوغول جان اولدو	کوروم و فاسنه یغت کله بو دنیا نون

آخوبد و قانون اوغول

مینم یانیده ایسرو کاشن عصمت	دورارد و اخایاق و سه ایستی قات
سبب ندور بخلوب یا نسا پله رحت	نه یوز و یروب اولوم انور دیده قربان

آخوبد و قانون اوغول

زبکه چوخد و وجود و نده ضربت محکم	داخی بویاره لره سود ایلمر نرسم
اوغول سبالو سنی بر درده بو کرده ستم	که اولدور و رستی بودر دیو خد و در نان

آخوبد و قانون اوغول

نه نوعله قالاتیم داخه زمانه دهن	که قانوه سنس غلط کوروم بویوندن
توکر منده بو قان تو قانمی دشمن	اوغول عید قاریشور میدی قائمده نون







بوتوزن و قسره قربان اولان		باشاغ نامم یا منجی الوری
روحی کلفند		
باخ بر عیالوه ایشا تشنگ	کلش زیارت بر طرف کاروان	
قبرون طواف ایدر بر بناتوا	کور بر بنجه کلوب زوار کر بلا	
روحی کلفند		
بر بیل اور کلین آلدی کنا	در دوغمن ویر اور غمکسارینه	
سالک عروس اوزین قاسم	سویلا یا قه دورای تازه	
روحی کلفند		
بر یاند اکبرون لیلای خون جگر	پردانه تک سر قبرنده دور ایدر	
کلشوم زار اولوب عبتانوه کر	بر سپنود و توب بر سیکه غرا	
روحی کلفند		
سار عابدی بچرون قویوت بیل	رزو وضعیف اولوب اولتیدیل	
بو قبر پاکوه ساش اوزون	ساره چون ویر و بر بوتون تشنه	
روحی کلفند		
اغلا رکوزوم سینه شیه قش	نالان ولور نامو نالیدن	

باز

اچاش اولم قلام قورنده		مشکله و تاب ایدم بجر فنده
روحی کلفند		
کوج از مدینه		
مدینه دن کید ورم کر بلایه یا حیده	بو شهر طکه دوزم هر بلایه یا حیده	
قلام بو عهده وفا	ایدوم قبول جفا	
اولام بو چوله رضا	هر بلایه یا حیده	
سنی آیرمازیدون بر زمان کتاروند	آیردے بو فلک آخر مننه فراروند	
سالور اوزاق بنجه کورامیدیده جواروند	اگر کد و صبر المیوم هر جفا یا حیده	
قلام بو عهده وفا	ایدم قبول جفا	
اولام بو چوله رضا	هر رضا یا حیده	
دیار کوفیه العلی سافر دور	بو پر خطر سفرون ماجر سی ظا هر دور	
ایدوم طواف صریحون و دوا خردور	کلنرم دانه من بودیاره یا حیده	
قتلام بو عهده وفا	ایدم قبول جفا	
اولام بو چوله رضا	هر بلایه یا حیده	
تیجه مقصدیه ترک خورده و خایدم	احمال شوقه جان ویر که شایدم	

باز



شفاعت اینکه منت یونان تاب ایدیم		اگر چه کچه بوباشیم جلد یابنده
قیام بوعده وفا ایدم قبول جفا	اولام بوجله ضایع قضایه یابنده	
ما ز دلمان نه منه اگر کوفه خود کسیر	که یاسین بزم سنن بکون نام ویا	
و لے اوچوله منی اوله و روله تقصیر	اولور عیالیم ایر اشقیایه یابنده	
قیام بوعده وفا ایدم قبول جفا	اولام اوچوله ضایع قضایه یابنده	
تمام ظلمی چون منور شریر	بنات فاطمه زهرا و دیگر ایلر	منه شهید ایدوب زمینن اسیر ایدر
قیام بوعده وفا ایدم قبول جفا	اولام اوچوله ضایع قضایه یابنده	
اولور شهید بوعباس و قاسم و اکبر	هجوم ایدوب مننه آندان ییره لور شکر	دولار چو خنجره و نذر زمره کافر
قیام بوعده وفا ایدم قبول جفا	اولام اوچوله ضایع قضایه یابنده	

اوکوزکه اغیار بر قطره بزم نامنده	یقینده و یانمیه قاشق آتش جهمده
عزاد و مار نه لعل نه تحریده	شفاعت ایدم اهل عزایه یابنده
<p>قیام بوعده وفا ایدم قبول جفا</p> <p>اولام اوچوله ضایع قضایه یابنده</p>	
<p>کوچ از دیش</p>	
خاموش ایدم دوده زهرانی زمانه	چونکوفیه غم قافله سی ولد ی رود آ
کوچ ایدم یزدن ایدم عسرت زرا	کیس کیده احمدم وزین کبر
راوی دیر اولو قشده پارید صغرا	رنج تب او چارمی کتورشده یامانه
چونکور وید او نرسر اول ناخوشه	یتریده او چار قری قویدور مهور
ولزار ی دواع اچکه با خاطر رنجور	بر بریشوب احمدم کلدی فغانه
چون میر حیدم قلدی و چار ی عیال	عرض ایدم یلو خودور بابا اچر انوه طاق
اولدورمه بودر دمی اولدور فرقت	از قادی بو غمدن بابا باغیم دوقانه
کویا بد فرمایش اولوب شاه ولاد	غم چکه قزیم قور تو لوسان در و طغان
کوتلرم عه کبری سن کرب و طعان	تا اینک کتورسون کلان سنی اوکلان
صغرا ویدی کر کنده مو عسرت الهمار	بس کیم قالوسن بکس دیل باره پیر



<p>قوی بار چیم زینبی قاسون منجمل  قاسون نجداوش بویوروب زینب منجمل  اطفاله جانوز بجز زینب خاتون  چون زینبی کوردی آپارور شاهینه  قوی بار منقله قالايشه بدیکن  شاه شهید سولیک اولر بونستی  کر قاس سیکنه ویردیم کبره زیور  القصه ایدوب فاطمه کشار عیدیه  تاپور مننه باری عموم عباس شیده  باندورک او سپار قزون درواشایی  آخر دیدی ایفا طمہ اسلام سپایی  راوی دیر اتم اسلمه بادل منوم  قیل بوسفرون ستر نه آخر منعلوم</p>	<p>تا واورس اولسون من بیا بون  وشمن قویا جاق بر بولوک طغالمی  کلر داخ اولر صدده برکه کمانه  عرض ایدی بابا چاره ندورس بون  شاید که تکل اولر بودر دهستان  قروش عین عالمه کرکه وچکاجوم  میدن کیدنده کیم ایدر زلفی شانه  آخر دیر عرص ایدوب اولر شیده  بوعرضیم اجابت اولوندن بابایا  نه نوع جو اهن ویردم عرض ایدی  تکشم کوز نه بر او عملدر جوانه  عرض ایدر اولر سوره کای سید معلوم  قصه دن بوسفرون ندورای دریکانه</p>
<p>کشف ایدی او شپرده مرآت بین  معلوم ایدر آینه حالدہ حالین</p>	<p></p>

کومر

<p>کوتروی اونا کو بکنج اوز فانیو جالین  برشیش رتت اوزمان تویید ووت  اونده که دونوب قان اولر بوشیه ده  قاش اولدی قلکدن چوسه روغن</p>	<p>برریش اوصورتی ویردی ستانه  تاپشور او خونده ویدی ساض است  سیدن یقین است با تور و جانی قان  توییدیم جان حرزید و بوجوشن</p>
<p>بعلت قدر سبزد و بوقاشن نام  بیل نمی فریاده کلوب باشانرا</p>	<p></p>
<p>ورود</p>	<p>کرمل</p>
<p>دادی کرب دیلایه چوسین ایدی نزل  قالدی اولاد درو  کوفیان کورنجی مخلو قیدی به شرم وشتا  جاری اولمشه بیابانه و حال آنکه نرت</p>	<p>باغداد سویولین اولر بونر نه قوم جوبل  تشنه دوز و رول  کلوب اولار اقوامی داورس منداقت  او چکجه قویا دیلار سویوچ اولاد درو</p>
<p>قالدی اولاد درو</p>	<p>قالدی اولاد درو</p>
<p>سالک چون بار افاست اویره میر حرم  بر چو خوریده ولسه خیمه لرا اولسون</p>	<p>بویور و حضرت عباسه اورون بوردیم  العرض اولدولتر تیب خیریه شوق</p>
<p>قالدی اولاد درو</p>	<p>قالدی اولاد درو</p>



زینب عرض ایلدی <sup>همچو</sup> بابام شیر خدا	خیمه سین بر او جاتل اوسته ایدرین
نه دوستری که اولور خیمه چو خور برده بنا	بو چکونه ایلد قلبی محزون و دل
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
ویدی اولشه چون اولوب بور و شهادت	که چو خور بر و بیکدن بود و منظور خیمه
خیمه قشنگی کورسون اولاد صغیر	که نه دلت منی و لک دور و قوم و دل
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
بویون تیرنه باجی ایلدون چونکه سوال	بس ایست بویون او عجب قبل بر خیال
بویران ستمید اولاجق مال مال	باجی من قاتل الله قالا حق بقول
قالدی اولاد رسول	
شایدن صا در اولور کوفیه چون حکم یزید	هر طرفدن یغشور بریره کفار عنید
ایلر آخردنه منی شمر بو صحراده شید	د غلور چو لکده بو عثرت زهری بنو
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
بو غمیل کلور فغانه بساط لاهوت	اولور عریان بدینده نه عبا و نه رخت
قالو نعشم قوری برده نه کفن نه تابوت	آخری نعشه پامال قلاجر و خول
قالدی اولاد رسول	

اولم زلف عی کبره توز قوننه رضا	ایدیم بور و اولی عازم میدان جا
قیلار اولوقت عی کبره زیور لیلیا	زلفه شانه اورا کوزلرین ایلر کمال
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
قاسمون مجلس عیشی اولوبور دانه	که حق خلق عی صغره پیکان شتم
اول حق بور و اعلی رتول چو که قلم	هر نه ظلم ایتنه له باجی ایدیم سنده قبول
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
سیری بر نیت شمر ایدر و خل شام	که سیزون حالوزده غلار سپاه شام تمام
آل سفیان قورا باق شامده مغل علم	کیدرا دل محلبن عامه حرم آل رسول
قالد <sup>سے</sup> اولاد رسول	
که مذکور اولوعلی بو غم افرو طلب	بر ایلد قلب ثانی نال چکه روز له شب
سن اوزون بزاره توفیق غاوری یار	اینگله جمله عنده دار غریبین مقبول
قالدی اولاد رسول	
شانه و زار و دل	
جناب	
سکینه	
از قالد عطفدن چنابو جانیم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو



رسد ایلکه وار چند مهانیم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو	
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو		تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
دور سوکتور اولما راضی اولادرسو		اوسونما اولو اوسونما اولو	
اودودتمی اشدی موبو جانیم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو	
غنچه دوش سولوب صغیریم عمو		تشنه لب قلوب بلیزیم عمو	
بوقوت و قدر تیلد ایجان سخا		کل کورمه روا کل کورمه روا	
لب تشنه قالا صغیر عطا نیم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو	
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو		تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
سویولار نه باشکد بوقوم و عفا		از راه جفا از راه جفا	
افلاک خنجر ناله و فغانیم عمو		یاوریم عمو سروریم عمو	
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو		تشنه لب قلوب صغیریم عمو	

دور سوکتور اولما راضی بچیرم و کنه	بنال اول
قان یاشس توکد بودیده کریانیم عمو	یاوریم عمو
غنچه دوش سولوب صغیریم عمو	
تشنه لب قلوب بلیزیم عمو	
لب تشنه قلوب بو چوله کفار و نه	خلیلد منی
سندد و منم بودوده در مانیم عمو	یاوریم عمو
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو	
تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
لب تشنه لره ویروم زنه عیلد جواب	من باغی کنا
جام الده منیم دو تو بلا هر یانیم عمو	یاوریم عمو
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو	
تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
بوشکد حایل ابله هر یکجه قولون	ساقیلد صولون
قولار و قربان اولابو جانیم عمو	یاوریم عمو
غنچه دوش سولوب بلیزیم عمو	



سواد و یوسف و چاره پوشش کشت	در عطف
افکار چار نامه و افغانیم عمو	یا ویریم عمو
غنچه دشت سولوب بلبریم عمو	
تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
معلی اوسه بومصری بر بزم عزا	با آه و نوا
ز قالد عطفدن چخا بوجانیم عمو	یا ویریم عمو
غنچه دشت سولوب بلبریم عمو	
تشنه لب قلوب صغیریم عمو	
سینه زن عاشورا	
و تانوب شمر کا فر مصطفی بن بر تضاد	حسینون باشنی کدی قفادون
و حسینه و غریباه	
ساسی مصطفی نون بر هم اولدی	حسینون قاسقی غدن خم اولدی
بتوله درد و محنت بدم اولدی	کسلی صبر و طاقت محبتادون
و حسینه و غریباه	
تزلزل دوشدی ارکان سما	طایف کلدیر سور و نوا

او قان چون جاری اولدی	او جالد ناله عرش کسب بادی
و حسینه و غریباه	
ایدوب روح الامین شورید	حسینون خانان اولد بر باد
استدن بوخا کاره توتون دوا	جیا ایتزل شاه اینیادون
و حسینه و غریباه	
عمر حکم ایلدی اولدم سپا	جماعت او دورون شیر خجاک
خدیا ابلیت بر پنا	حالت ویرد یوز بوجا ارون
و حسینه و غریباه	
با خوب اولفرده شهره نیش	اولوب مضطر قلوب واره نیش
بواسره تا پادای بر چاره نیش	کلوب اذن ایتدی زین لپا
و حسینه و غریباه	
دغلد چو لدره آل سپهر	خران اولدی بهشت باغ حیدر
او کونده شیده لرا وضاع	نایان اولد دشت کربلا
و حسینه و غریباه	
امامت خیمه سی ظیل لیلایند	حریم سبط سپهر تالاندی



صد او حسین عرشه دایماندی	او دوده عترت شیر خدودن
و احسنا و غنیاه	
جناب	عباس
یا حسین امد ده بیت بو شکر کافر منی	سالید یار قوسوز بو چلده بکس دیاور
بوز تو یوب سگر من زاره هجوم اور کور	بر طر فدن ترویتخ و نیزه و خنجر کور
بر مسلمان اوسته کور پنجه بین کا فکور	دشکر ایوب بکفار ستم پرور منی
دوششم قوسوز اماندور یا فافریاده کل	داوخواهم بو خدو سندن دکره قدوش
از قلوب جانیم خنجه بوق طایتم فزاده کل	کیم تو یار حسرت نه بوفد هبتمنی
چون بو فزادی ایشیدی او شکره کرون	خیدن چندی کناره اول زمان بهار
سو یکد بر پل قدوش ایلد افغان درار	یا دوزور و بواه و مالون تادم عشر منی
اغرض یوز قیدی میدنه اوشاه کر بلا	کوری عباسی سبکو تونزیره ابلج
الدی باشین تادیرنی اوسته بو یوروی	اچوزون کور باشون اوسته دکل مصطر
سو یکد عباس او دوده کایشه پیادیم	کانه چشمیم دولوب قانیده کور سور کوریم
سکله بو قان کورون حیف بو خدویریم	ایوب بدور کور پنجه عرق بو خون تر منی
کوز رندن سکله قان اوشه لب تشنگان	قان یکنده دیده سین عباس اچدی

شاه دینون کل کمی مر چهره سین کور و عیان	سوییدی یا مدور قدوش فرقون آخر منی
یا حسین قوسور منی ابلعدوت قویدولار	چینکا به کنگه بوزاری حسرت قویدولار
او یکنوندن مننه قدوش خجالت قویدولار	مطر دور پنجه کتده تشنه لب کوزار منی
سویله قدوش خنجره دهنن آل حیدر	او مسو طار مطر دیدر قالدی محشره
پار کندی شکت قول دوشدی تو کور کور	دو پر معذور و وتون عترت حیدر منی
شدت سور عشتدن از قلوب مدو اولام	تا دوشم بر نطقدن بیل کی خوش اولام
ایسترم بزم وصا حقه خوا موش اولام	ایسون سیراب کوشر ساقی کوشر منی
تکلمیدن اول زمان چون اهل بیت ایلر	اور کل اوستنده پدر بر بل فغانیل شور
شوقید اغوشه چکون یا خاشر طیم بودو	زینب نالان سی کلشوم غم پرور منی
مسلم بزم غزاده دیده خونبار یله	او شال مصطفی هر کون آه و زاریله
سعد سال قلاکه یا مدور راه تشبار یله غم نیمه حضار له اوز قبره استیخ	
فاطمه صغرا	
کبد قدوش سنون تک غمگیم	او دور آغلار جو چشم گنباریم
دحیم با وفا قدوش خیم شیه	



## شب مصطفی قدس خیم

دوبونجه کوردم قدش جالون	یتشد به باش ایام وصالون
فراقدا من آشفته حالون	کچر بولم ز نوسه زوریم

## دخیم بادفا

من پچاره نه سالما نظردن	که پمال اولشم دور قدن
پریشانم برادر بوسفردن	کید و بد و رطقت و صبر وایم

## دخیم بادفا

اولوب نهانده باعث فراقون	سالو بد و رشوره هینک عرقون
درینا کوریدیم من طوی او طاقون	طول اولک دل ایتد وایم

## دخیم بادفا

بنفشه قائم جسم چوسون	ایر طره چون سنبلم من
رواندور اسک کلکون تابدا	سج کور لاله زار اوش کنایم

## دخیم

اولور کورلوم ایوی ویرنه سنج	من پار کلم جانیه سینر
بو خود ورموشن کاشانیه	چراغ دیده شب زنده دارم

## دخیم بادفا

من پچاره ایام وقت	کچر بونجه عیله ایما طسعت
یوزوم دیوار و ده بااه دشت	سرکوینده چشم هظاریم

## دخیم

جالون آفتاب باضیا دور	نذن روز وصالون به بقا دور
شب هجر و نده قدش رخ دور	که یانسون شمع تک جسم نرایم

## دخیم

برادر کرد کار و سون پناهون	رفیق اولسون دعا صبحا بون
دل عنیده ویریم زادر اهن	زوالون ویرسون پرور دکایم

## دخیم

اولا عیش جهان قدش نوش	اگر اولسم منی ایتمه فراموش
سوار لفون ایت قبره سیه پوش	جالون مصیخن وقف نرایم

## دخیم

فراقون سخت و جسمیم ناتوانده	والو سنج طایر روحیم روانده
منی ترک ایلده قدش مانده	که دور چرخه یو خد و عشتایم



<p>دخلم باد فاقه داش خند شب مصطفی فروش خلم</p>	
<p>جناب خاتم الانبیا</p>	
<p>اونون شیمه اماده شور و نوآ خیال تیمون کچدی ایا مام قلون مجلس عیشوزی جلوه بر بمان کوندو کویا بورور غشم فرا کیوب قاره زهر و اولاد زهر بوپورمش اولن وقه سالار است همیشه قلون اهل بیت محبت دیروب شیمه همت عجب بوسه که زهر اچر غین و قوم اتیدی غم اوکون دین اسلام کندی رونق</p>	<p>بانون ماتم خاتم الانبیا اونون ماتم مصطفای مصمم چکون تازه دن قاره ماتم بر که دار قنادن کیدوب فخر خطه دیروب یوز غم و غصه خیر لیسایه یسره هتی ایلرم من صیت بانون اچر امید لبایه هنوز اولماش بوچیت فراموش که او داوردیلار در که مصطفای که خازنیش اولد مولای مطلق</p>
<p>خلافت یرین قلدر حضرت باخون برجه بوفرقه سحایه</p>	

<p>بونو عبدالمعبود ز وفات محمد زبون اولد هر خطه بو فتم محمد سجده کر بلا کیم سادر جان فخر دوشوب قشقا ه ایچره یازد دکوبیک اعضا سینه زخم عدو ایدوب غش عطفدن اولم سر شک اید جاری بومامده</p>	<p>چکوب هر جاده ستم آل احمد چکوب تبا که بوماجر کر بلا فغان اولرماندن کر سیکسیر چکوب برصیت ووزوب بر بلا دوشوب قشقا ه ایچره قه غلطان سالوب شخدا ه بی آتش سایه تا پوز بد فیض عالمه سلی</p>
<p>کوروم قسنت اولسون محمد علی بو جمعیله زوار ادلاق کر بلا</p>	
<p>اربعین</p>	
<p>کلون شیدر کسره و نوایه بوکون شیمه تمیز یقین است اورون باشوزه یسره دیون قیامت بمان کوندو کویا که زهری زهر دیبرا اذغول ابحین جان در</p>	<p>دو آق اربعین شاه کلون قیامت ایدزال و شیمون به نهایت که باقش بوکون اچمیدر قرآ کلور کر بلا یه پریشان خط کوز آج کور عیالون کلور کر بلا</p>



یتوب کاروان غرق و ناله	نامو مار و کر یان و ناله
کمی دست به کی شکسته	بو حالید مشغول اولو بلا و غایه
اورون اولمدون برجه چهلان	اورغول مانسی کافر سولندون
یتوب زینب اولقتر پاک اوزر ناله	حیا ایتدی کسی باشون قفادن
دورای پیکر پاک آهسته غلطان	عیالون کر قمار اولوب بره لایه
یزید سکر دن ایجان زینب	دید می اولان تشنه لب قربان
عیال دور سنه درو پنهان زینب	کچن باشی ظلیل نوک جدایه
اوراند البوندن یزید سکر	دایاندی گو که آه و افغان زینب
خود صا سکیب نه چوق اولدی	ایدوم مانسی دروید ابدی شجایه
بزی شام شومه ایدنده روانه	کلوب نایه کیمه آل میسره
عجب ظلیل کلدی فردش عیانه	نقد را میله عجز اول سحیایه
اوروب شمر بشیمه چوق تازیانه	کران اولد بو ظلم چوق مصطفایه
فلک ایتدی دور درو محن سیر	ویروب عاقبت جان سیکینه



یتوب کاروان غرق و ناله	نامو مار و کر یان و ناله
کمی دست به کی شکسته	بو حالید مشغول اولو بلا و غایه
اورون اولمدون برجه چهلان	اورغول مانسی کافر سولندون
یتوب زینب اولقتر پاک اوزر ناله	حیا ایتدی کسی باشون قفادن
دورای پیکر پاک آهسته غلطان	عیالون کر قمار اولوب بره لایه
یزید سکر دن ایجان زینب	دید می اولان تشنه لب قربان
عیال دور سنه درو پنهان زینب	کچن باشی ظلیل نوک جدایه
اوراند البوندن یزید سکر	دایاندی گو که آه و افغان زینب
خود صا سکیب نه چوق اولدی	ایدوم مانسی دروید ابدی شجایه
بزی شام شومه ایدنده روانه	کلوب نایه کیمه آل میسره
عجب ظلیل کلدی فردش عیانه	نقد را میله عجز اول سحیایه
اوروب شمر بشیمه چوق تازیانه	کران اولد بو ظلم چوق مصطفایه
فلک ایتدی دور درو محن سیر	ویروب عاقبت جان سیکینه



صفحه ۲۹۸

در این کتاب  
 احمد از شهرت  
 کتب در این کتاب  
 کاتب از خود  
 به این کتاب  
 نویسنده  
 و کاتب  
 در این کتاب  
 احمد از شهرت

Handwritten signature or mark.







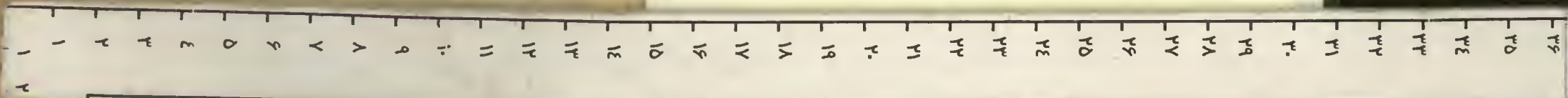
۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰

۱۲۵۵



۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰

11





میل علی اکبر کاظمی  
MILALI KAZEMI

در مع و نعت حضرت مولی المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزار پاره دلی دارم اندرین کشور  
هزار پاره دلم را هزار کاه تنی است  
زمانه پاره کیان تازه دیگر اکنون  
بجو دو کشته چشمت و دوسته نیر انداز  
کبد قامت و خوش سیرت ملک نظر  
گرفته فخر بندان که این هست دکان  
بطرز دای خورشید شو باد غم  
سحر گمان که سر زلفت را کشد شان  
که بر پیش بخت بر آید  
که کشته وقت بسیار گمان  
رسد از طریقی همواره کرده  
بچشم حلقه زلفش و دوسته فغان  
طرح صورت لب شکر و حسن پیکر  
گفت ده فقهه بگو که این هست  
نیمه ای نکا هشت چو زمره  
ز بوی موی کند عالمی را

بقی که کاه تبسم چو لب کشاید باز  
کنون گرفته که بیان من همسکویه  
ولی خیال که بسوزد بخت بجران  
کسی حلقه زلفش کنم اسیر کند  
کسی خنجر شرکان کنم گریبان چاک  
مشتن ناله میگویم ای نکا ر بمن  
بر آنچه داشتم از فعل و دین دل برد  
اگر کجا رفوت در مکی جانست  
چو جگر بیکه ز نور جمال انور او  
چو جگر بیکه بود جلا مع و نقوش  
چو جگر بیکه بسوزد برق صمصاش  
ایمن دولت بزدان شد و میر عرب  
بر بر بخت و خرافام خاک شیر مکار  
زشت تاب یکی حلاش روز مصاف  
کتاب نازده پرشت دل آن بل بل  
وز ظفر نبود فتح خندق و خنجر

کند غمزه همی عالمی پر از شکر  
که مر مرا بوس دل گرفتن است  
ولی خیال که بسوزد همیشه در جگر  
کسی خنجر چشمت کنم شب نظر  
کسی بستن دوا بر و کشم نجاک اندر  
برجوم کرده چو غارتگر ان این کشور  
کنون خبر ز دل دارم و نه از دلبر  
که سوخته است و در هم محبت حیدر  
و قیاس بود شمس قاور چو قمر  
بر آنچه بر بخت تمام زبرد ز بر  
تمام خرم هستی لمحه و کافر  
ولی حق شد مردان امام جن و شیر  
بلک خشم و اصد صولت و غضنفر  
نه که کوه سپه نه جهان جلال شکر  
نیر رسید بگو دقت دم او مصرعه  
در از فضل بود قتل در جگر کافر

۲۱۴۲۲





حمام مخمره کافش نایده ز غلام  
بروز معرکه از برق تن جانورش  
هر گشت غضب آلوده بدروز نبرد  
ز صندلاریکی بود قوه شیرش  
و گزیده از گشودی دید لکته  
چه حیدر یکدایجاد کل موجود است  
زهی مروج احکام احمد مختار  
بلند قدر امیر یک استانه او  
شنش که نند گزین غلام درش  
چگونه عرش نکردد کینه فرشتش  
هوالتی رجح الشمس من ثارته

بیکاندا از آن قلب لشکر ابر  
بجسم شدی آب جوشن و مغفر  
بدگر بجی از معرکه کفزه سپر  
هر آنچه گشت و گرفت از حد و قوه  
جهان و هر چه در او بود بود  
بود و جودش منطوق ز خالق اکبر  
خنی مقرر اشکال شرع معین  
محدث فلک عرش بود متعبر  
قدم ز تارک اغیر طارم اخضر  
کسیک پای کزاردیدش سپهر  
لیرک و بصله لریه الا کبر

اولا بگو بولای یحیی بن مولا  
چشم دار دلعلی ز پرش مشر

ایضا در مناقب آن بزرگوار گوید مقصیده

شونگی که هست چشم تاج سلف درش | دارم دل بحسنة زلف مغفرش

گویم اگر رواست بطاعت مه منیر  
آشت موبو و به چید سر زین  
ترکانش تیر کفتم و دیدم بقتل من  
دارد همی دوز کس جادو که در جهان  
سانی پار باده با قوت غلام را  
می از کف تو نوشم و نت می کشم  
با من شراب آنگذاردت تو که کرده  
پندرم آتربیت ز خنده ساقیا  
زایل کند عقل من کز غلام  
گیرم که این حدیث صحیح است ساقیا  
زیرا که از کرامت سنج بود مرا

و غط و سماع و رود و غر نجوانه و سرده  
آیا چگونه دارد پرواز در ستر  
آنخبرد که روز غدیر از و نماند  
آنخبرد که طبع که ایان کوی او  
آنخبرد که در جنولات جمال او

خوانم اگر بجا است بقامت صنوبرش  
خوادم چشک غبر زلف مطرش  
هر دم شمار یکند ابروی خورش  
غیر از فکری نبود کار دیگرش  
تا بر کشم پاد لب لعل احمرش  
ز آنچه که مرد بجزرت سکنش  
با مردگان هیچ و دم روح پرورش  
بر قطره کز شراب نمائے مقطرش  
جاری بود چو روح با جام جوشش  
انصاف ده چگونه توان کرد باورش  
که می طلب کسی دو لب سپر کوشش  
صوم و صلیوة زاهد و آنه بکوشش  
آنکس که در دو عالم مولاست جیدش  
بنشاند بر سر بر خلافت پیرش  
باشد غنی ز سلطنت و و افسرش  
نور خد بود همه نور ملکش



خدا اگر جمال بدی گفستی یقین	این حق است بحال منورش
دارد سرشت پاک و معر از چار طبع	کز نور خویش دشته ایزد خورش
باشتی که داشت سلیمان کجا رسد	اورا یاقتی که شود چاکر درش
روز نبرد خورش انهم تیغ او	جیریل خورش رو زمین کرد شهرش
خود شهوار معر که لاف می بود	لا سیف جوهر دم تیغ دو پیکرش
والا می که داشته خلافی در این	در منت جنت و جنت خورش
باشد کجا ساعت مارا محال و	کاینچر هزار روز عطا می فورش
نامش بخیل مشکل دل اسم غم است	وروز زبان نموده و خوانم مکرش
کرمی خورد همیشه و میخورد شود مدام	لعل طبع اوست میخواند کاش

مدح حضرت محمد

ایمان و خیل در که عالم پناه باش	از چاکران حضرت آن بارگاه باش
اندر دو کون صاحب تخت و کلاه باش	ای دل غلام شاه جهان باش
بگفته در حایت لطف که باش	
زاد کعبه جنت و حور طلب کند	عاشق همه محبت مولای طلب کند
کاهی کعبه که بکلیا طلب کند	مردمند شناس که بتوی طلب کند
خواهی بنفید جاره و خواهی سیاه باش	

سخت مدام می خوردی در پالایه ریز	سطر یکدست چاک کفی زن پیا خیز
عکس شیز آتش عیان که گشت تبسز	چون احمد شمع بود روز دستخیز

کوا این تن بلا کش من پیکر باش	
آنکه بدو لایق دین سپرد و رند	جان جهان بدون بهدایت سپرد
نوافل زاده صبح که روز محشر رند	از خواجه هزار بریکچر نمیزند
کو که با کوه و منافی سیاه باش	

از که مهر نام از نقش نامر است	کرد و پیش دیده چو کمال الجواهر است
کو سطر حق است یا تافته و رست	از که دست حق غنیست کافور است
کو زاهد زمانه و کوشش راه باش	

ایمان عاشقان بقدری تو با طبع	دارم بسینه مهر ولای تو با طبع
آه از و یکدست فدای تو با طبع	امروز زنده ام بولای تو با طبع

فردا بروج پاک امان کوا باش	
از که تخاصص و از قلت رجا	تکم بخود کجا بروم نیست متجا
ناکه بکوشش اتفی غیر داین ندا	قبر امام شمس سلطان دین رضا
الجان بیوس بر در آن بارگاه باش	

بنحو استم باغ چینم کی نشاخ	از کوتی رسد بر مشک ز شاخ
----------------------------	--------------------------



ماکرانه زونفغان لبس زشاخ	دست نبرد که چرخ کلی زشاخ
باری بسای کین ایشان کجابه	
لبس تو رسم رفتن از راه پیشه کن	خود چاکری حضرت انشا پیشه کن
خود از غفلت آرد و آگاه پیشه کن	حافظ طریق بس که شاه پیشه کن
و آگاه در طریق چو مردان راه بن	
در مدح خلد اشیمان حسنعلی خان میر نظام نور اتمه مرقد	
کنون که کشورش گرفت نظم و نظام	ز اقسام جناب اجل میر نظام
کنون که ملک آسوده گشت و ملک آرام	ز این تمام خدوند کار و دوا کارم
گذشت آنکه همه عدا جایت بود	بنور مسئله از مسائل اسلام
گذشت آنکه دی چند بندگان حسد	په نقبه ستایش نمود بر جهانم
گذشت عدا کان عدا جور بود و ستم	رسید دور کان و دور و اوقی تمام
گذشت آنکه با کراه سرفرو آرد	بناکان و طبع با بدان کرام
گذشت آنکه ز تشخص بود و تمیز	وضع از شریف و خواص از عوام
مجوی رسم بر ز هر جوام جوی	بجگ آنکه بود الدوام لای تمام
رسید که که مشتی وصل شد دور	بعد گشت کبد لای نخت ایام

بزرگوار امیر از سلطوت نو همه	پس طبعان شد رام و طبعان آرام
جمل صفت شد غریب طبعیان زمان	چو چوبیس تو دیدند صولت بهرام
علم شدی بارت ز امرش چون آنکه	ز دست جبر کرار برق اسلام
زمانه که هر ذرات سرشت در فغان	ز بهر روز سیاهیکه داشت و غلام
جهان پر زنده است کله چو تو نه	کجا و بخت جانش طالع الدوام دوم
تو ز حکم خردمند و قبله زمان	تو ز ادیب سخن پرور و کلیم کلام
چو خواند خطبه عدل ز خلیف فدر	ز دود دست قضا علم ز دود فر نام
مراج وقت عیال است بسج زمان	بخر تو کس نتواند علاج این تمام
بش چرخ و بر روز آفتاب است	ز نور فضل و کبات بقضا مقام
برین خون نسیم دید کان چه درویش	بجز خون سندی کان چه صبح و شام
شراب ز نسیم ترا نسیم کفشن	سپیل در نسیم و آفتاب اندام
چشم که گویست ای بختی پاک سرشت	چه وصف آرت ای بکرمای نیکو نام
په شرافت بکرده آفتاب سپهر	برو بهت حل تحت حله در هر عام
دلی چو کعبه شرف بخش خام و عام بود	اگر بجایه موری تو نختی کام
ز بی سعادت پیکار پس کی ابواب	ز مقدم نوشد مرز و شک و اسلام
ز بهر بانی تو نخت را دار و	که افکار بزرگیت در میان نام



توانا بر جود واه در مقابل تو  
ترست بنده و من بنده از خداوند  
بنار که انداز مجلس بهشت سرشت  
بسان یکست خلق نذیکان امروز  
نشان زبخت است این خایم و مقور  
خدا بکنا بهنگام پیش وقت خوش  
رو بود بقضای و شرف خوردن  
یکی رسات باد ام چشم و شکر لب  
کرت هو است که بخت هوا ز کرد  
نظم و شرف است ناکه منفی و لفظ  
بزم باد خلعت چو حکم نو جارس  
اگر چه بهره ورم از قریح دانسته  
دو چیز باعث این امر چاره شد و رنه  
یکی طاعت امروز و جود محترمه

مه از مقابل کرد و بخت بدست  
ز بندگی نوش صد هزار بنده غلام  
که طیب طره حور آبش از آن شام  
فضای راحت آن شکو است غایب  
نمونه زینم است این شراب و طعم  
بیش از یک کوشید درین ایام  
که می منقرح روست ناصیه این ایام  
بنخواه می که شود نقل محبت بدام  
شراب شکر بجز از کفی چو نقره خام  
بزم و زدم بکار است ناکه خاک و صام  
بزم باد آفت چو روی لب بام  
ولی برست هر کس نمیکند اقام  
نه چشم بر صید دارم نه دیده بفرام  
یکی استایش از دست و جیب لاکرام

از این که جامه نقره قد قبول و رده  
و از آن که حکم خیر ختام

در مدح مرحوم رضوان مکان حاج میرزا جواد آقا مجتهد

سخن گمان که ز غنم بر ایزد دارد  
نظر بایزه دولت چرخ کرد  
سپاه نامه را دید که نظا و دل  
ز چهره دستی سرمانا زده جان دکن  
کشید ز نقاب از رخ نبات نباش  
دلش بحالت نوبت کان باغ بو  
بنظم ملک رسو کاشت بهت خود  
ببار نام که سلطان فوج نامه بود  
که نخل طبع است بهر که پیوست  
جنود او در بهشتی که فطر بودند  
بپای تخت بباری که بود صحن چین  
همه جماعت نوروز کرده آرایش  
بسی عروس را این زبیر پرده خاک  
نیم صبی دم چون درو سبد دم بود  
بفتح صورت تو کوئی که ناشر اموات

نشت بر رخ صفت شاد و ر  
ز چو برین و دود بکشته زبرد زبر  
فرار کرده همه در شکا کوه و کمر  
مخدرات چمن را غلامه و سبدر  
ر بوده اند کلاه از سر تاج شجر  
کشیده آه ذول کرم شد دل آذر  
نطاق منطقه رهبت در بیان چو کمر  
رسبذ ناکه با فرود دین از در  
قوانی نامه رکشت توه افرو تر  
ز جماع طبعی شدند مستحضر  
لوا ای جشن را فرخند سر تا سر  
ببهر و خرمی آه استن و پیکر  
نمود چهره چو خوبان ز شمع چادر  
هو اسب نفس شد بوی جان پرور  
و سبدر روح نباتی به توده اغبر



سپهر چون خبر بشن تو بهار شنید  
 ز بهر نیت آنکه بهفت خون سپهر  
 من از تفریح نوز در ترغ و دوج  
 زبان کنوده به توصیف و حمد دین  
 جناب خود نشان بهر زاجواد آقا  
 نوئی که شرع پدید از تو در جهان مجری است  
 صغیر قدسک الله زنده بمان آمد  
 عدالت تو چو خط معدل منکلی  
 بنزد اهل شریعت کلام گانے تو  
 ز بهر آنکه جانے شوند شیرین گام  
 ز سوی مصر بر آید یکی سحاب مطر  
 چرخ زینت ختم زانکه از بهت تو  
 اگر ز نام تو حرفی رسد بکوش سحاب  
 بر بهت که امروز روز بزل و شتاب  
 همیشه پیش علی بخت مرتوح است  
 بغر و جاه آنکی تو در جهان هستی

بهفت کسور خود داد از اینچگونه خبر  
 نجوم نقل نشانند و نادر قرص قر  
 بنطق لطفه رطب اللسان چو سوسن تر  
 محیط علم و ادب کان بود و بحر اسرار  
 که بود کشته با سم شریف او  
 زهی مرقع احکام شرع سیمین  
 بکوش زهد تو هر بادا تا بسحر  
 کرد از فلک العرش باخض در  
 چو از لالت سادیت یاد و بهر  
 به نیت که غاص تو روز عید اندر  
 سگرفت از بهر بگذر بجای سطر  
 طلا و سیم نشان بجای نقل و سکر  
 همی یار روز تا بعرضه محشر  
 مرست چشم عطار زین جناب کرد و فر  
 که پیش جهان نمستی از این خوشتر  
 هزار عید از این بهتر و مبارکتر

## ایضا در مدح انتخاب است

ای کاخ فضل نور حسن مجاب  
 نه بطبق در خوان تو جام بلورین  
 در بر اعدا قدرت صرخ عالم  
 فهم تو در مشکلات فن حکمت  
 نامه لوح ضمیرت وحی خامه  
 جوهر ذات مجرد از دست  
 کو پیش علم تو چون کاغذ لاغر  
 ای ترا در کتب تعلیم حکمت  
 جان پاک از اتوائ فرخنده بیکل  
 ایست گاه دعا عیاشانے  
 طیار چارگانا مرغ ذات  
 خاصه اندر عید بیلاد و بهر  
 دایمت ندانند شریعت  
 منظر انوار قدسی کش کبرسی  
 کاشرا الکفر فی الاسلام امر  
 پاس ایوانت کیوان فرض و جواب  
 ز فلک بالاخ تو نجی انسا کب  
 نقطه صغیریت در خط مرتب  
 رسانیر است شایطین جازب  
 خامه رای نیرت و کاتب  
 کوهر پاکت معراج معایب  
 ماه پیش رو تو چون صبح کاتب  
 صدر هزاران بو طیفل طالع  
 روح ایماز اتوائ زینده قالب  
 و یکت روز عطا کرامت الوهاب  
 عالمی را چون فریضه فرض و جواب  
 کش طبع و تینیت باشد مناسب  
 نسخ احکام و دیان و مذنب  
 کشت روح القدس کویای مناب  
 حارس الدین عوفانی انواب



احمد و محمود که از نام پادشاه  
 گاه با جبریل بر معراج طالع  
 گاه سبحان اندی بر می بید  
 نازش حلقه عاقل گشت باطل  
 مسند بر اگر بنمیزاند و باطن  
 زانکه در فضل و کمال و زهد و تقوی  
 کمترین فضیلت که فضل و تهافت  
 مقصد اهل طریقت را تو باور  
 حکم تو به سنگام نیز هیچ شرایع  
 امر تو تا نقد چو جام بیطه  
 کار و همت فتح اعلام شریعت  
 قول تو هر جا بود بران قاطع  
 رای تو تا بنده تر از برق لامع  
 با سخاوت دست راوی گشته توام  
 کرد بود لفظ چو از جود مشتق  
 جود باشد چو بر اندر وجودت

مستطاک در دلو لب اندر زو لب  
 گاه با غریبه اندر غار غایب  
 این زور او را خوا ندو که ضل حجاب  
 ذهب آتش پرست و دین رباب  
 بر تو سپرد این زمان خلایق و آب  
 نیست مانند تو هرگز در جوی آب  
 ناپه و عجب با گند از آفتاب  
 مسند پاک شریعت را تو با آب  
 بکند با منست مکران کار عجب آب  
 از بیست ناک در جرم او کعب  
 شغل قدرت جرم غماق تو آب  
 فعل تو هر جا بود بدلی اگر غایب  
 دست تو بارنده تر از نرنگ آب  
 وز این برش کجا دارد و سجاب  
 تو جودتی و که جود است شتاب  
 با همه اعمال و نهالت مواب

فصل پنجم در توفیق و نیت ممکن  
 نزد ارباب بهر نیت که نیتند  
 او همی که بدستی نیت عطا  
 که چه سبب که در هر گشت حودا  
 کی رسد مقاب رفته ز غم و غم  
 که شکر کن عسل و عای باز کو  
 تا بهر نیت و داغ و باغ گلین  
 خسرو سبب رگانت هست طالع  
 حکمرانی بر سلطان و سلطان  
 طالع فرخنده و پاینده دولت  
 انگشت با خضم تو دست حواد

بچه صورت از هیولای تو اسب  
 نسبت چو د تو و ادن با سخا  
 تو همی خندی و بخششی مواب  
 ما بر تبار تو خود نیت رباب  
 از سلاز ایا که زندی از شهاب  
 و صفت تو همانند از هیولای  
 تا همی ریزد بیاض و داغ رباب  
 با سپاه انجم و خیل گواکب  
 کمترین منصب ترا باد از مناسبت  
 انشا عباد با تو نهیما حب  
 کوشیا طین را در سبزه تیر مناسبت

ایضا در مدح نجاب علی قمر قاسم

بلند قد اگر دوی در شانه تو  
 که تو زک چون بختی او چو پیر کهن  
 صفات دو پاک تو دشت عدل کان

با سبک ایوان نشاندگیوان را  
 همی بیاید پیری در بزرگان را  
 اگر همه عطا بود معدن و کان را



طبيب خلق نو چرکس بد بچه پر خشت  
چونام تو افنی در بیان جو د افرو  
ساب نام تو شد و فنی چار در معصوم  
سمند کرش طبعم غمان ر بود اکف  
یکی بشکوه در آید بطرز کسان خان  
نرم شکایت از بند و از کون دایم  
اسب کا آخر تو آکو کا سال  
چاکشید نکایان حضرت تو  
تنی بود کنون زنده ای صغیر و کبیر  
زیر دانه جو تا در و نه ساه کرد  
بدستگاه من اکنون چونیک و نیک  
دگر کبیه من کل بسم نتوان بخت  
مپس که همچو فر و شست ظاهری من  
نه ز ابدم که اجیر لعل مرده سوم  
دنیسم از آن شاعران هر جا  
امید من بطلای بی منت میدلم

چنان بود که کفنی ز بره برد کرمان را  
جواد گشت و پسان کرد نام پاک را  
چنانکه قول و بلیقت قول ایشان را  
بسر گرفت رهی گرم باخت جولان را  
بشرط آنکه نیکرند گشت آنرا  
که شکوه است از و شمت بسیار را  
چه جور بود و بر و در پس رخ کرد آنرا  
که قوت قبت با قوت یافت بر جان را  
بخشتی از نو وانی انقسم فقیر آنرا  
به پیش سبده خباز خرج میز آنرا  
دگر نه پی خبر دفتر و ملک آن را  
چنانکه در دل بوکر نقش بسیار را  
که نبره کرده که ورت درو پرا را  
نه قاریم که فرد شمس ثواب قرآن را  
که قبح و دج کم کالین و کاه آنرا  
اسب و ارد تو هرگز ندیده حرمان را

شنبه یاد که اجر هزار کعبه دهند  
مطیع تو نشود که خود سب پر و

بمونی که باز دول پریشا را  
که کس سجده آدم ندیده شبی را

### قصیده تقاضای استیجابیاحیه

طی القبیاح بفرمان غالی کبر  
نقطه طغی بود کمرین تو  
حل چو گشت نوز ز نور زیر شمس  
فراغت حل رفت شاه خورشون  
ایمیر کشور ایمان خدیو ملک وجود  
ایح الرسول و زوج لبتو ای ایام  
امام برحق و مطلق سستی حضرت حق  
مذاپرست و علی شناسی مومن  
بروز عید که بر سندر رسول شست  
جهان چو یک روز است در اوست چو  
مسلم است که نوذر روز جشن عیبت  
چنین گشت سده علی توان را

که جرم بر عظم عیان شد رخا و ر  
نقطه حل از حوت بست خست سفر  
جهان پر جوانی فرا گرفت باز سر  
که بر سر بر خلافت و صبی چمنبر  
ابن دولت یزدان امام جن و بشر  
که اوست و اهل فیض مومن و کافر  
سرو نفس محمد عقیل بالا تر  
اگر چه دفتر توحیدر گشت از بر  
از آن همیشه بود روز خدیش آور  
بی تو غنیمت قلب در پیکر  
که در غلوب مجان بود کرده اثر  
که روزی ساد شادند و روز غم غم



چنانکه مآل ناموس شرع و مآدین  
 جناب مجتهد العصر متقی و جواد  
 توفیق حکم خدا از تو در جهان مجربست  
 فضیلت و ادب علم و حلم و زهد و ورع  
 جواهری که در امر اخلاص است در یکدم  
 عیبی تو ولیکن بسببک احمد  
 عبارتت چو عبارات طوبی مکنون  
 کند چو فاضلی امر تو نبی نامحسوم  
 زنده چو شمع منقش تو بآفتاب رخسار  
 چو مدح سازت از علم و جود و سحر  
 من آنکس که سخن کسرم بطور کلام  
 ولی دهر و زمان زیر بار دمانم  
 کلام از همه تبر فیض از همه کم  
 پس از مراد است که ز بهر تریحیت  
 صدای هست آید هنوزم نذر گوش  
 مرا که خلعت و انعام و عده هر بود

محب کجاست غانواده حبیب  
 سبیل سلسله احمدی نعل کند  
 چنانکه دین نبی از گنبد خیمبر  
 بدیگران چو عرض باشد و ترا جوهر  
 پادشاه علم آینه کند و صد دفتر  
 مروجی تو و لب کن بدست بفر  
 اشارتت چو اشارات غلفی خضر  
 بخرج زهره کرد و ذکر قرین شمر  
 شراب آب شود سر فرو بلند از سر  
 دلم چو بحر و دمان چون صد و دو کوهر  
 سخن چو آتش نیایش سینه ام جوهر  
 فغان ذکر دشمنی در کار و دوان پر  
 عیار سیم ناز و چرا کلام چو در  
 فقیده که سر و دم گرفت چون شکر  
 نوای پنج چو سیم نوزم اندر سر  
 از آن نوید بهر نحو صرف گشته نظر

نماد است که از لفظ و عده پندارم  
 کنون تو بایست پیغمبر منت حسان  
 بهر منت که بر طبع اتفاقا ضامیت  
 از آن نفوق لعل بود بر شال  
 چو عید باد مبارک جلال بیمنت  
 دار دولت و ملت برستان تو باد  
 کز زو عده فردوس و عده که شتر  
 بد حکمتی تو گشته ام شهر سر  
 سخن خوش ز حان عطار پیغمبر  
 که خبر شای تو شایست گفته دیگر  
 خدی عید شرفیت کند مبارکتر  
 الا دار کنت که قلب در محو ر

ایضا در مراجعت انتخاب از طهر ان گفته

آدم چه نور تر حق بود و کجا  
 بهر چه رفته بود بفراش شهریار  
 منطوره چه بود طاقات انتخاب  
 که در این دوزخ با هم فرا  
 سلطان چه کرد بای تقی و خیرام  
 از طلب نمود مرا بی دو چیز  
 در مصری چه دید چو یوسف خورشید  
 در بارگاه شه سر پاستاد نه  
 در ملک ر بیان چه کابرد از دبی  
 از روی سک بود نه بار غبت و رضا  
 مقصود انتخاب چه دیدار پادشا  
 تا بر شان شد شرف دین مصطفی  
 از وی چه دید سلطان در دوش بقا  
 آسایش رعیت و تدبیر شفا  
 با اهل آن چه کرد بسی ریش و عطا  
 کز نیشت ار چو نعرش کبریا



از دشمن چو ریزد لفضل و کمال  
 علی مجال نیست سوال و جواب  
 منت خدایا که چو ماهی بر آید  
 یعقوب وار دیده پس نور مردمان  
 کفی که آفتاب ز مشرق طلوع کرد  
 دیدم عادلان تو آنکه مقبلند  
 کرم که منکران تو در عرض زین  
 تو آفتاب و از مشرق چو سر زد  
 در هر دو حال ماضی و مستقبل جهان  
 ماضی بود چو حالی استاده و حضور  
 از تیر را بجهت بخشند یا کس  
 شک نیست زینفر که تو کرد بسوی شاه  
 زینجا که مصطفی را در شمع تاب  
 هر جا که شخص محرمی آید از  
 ایامه نوسنر چو را تخته نبود  
 در شاعر نم که مضامین شعر من

از جنتش چو خیزد الحمد و العلی  
 کابنجان طبع شد از چاکش  
 روشن شد از لاله نور تو دید  
 پناشد از فروغ تو ای یونس علی  
 از سمت شرق رو چو تها و بدین  
 مستقبلین کوی تو گشتند بر ملا  
 باشند همچو اختر انبوه در  
 پنهان شد خیران همه در گوشه خفا  
 در شکاه علم تو دارند هر دو جا  
 مستقبلت چو ماهی استاده و قفا  
 فضل خداست ذلک یوتیه بنی  
 معراج بدو ای نه چو معراج مصطفی  
 او بر خدا رسید نور سایه خدا  
 خلقش بر تهنیت آورد تخته ها  
 من هم بر بسم تهنیت آوردم بنی  
 آورد و حضور تو خوانند بر ملا

الک

ایمنس که تقوت بلافت یکنه  
 هر چند شکر گشت کون کمتر از شکر  
 دارم بیار از کسی انبطلع متین  
 معدوم شد در وقت و منفج عطا  
 مادت الگو اکب با قامت آه  
 در سند شریعت نغمه جام و عام  
 با سبیلان کلام تو چون گفت کلم

اوراد مد که طعنه زند بر ابوالعلا  
 خود گشت آنکه فضل و هنر او بد بها  
 حفا کرد و قزاید در شعر من صفا  
 زین هر دو نام ماند چو غفا و کیمیا  
 مافاهت الزوا هر دو با همت لغت بها  
 قول تو با در هر دو رای نور بهما  
 با قبلان صفا تو چون کلام ارثا

در توصیف حاجی حبیبیلخا کوید

کردش آورد ساقی پیاله را کویت  
 بعیش باید که شید با هزار سرور  
 چنین مبارک روزی نیاز بد خدا  
 شبیکه در حرم کبریاست توبه  
 حرم خانه خنی محرم ز ذات علی  
 بکعبه ذات علی گشت علت عالم  
 زواج عرش نداند حیض تر جان

بره بشا و میلاد پادشاه نجف  
 پیاله باید نوشید با هزار شغف  
 که از توت شیر خدا گرفته شرف  
 تبارک الله از تهنات زاد پاک خلعت  
 و کر نه دکل و سنگ اینخه بود دست  
 که لا سکا ترا خود بیت غایه حضرت  
 کسبیکه باز در بدوش را کب زلف

هین



پس برینچه او هشت روز و نیم و شصت  
 یک شاره گرفت و یک نطفه  
 و بر یک کشت قلع که سر است  
 پان قوت با نومی حیدر را  
 کسیکه قدر جلالت خدا کند تو صف  
 محیط عالم لا هوت و ملک است  
 خفا نش را که شرف سکن  
 خصاله بیان لسان لا بشرح  
 بذات او نمون گفت و کمر از این  
 نظر نباش توان صحیح مدح گفت  
 بلند مرتبه شاه سب که روز تو بکشد  
 بویره خواجه من کا ندرین بهشتی قصر  
 نیکن صدر حالات حبیبی لایا  
 الا تو که درگاه بذل تو حاتم  
 ز بوج غیری جودت جواهر اندر  
 بغر و جاه سلیمان و قوت خویش

کسین برینچه او هشت روز و نیم و شصت  
 برور قیصر و برور پنجاه صفت  
 که در هر کار ۴۰۰ ز قیصر است حفت  
 ز قوت باید با این تو که مستضعف  
 شای صد چون آنجا هیچ لا بعرف  
 که خود جو هر ذرات است بهیچ صفت  
 موقوفات را غرض جان نیست  
 صفاته بیان لبیان لا یو  
 که پیش او است همه بهیچ صفت  
 که هر چه سعی کنی ناقص آید و چون  
 فرو ده اهل جبار شرف بروی  
 نشسته غم و خندان بلند رفت  
 چو بزبان در یاد است و در گفت  
 گفت سوال کشاید صد هزار رفت  
 ز کرم دستنی بذات معادن گفت  
 که هست را شرف زما را صفت

بلند

بلند قندار و محفل غیش تو	هزار هزاره بر شکر می نواز و دوف
بدستگاه نوا مر و زینت کوید	هر آنکه چون تو تو لا کند شاه خفت
یکی نم که مرا پر خوانده معنی از آنکه	بر لا طبعم که بود چو خرف
باوج سعد در خشنده باو طالع تو	کرفه روی مباد از کرد باد
خدا یگانا جز دیده خود نیست	ندمکب چرخ خا پشه را بباد نیست
بهاره نسل بدایتش سر دولت تو	بد اس مرک درو کشته بهیچ باد علف

نیز در مدح میرزا حسین آقا فرزند جناب محمد اعلی الله  
 مقام

سحر که شاه جهان نسا در بر افرا	بشدت زرشان نجیب خضر خرا
بجاء و غر و فروشان برین زین زبورا	بیارگاه لکشان نشسته شاه خاورا

بلا چو روی همیشگان زانه شد نور	
برینت بدره بدره ز زینش مظهر	بدره پیشاند بر زوره پشتر
بچشم که اثر خود به یک نظر	زانه کشت سر بر بابر یک زنگ
شکفت خراج و سحر و جود ز تاب اسرا	
کشود گفت اردمان بهیچ و ناگران رفت	برینت کنی شایان فرود ز جهان رفت

بج



بکم نوزنجب با بچوان گرفت از خود بخود کج فراز آسان گرفت

که شد فراز آسان و زهر و طرا

من آنزان که دیدم زما بر سطح تو ز خود پریدم چو طایر که میزد و  
صدیغ دودما بر رخ خود زدم بلب بزرگان کشیدم من آنمندی نزد

چو تند دو که از پیش نرسید مرا

سنگی کشیده قد مرا رو کوزن بو چو کی بچید سپاهان نرم بو  
چو پر دل چو کسب چو چو پیشرو بگاه پوی کی بود رنده پیش او

ز کوه و دره بچید بلا بوق آذرا

بسر و باغ جنتی ز کلبه خرن شدم زرقه راه با دران بهشت شدم  
نخوده طی مسافتی بنا جمن شدم ز خوش رفته مدتی بوی نترن شدم

بریش کشته نوبی چو کشتیل را

الا ز برش مطر جنبش بوانی زخوشتن آدم کوه و دیدای  
نفس را نمود برود شاخا زمرکت را دید مشکلا بمانی

ز هر طرف شنیدیم شک و غمرا

شیخ سرود با من بر لکان بیا با بلقیانی جمن ز لایا پایا با  
بروینیل و من بزرگ سبز با با بزرگ سبز نزن کاف پایا با

ترانه ای بر بزم فکند شور دیگر

بطرف جو پارا کوه خورشید نشسته با قرارا معاجبا روکش  
بخدمت از کنار ا غلام رومی و شریا چه مشکب عمارا چه ساقیان حور و

کشیده یکبار با شراب ناب احمر

بطرف که بروی منی و صدای بر کجا که میدو همی طرب سرا  
یکی به بیت شو بناله و نوا یکی بشو به کوی همی سخن سرا

سجده از منوی زده و عذرو ترا

ز کوشش کوشی برید و خوشا روید و در عود و نشاطی ز خوشا  
بجوشش خروشی بود خوش و خوشا بایک صورتی نه شود پیش کوشا

ز تاب لبت عذارشان چو بکرا

که ناکه از دچمن فکند بر تو لقا که باد نفس و روح من بلا نبغه لقا  
فرید عصر و الزمن سپهر و زمین آقا که بست بای سخن ز نام او با نقی

ز نام او توان شدن چو مخز خنرا

نهاده با جلال و فر قدم بچمن کلستان با طیش بر سر بکشت غارت از بمان  
کنکاست بود بزرگان کشید از بزم عذرون بدر کر نیخیل بکشان

غریب با یک الخدر بند شد با ستر



نشان غم که بجای غم طرب  
بلا آله غیره ترانه کشت بقلب

بلا شریک و صده ز بیم جان کشود  
ز جملش کشید و پرده و حشر غنیمت

لوی نقش شد فرو لوی از بد برتر

فغان که بایستف شد از شراب متصل  
ز می وجودی بر خنجر خنجر باطل

زین و بر طرف که خراود کشت  
که فضل دوست خنجر با خرافات

مکو که لعل این رخس بود زلف

در تعریف جناب صدرالدوله گوید

نوشه از نور و سلاطین با طرغزار  
نقش از نگار که صفی و مومن و دشت  
شد بوی بوستان از غنیمت باد سحر  
دسته ریحان گل مانند قناریان  
نازنینان حرم بوستان از شیشه  
بنزه بر که شقیق اندر زعفران چون عقیق  
لاله نورسته ز در عقیقه سرین  
باده چندان خورده که ز کس سانه نرسد

خیزد ز کار و ز اندر باغ طلاس بهار  
با کارستان چمن آراش و نیکار  
شکر ز مشک و مشک خیزد شکار  
گاه بایل برین گاه بایل بر بار  
هفت آبن کرده مانند غریبان تار  
راله برود سخن چون خوب زین کار  
فرش بوستان فرو گسوده فرش بهار  
نیم خنجر خنجر از لذت خوبسار

طره سبیل سحر کمان ز نوح یک نیم  
خنجره ماند لاله دورا که از طرف نکار

بردم از بهر شاد نو خردن چمن  
میکند پس نباتات غزانا صبحدم  
افغان از طویل ساخت فانون دین  
همچو آتش سکن در آتش ذات نیکو

از بساط نو بهار و روز شاد جشن عید  
با خرد کفتم شرافت از چه شد نوروز را

این جهان فرخنده روز و آید بایز و زکار  
حضرت والا و والی و حلا علی

منظر اسرار حق آینه قدرت مینا  
نات از دهر و بدل نبود هیچ کل

مرکز پادشاهات اندس والا اوست  
محو طلب کون منظر آیات کون

کر خدا گو خطا باشد غیر از خدا  
چون ز افراد صفات حق بود و ناطق

ربحه بر رو کل خور لعل خوابان بر غدار  
نیز و نه کرده پنهان بنمودی آشکار  
باد صبر بر کرده ابر و روید بار  
لاله باکر ز تن بر سر از کوهسار  
ارغوان از اجتناسری از خون زود رخسار  
هر چه دید بافت پدیدند لال چو سار  
بدون و جمله در قفس دست و بهوشیار  
گفت دارد به شرافت آرد کردگار  
تجربه بر تخت خلافت زوشه و دل سوار  
اکه میزد و سستی نوشین پروردگار  
شمع زرم آفرین نقش بند نور و نار  
تانیار دنام و بر لب زوید لاله زار  
ماسوی بر کرداد هستند خود پرکار و ار  
او بود هم با غنیمت و این عالم حصار  
می نیاید در وجود او چشم بهوشیار  
لاجرم بروی خدا گویم لفظ مستعار



در خضیفش باز پند خوشتر خست  
 با چنین مولی تو لا کرد آن نیکو شاد  
 خرم و خندان نشیند چون امیر نیکو  
 ایصدر بر فراز مسند فرمان و سبک  
 روز نوروز هست فصل جود و هنگام عطا  
 در جهان هر روزی عیدی معین کرده اند  
 جا هست اینجیدارث و نیت از نیت  
 باز دکان هر که داد و نیت از نیت  
 از دین نیت فخر تو تا هر کجا خواهد رسید  
 ایزدای سقیقت وین و دولت مستقر  
 آنچه در ازشت باز تو قطاع الطریق  
 پر چرخ از سطوت لرزد و هنگام عطا  
 دو بر بود که شود از صیت عدالت جدا  
 تا بکشور داد خواهی کن موبدانان  
 تیغ و خشم و کام و نیت با تو باشد

قصیده

طایر و هم ار کند پر چرخ او صافش که اند  
 خوشتر از چرخین بود که نیت شاد  
 پر حسن اسرار صدر الدود و بر او قار  
 هست آثار عدالت و نیت افکار  
 نوبت است از نیت بر عجل سبب  
 خبر عطای تو که پروست از حد شمار  
 عدالت از تو بیرون جودت ز عالم دکان  
 خوشتر از دود اند در مقام نیت  
 پور خا فاستی و نواد صدر کا سکار  
 وی را بار و سبب نیت و دولت استوار  
 از گمان رستم و ستان نیت و نیت  
 بل مست از صولت نیت و روز کا نزار  
 کرک و کله نیت و شیر و آه و عطار  
 تا بکام نیت و نیت که نیت  
 تیغ و نیت نیت کام شیرین نیت

از شاطحن سبب و امیر انوشیروان  
 گزیناب آید و نیت نیت گزین  
 کو هر آن آید و نیت نیت نیت  
 ده چه رو اینده دارد و نیت نیت  
 فاش کفندی و لم بود و نیت نیت  
 کادم و نیت و نیت نیت نیت  
 بود آدم تا هنوز نیت نیت نیت  
 کعبه از تو نیت نیت نیت نیت  
 دست او آمد و نیت نیت نیت  
 او بدین آید و نیت نیت نیت  
 کا و نیت نیت نیت نیت  
 عالم علم که کاشف حق یقین  
 نیت این فقر آمد بکوش محمدین  
 غایت نیت نیت نیت نیت  
 نیت نیت نیت نیت نیت  
 آن نیت نیت نیت نیت



گر ز دانش صدق آید و صاحب انبیا  
 بهشت خفته در جنب قبرش گاه مجد  
 منکر از چاک کرد و دل ز او صاف  
 خند از جن تو بدش که هم لایه یان  
 روزیش است ایستاده شک از سر  
 تا بهج ساقی کوثر خجسته و هم  
 خواهد عادل و فرخ و فرخنده را  
 رای فریش که دارد وین شایه را  
 یا وزیر الملک است محسن فی حق حال  
 خود در بایه نه صد که نام از کجا  
 نامر سال مردم را چو در چتر آورد  
 ای بدین جو دو سخاو و برین عطا  
 که به غوطه و درود ذات تو بجا  
 تا بود کسب کار از ایر و رفعت شان  
 بهشت خیز تو همیشه در جهان سباز  
 پاک بودک نعل کرب جلم و کوکبیت

درد و کول آسوده کرد و همچو صبا الیه  
 بهشت دوزخ شعله و جنب قبرش روز کبر  
 آری آری شکار ملک آید بکسیر  
 از شفت کسره فرش فرش در عرش  
 بان شراب ده که فیه لذت لاش  
 خاصه دبزم و زیر بے نظیر و بے قرین  
 کامکار و کام بخش و کار ساز آن و  
 شاهات آید کیش فرین با سر و دین  
 ان ربه قال و الله یحب الحسین  
 است اندرستان و این است اندر  
 بی کرم خواند اعمال که ام کا بنین  
 آفرین باد آفرین باد آفرین  
 وصف آند را بایست طار و برین  
 تا تو بهر کون باشد چرخ بهشتین  
 بهشت خیز تو بهر بار بهشت و بهشتین  
 علم و فضل و علم و فضل و ملکین

قصه

مگر که از تو بر آید دست چاره در دم	بفتم تو بخارم بر کذا تو کردم
هر اشک ز خاکم بود لطف تو هر دم	خیال تو حکیم بود بند تو کردم
هوی سلطنت بود خدمت تو کردم	
ز شوق لعل ز لالت غریب شکالم	ز عشق مهر جالت حمیده ز زهلام
ز خست لبست ایست فکر و خیالم	اگر چه در طلبتینان باد شام
بگرد سر و خستد ان فانی شدیم	
شک علقه زلف تو بود در دل لبا	خندک غمزه تو بیدید بچوشن و لبا
شراره قم توی بوخت خرم و لبا	کنا چشم سباه تو بود درون و لبا
که من چو آه و وحشی را در بریدم	
من آید بکس که سخن تو عشق رساندم	ز سبیل خیال پریشان پراندم
بصدرا سخن دل بپریشانددم	ز شوق قطره نوشت چه قطره که فشاندم
ز لعل رخ فریت چه غمزه که خردم	
آهشت طلب عمر من بایست مرا	بشوق لاله رویت که اوست بایه شاد
چو لاله جبر کرم چه داغها که نداد	ز غمزه بر سر کویت چه بارها که کشاد
ز غمزه بر سر کویت چه بارها که کشیدم	
مرا دیست بکوش خبار کشت به سحر	کرت هوست از آندل شایه یمن

در اینجا



در آنحوال خرم کن طبع کذا	که بوی بار بار ای نیم صبح عجب
که بوی خوندلش از بهار شنیدم	
چون بخت عشق کسی زنده نمیشد	چو لاله جز بکرم داغ اوست هر چه
چنانچه بر دم از بوی رسید	چو غنچه بر سرم از گوی و گذشت
که پرده بردل خونین بوی و بریدم	
نگاه چشم تو ای امور سیده حافظ	پسند خاطر طلیعت بر کزیده حافظ
قدای روی تو جان جفا کشیده حافظ	بنجا کای تو گوشت نور دیده حافظ
که پر خنوق فرخ از چراغ دیده دیدم	
قصیده محسن دیگر	
در ازل روزگار آنچه بود انداختند	از محبت بانه بر قد عاشق دوستند
عقبان از احوال کسم عاشقی آموختند	بر دل بردان پنهان آموختند
شعر اوست ز دود و شکار آموختند	
خبر خیال دوست باشد در طریقت کار	باید ز هر دو لبر دشمن در ابر
در محبت کفر محض است اشتراک دیگر	عشق شرکت نوز با بقدر است
حسن بویف را بجان شد ریحان بخت	

چون زمرات وجود آثار کل حسبلو	اندر او قورب محبت منقل شد جلوه
عکس آنزیا غم از آب کل شد جلوه	تا تجلی ازل در طور دل شد جلوه
رب از نه موسی جان بر جان آموختند	
نخواستند آینه پسند از خود صورتی	در میان آنکه بر شکند و طرح فطرتی
کشت ذرات شد پیدایش و حدی	و حدی نه خواستند اندر لباس کثرتی
کسوت از آب کل بر قامت آموختند	
صیقل دادند بر امر در روز و شب	به سبکی رقیب کرد از رخا محبت
پس در نیکی را بینه فتنه لب	صورتی پروان نهادند طلسمی بواجب
که کرمی در درون نظم آموختند	
بر در میخانه دوشم سابقان لب شکر	با شرمم کرد و بود در دو عالم چهر
از بوی کبابی تا من شوریده	مطبخ میخانه ز شرم جلد دل بود و جگر
شست و شو با ای سبک دزدی آموختند	
بر دل آینه ام دادند از جان سطل	شد سر ای جانم از نور تجلی سطل
ای با شرمی سطل مرا شد سطل	شمع بزم خویشین کردند ویران
و اندران محل در ابرو آموختند	
نست القصاید	



# غزلیات من کلامه سلمه انه

بسم الله الرحمن الرحيم

از کعبه جمال تو آنظره دوتا	بر کشته همچو کافر کشته از خدا
ای بخت با چو طره بر کشته انسب	دی تیره ز زطره تو روزگار ما
سر کشته ایم ما سر زلف تو سر کشته	سودای ما کجا سر آسود کجا
دیوانه وار از همه الفت بریده ام	تا کشته ام بطره زینخت شننا
رخم بریده از غم آرد لاله کون	قدم خمیده از غم آنظره دوتا
کردم عاشقی سرو جاندا و دست بس	ما هر دو کرده ایم نشا ر تو بار ما
بر در دمن طیب دمانت دوا داشت	دردا که نیست در دمر دجان دوا

گویند جوهری نبود در صفا چو روح	لعل تو جوهریست و در صفا
فرقایت ز چشمه سیران همین بود	کای جان و در برده و آترنده ر بهت
ختم است در کبر بنو بهد طفا من	آنان که ختم کشته با آن مصطفی
در شرح مصطفی نبود می اگر سلا	می یکد چو از لب لعل مصطفی
باز لعل خود بگو که مرا در کند خود	چندان شرم کند که نخل کنم خفا
از مهر تو رخ شده چون رنگ غفران	از عشق تو تنم شده چون نقش بویا
اشهو از قافله آهسته ران کن	شاده ام خولفت پریشان از قفا

بسم الله الرحمن الرحيم

بیکر چو کاه کشته دنج همچو کمر با

در عهد چشم من که ر بهت جبار	چشت حلال کرده بر دم حرام را
در دهر عاقلی پسند و بخر خون	کر مند آندو سلسله شکفام را
هر کس که بد قیامت آندو سستین	گفت اگر نموده قیامت قیام را
گو منکر حرام علی تا که بس کرد	ابروی چون حرام علی حرام را

لعلی چو کرد وصف رخ نشین او

آتش زرد غنینه این حرام را

بر در تو آرزویم غیر در با نمن نبود	بر من در باینت کمر ز سلا نبود
------------------------------------	-------------------------------



روز و شب بودم به نظره و کینه و  
 یکی دل و برانه ام محمود یکشت غمخت  
 در شب شهاجران من سرکشته را  
 خون من چون ریخی در خاک سپرد چرا  
 از لب خطت سخن در بزم با برفت دوش  
 محض شد سخن در وصف اشک و تن  
 در غزل پر از زلفت من آشفته حال  
 در وصف خوابان نظر کردم بچو بچک

حاصل غم از پیرایه و جراتی نبود  
 ز آنکه صبا چنانه خبر دهنه کرد و رانی نبود  
 جز خیال زلف تو یکمونس جان نبود  
 آخر ای بر خرم این شرط مسلمانی نبود  
 تا سحر در بزم با خبر اراج ریجانی نبود  
 که مدبش لطف بجا هیچ طوطا نبود  
 مو کانه کردی که این پیشانی نبود  
 دل را بر زلفت سر و خیالانی نبود

این همه لطف سخن از لعل بار بخت  
 در نه لعل هر چه منظر طر شد نبود

بیاد لعل میکن تو خدی عسل کردم  
 ز شوق عارفی شب بباطل با کانه  
 نبویم تا زلف زها غریب ایم  
 با فوتم نکندی در گشت زلف خود و در  
 نمر لک رو آرد و پانی این بخون  
 نه از چایانی بود سیه سیه ساقی

بسی خوسندم از عمر که از جهرت کردم  
 شراب از عوالمی کشیدم که می کردم  
 که این چایان بدست فز خنده کردم  
 مریدانه می جسته زنجیر کی کردم  
 که من در این بیا مانده آید کردم  
 که مستیها پا در کس خمر و رو کردم

بامیدیکه بچون کجاست رگام خود نم  
 ز نوزاد خود زرد و لاغر سپهر کردم

هر که در حلقه نظره لرزان افتد  
 ناکه بر است دل از جنه کوی سب  
 که بخت بگم دامن وصلت شد روز  
 غم آید بیل پر سوخته کز بهر کله  
 اگر از جانب گلشن به بستم گذری  
 تا بدفشته آن ز کس جا دو کرد  
 غمزهات خجرا کین آینه و سبک  
 دل جمیست پریشان غم طره تو  
 یک پر چهره بخت بد را ز چاک زلفت  
 ز نوا عیار کو هیچ سخن ترسم

آخر آندل بچسین روز پریشان افتد  
 کوی هر جا که رود روی سبک افتد  
 اشک خونین من از دیده بمان افتد  
 هر دم ز ناله ام آتش کجاستان افتد  
 غنچه را چاک زهرت بچرپان افتد  
 هر که آید به بر آن ز کس قتان افتد  
 کجاست آن عاشق پر دل که بمان افتد  
 کاش حقیقت نظره پریشان افتد  
 کاش ایند نو بر نهر سیلان افتد  
 تر فدان و لب و لب دندان افتد

هر که بشنید ز لعل سخن لعل گفت  
 مادر اینگونه سخن سنج و خندان افتد

ز کس است تو دل برده ریشیا رچند  
 پند عشقم ده به شیخ که آویخته اند

خفته ز پهن که چاک کرده به سپهر چند  
 لوح رسوا ما بر سر بازار چند



دولت باریج می بود من گزینک سو	ز انجم گشت پدید آمد کار چند
شاه دلاش توان بر زمینان خست	کرچه فرزند خردم کند کاری چند
ناله در حلقه مرغان چمن کن نعل	
خوش بود ناله که آمد ز دل دار چند	
نوبین قامت فدا که گذاری دار	صد چو منصور توانی که باری دار
تو نیست غم کجا که دلفرا که منت	در رکاب آیم اگر میل شکاری دار
انتهای بماند نظره پرچ مد	که هر چه هزاران دل زاری دار
کس نکردید چونو امید که این شیوه تو	یاد کار دست که از ابر بهاری دار
هرگز اناراض روشن بویا شایسته	
مگر آن دم که در سینه فباری دار	
انچه رخسار تو بازلف که بگر کشید	فکرا کرد که باید بچه بد پر کشید
بدنه چند به بچه پیش آخر کار	مار از فلک آورد بر پنجر کشید
خامه برداشت که شرکان تر پردار	راست برین غشاق دو صد گر کشید
بر دشت نقطه موهوم دمان نوسفار	بیکه چو سله شد در تخر کشید
چو بار است بدین دمان افزا	خاصه اندر کف نقاشی تو بگر کشید
آفرین بر سلم قدرت صبر کنو	

۱۴۱

اگر آله چه رقم بود تو نصیر کشید	
از مدعی تو در خلوت دل بایس	بت افران مرا بر تو متا بایس
بگر خنده از لعل لب خورسندم	تشنه از لب آب حیات آ بایس
دل سودای مار که مفرح غم نواست	از شفا خانه مایوت تو جلا بایس
اولم از لعل لب بوسیت دارد	
چون بچوش آمده از شر غیا بایس	
یک طره نمی پسندم در سینه خوابان	پیه غم اندر غم چون مهره مهر خان
نبیل ندید هرگز خورفت تو در کشتن	سروی خود ملاحه نقد تو در بستان
ایلمه نورانی در شکل پر سپید	این طره روانه دشتش بشر بنیان
جان ز جوهر کجبله با شوق پیا بر گیر	سر در سر کجبله بوسه ایترک بد بستان
تا کی ز غم رویت افروده و تشنه	تا چند ز کیسویت سرگشته و سرگردان
با داغ تو میوزم با بد تو میبارم	ای داغ تو میوزم و بد تو میبارم
او چشم در آینه من دیده بدن نظر	
تخلفت زیبا را او والد من جرن	
ترک بند چشم من در بدر	میکنند تحویل در کس بند
خط را سازد مجسم از زبان	نقطه را بنا بد از شکل دمان



عاشقانش را چو آرد در عدد	صفر پس از در آتش و قد
ضرب مبارز جفونش را بهم	میکند عشا قرا تقسیم غم
که کند تفریق زلف شکام	که کند همیش پی عشق نظم نام
چون پیاده در نظام آید بشن	شهو از نس خاک افتد ز عشق

فوج شرکار را چو بد بتره پیش  
عاشقار بسته کرد در پیش ریش

خیمه چو سلطان عشق بر جرم دل زند	عشق کشد از جیل کی بجیل زند
چون بد زند دل بر قفس کجا عشق	شعله بر جرم غافل و جا بل زند
که بکشد صد چو من کبیت که روز قضا	دست مکافات را و این قائل زند
نثار جام شراب ز روحست دل	خاصه سیر که می تا تو مقابل زند
نیست ز کرد و نیم کشتی در لایح	موج و هاشم کر نیکه با جل زند

دوش نشد علبا رهن کی جرد  
کبیت که آتش بدین قمر باطل زند

ابرو کج و نگاه کج و زلف یار کج	من راست پیشام در دایه و آبر کج
راغم نشد پیچ و پیچ زلف تو	پچیده ام بخود من از تاباها کج
که در خیال زلف تو ام کاه قد تو	که رستی است پیش من کاه کار کج

ز بچر کردن دل دیوانه را دود	هر دم بدست کج کلکی روزگار کج
دلسا بچین طره پرچ تاب تو	رفتند و گشتند در اینر کندار کج
از راستی خویش دل پیوسته امن	شد و بست بکر سلسله ابدار کج
بارستان کجی همه خوار است کویت	ای کج کج بار امان زیندار کج

لعلی غیر بد تو ز نره که میرود  
را بهیست چو زلف تو ارباب کج

جدد شکیبایی با بر هر چرخ روز است	دو بنا گوش تو با صفی سم ابد است
مر به زخم دلم خرم کیبوی نیست	که چه دلم غم کیبوی شک است
دست هر دم از خرم زلفت زرد	که نه زلف تو کم از سلسله داود است
باربایر روز زین خانه ای نیست کرد	که بهر سو کرم در نظرم محمود است
نه سجن کوی و نه بوس و کنار می ار	در دست زهر تو زخم مسدود است

آتش دور و سوز دل و پندار شب  
کج کویم که غم عشق تو اسعد دم است

تا بکشد تاب و آرد تاب در دایه کند	آه اگر چرخ زلفت دو آه در دست
تا بچرخ افروختی رخ ناله را از دایه	تا بنار افروختی قد سر را از پا کند
بر دلم ز داوی افکند ز پا بست بیم	غمزه بر دکان غمزه کیسو کند



حال در روی تو دول در دین سینه من  
آن در آن چو بخیل و دین در آنش چون سپید

صبا ز طره مشکین بار میاید	که بر شام دلم مشکبار میاید
اگر ز روی تو مکی قدر بپسند	شراره ذول آینه دار میاید
ولا خدر کن از آنش چشم عاشق کش	که ناوک بخش جا بشکار میاید
قیام قامت سرو تو بر کعبا پنم	ز دیده ترمن جو سبار میاید
خیال رو تو هر که که بگذرد ز دلم	هزار ناله به خستبار میاید
از آندوز گشت مست میگرد	کسی که از تو بهوشبار میاید

نظر خورشیدین فلک تو در هر فرد  
که نام دلبر من آشکار میاید

میوزد باد که از سر زلف ترا و	که جان پر شده از همه غم ترا و
کام خسر ز لب تگر شیرین بخشید	ای خللاوت که چشیدم لب شکر ترا و
تا که این تن عماره مکنده استخاک	خون رویت خدا ز دم خنجر ترا و
کار من ساخته از گردش کردن نشود	تا بخوردم چو سر زلف بگرد سر ترا و
و آنکه آسوده دل از گردش ایام شوم	که بگردم چو سر طره بدور و بر ترا و
که در خنجر او نشسته بخونم چو عجب	خرم من که بودت زنده ترا خنجر ترا و

کرنال

کرنال رخ چو شمع تو ایام چکل  
او قد در دل بر او بسوزد پراو

سکین دلم چو سرنجید بلانهاد	سر در گشت دای بر بند بلانهاد
زین کمر و دار و لبر را را خبر نبود	مار ابلای عشق بدین باجرانهاد
روی خوش تو لاله هرباغ شد و	داغی که داشت بر دل یوزان نهاد
بر کام غیر از لب با قوت شد خشت	الماس بوده بر جگر نشنا نهاد
طرحی ز قلم نمود ز بر و دگر گشت	اول کسی که طاق حرم را بنا نهاد
ز نهار بر سائل از لطف نگوید	دیوانه گشت هر که در خلعت پانهاد
تا دین و دل چو سله و دیگر بر دنا	بر گرد چهره چنبر زلف و دانا نهاد

علی اسیر عشق ترسد ز دین و دل  
کرنال گشت هر که در این پناه نهاد

قناد طره مشکین شی بروی چو ماه	قناد پنهان کافور در پرند سیاه
گرفت دین بر دلم ز معلقه زلف	کنندین که ابرش بر دمیغ پناه
میان روی تو و آفتاب فرق بود	مگر تو خوشی هست و برای فرق کلاه
بجگر کوزنایه میم چه پرو است	و چشم مست تو کافور بود بند کلاه
ز دود آه من افروخت حسن طلیعت تو	ز بهی گفت که آینه میزد باید آه

نظر



نظر بقیامت هر چمن در گزند  
کسی که سر وقت آورد بد نگاه

حدیث زلفش تا چو زکوة غسل  
که این فایده از است غر تو کو ماه

نمود از غره قصرش در رو  
چو کردن آتشین رخ جلوه کرد  
نشد فاش سر آینه نور  
نطاق ابرویش داما شنیدند  
نار و سبیل از این خوبتر  
چو دیدم روی خندان محمد  
برین لطف و برین حسن و ملامت

ز عشق عارضش کس چو لاله  
بخون شود به شام و سحر رو

همه از مار گزید و من از کیوس  
هر کسی به بوس کوثر و شوق طوبا  
مر جارت پست عشق مرا آدم کرد  
از کل و خاک بریند به نخل و نهال

ز

رخ نشان تو که شکسید و از نال  
آفتابست منور شده بر بند و

نور بهر از این نیست که دست  
کوته سبک و دانا چو کین بون

دشمن که به بفر بخت  
این بخت که نایده سخن بگو

بگو به تمام بر ایوانم شب  
شب وصل مشوقه در دست بکن  
که چو شید رویت طاقم اشب  
ز صبح فراقش برهانم اشب  
ز بس در جمال تو جیرانم اشب  
که در صحن صلت پشیمانم اشب  
چو فدیای خست فروزانم اشب

من ازین دودل دست شستم کللی  
که فرمان جان آقا جانم اشب

اشی بود در آب و گل من  
در دلم بس که کران با غم است  
چو سرشتند جان شد دل من  
ناقه جان نبرد محمل من  
آنچه بود از دو جهان حاصل من  
آن کف خنجر تو سیند ل من  
که دل آزرده شود قاتل من

کرد



کرد از نور جمالت روشن  
همه شب خلوت من منزل من

بسکه که بد ز غمت چشم من  
همه سیلانی محفل من

صورت خوبت اگر زینکونه دل کند  
آخر این شیرین نر که چون شد  
یوسف از پند رخ فرزندان یوسف  
رخ برافروختش از رخ من خورشید کند  
و حدم آید از تماشای لب من کون تو  
میسند اند به همه خوبان خد و ندی  
رخه در ارکان زکات ستم فندی  
ز ستم از یوسف ان قطع فرزند کند  
بارخت خورشید کرد و عوی مانندی  
آری از دید می مواره هر ستم کند

شک با زلفت چگونه دم زدن کند  
هر با چهره جان دو مانندی کند

فرارم از دل بر بود شوق  
فشانده بر کل دوسته سنبل  
ز بهی حسن جالبت کل  
بنوده یوسف بدین تحسین  
برده ز شوق تو روحم از تن  
کسیکه دارد متاع روشن  
بهشت رو فرشته سیما  
کی محبت کی مطرا  
که در دو کیست فکده غفل  
نذیده موسی چنین تحسین  
پوشش رو نیکوبت از من  
بجانب بند در تماشای

دل جانی بزیرو است  
فکده خود را که بر خراست

با و بنشین که از قیامت  
قیامتی شد بخشن بر پا

تا دم منو کجا را که ان میگرد  
هر چه کردم که غمت فاش مردم شود  
من از پند سر زلف تو کرد و ان نکشم  
زود پی خوشی بسته به پند خنول  
آفرین زینکون ز کس است تو زمین  
عاشق چهره ماه نور کرد و ان  
نیست جرم تو که روی بنماید  
اسم ذات تو بد از صفت صورت  
روزگار بدست که من سیل است  
و ده چه شیرین سرتی که بدین صغیر  
انکاس از دیده بخار روان میگرد  
چکم زار من از دیده عیان میگرد  
من دایر سیل تا دور زمان میگرد  
هر که در لطفه کیسوی بتان میگرد  
دل و دین بر دگون از پان جان میگرد  
همچو خورشید بر طراف جان میگرد  
که بری از نظر خلق بتان میگرد  
که نه چارده این که عیان میگرد  
بسکه از چشم ترم سیل روان میگرد  
جلو بر کرد سرت پر و جان میگرد

لعلی سوخته آرام نذر دشت روز  
بسر از سر کویت بقعان میگرد

ز چه رو تو چهره نهفته  
ز من اسب بدیع هزار من



سجدا که از چه شکسته  
منم و کشیدن ناز تو  
منم و دوزلف دراز تو  
رخت از بهشت کاهسته  
تو که در قیام قیامت  
دل هوشان همه بند تو

که پز سس از دل زار من  
منم و نفقن راز تو  
که یکیت باشب تار من  
بغفا معاینه جسته  
بنشین دس بجار من  
چو کس بر لب قد تو

همه آهوان بکشد تو  
تو کجا و دام شکار من

اناکه بجز دلبست در دور اند  
آواره همی سر زده بر جانب عالم  
دانندشان توان یافت ز روت  
کرده فانی تو بود بردن دلها  
اند حرم عشق تو جمیست پریشان  
در سیکه عشق را بی تو نمیند  
شاه من اندر عشق انکشت نامم

چو نیت ترا یک ز تو بخرند  
سرکشته همی بازده بر گرد جانند  
لیکن ز غم بجز صبر شویند  
عشاق بجان دادن شتای جانند  
شمعی نه چو پروانه ولی شوکانند  
در موعده زمانه بر اتونها نند  
شوریده دلانت همه رسوا جانند

دروادی عشقت نه بین کشیده

بسیار

بسیار در غیر جمله بی نام توانست

مرا شد روزگار بی جسیم	بخر حسرت نمی باشد نصیبم
ز آروخته در بنجر عشقم	چرا رحمی نباشد دلپسبم
دل در آتش دور که از د	بآخر آمده صبر و شکیبم
بدینا سوخت جانم عشق جانان	یقین در آخرت نیز انجینم
غیر که کنندم در قیامت	میان دلبرو صد جور عینم
ز باغم لال اگر من خونوا هم	و یا تو بخت جاگزینم

همینا لم شان از عشق روت  
بکن رحمی که سکین و غریبم

شیرین ز تو آموخه شیرین دینرا	فرمان دین قاعده کوه کنیرا
دل بردن و بگریختن آموخه حشیت	پیر آموئی در بخت خستیرا
چشمه بنان نهاده زردیت که اند	آموخه زرد دل عرب راه زینرا
کردن زدن شمع بود واجب و لازم	پیش تو اگر لاف زند سیم تیرا

العلی با برم چه سپست بر جان  
نسبت نبود هیچ عشقین بمن را

آموخس قلب غم کشیده	آرام دل ستم کشیده
--------------------	-------------------

بر کرد



برگرد و فاقتم کشیده | از کوی بستان قدم کشیده

صد داغ بر غنم کشیده

انقلاب بخش مشکویان | سرسله سپاه مویان  
سلطان سپاه لال رویان | جذبت ز کشور بکویان

بر ملک دگر غم کشیده

ایکل چونور فنی از گلستان | من نبود چون لب بستان  
دارم ز غمت هزار دستان | چون ناله جانم از رستان

در رشته زردم کشیده

ای ز همه کس بریده پیوند | دوی بر تو همه کس آرزو مند  
ترک نیکین لب و شوخند | بر آن لب شوخ تو سو کند

مردار غمت این غم کشیده

آشفته ترا از شکنج موبت | شب تا سحرم بچنجوبت  
نتانم غم در آرزوبت | داغ شوق از فراق رویت

در سینه صدم کشیده

امروز نه من بخیرت تو | دم نیز غم از مودت تو  
سو کند بحسن طلعت تو | که روز از دل محبت تو

بر دفر جان ز غم کشیده

ای تر کار و لب زیرم | و یکرده غمت ز غم سیرم  
از عشق تو بشک پذیرم | در سحر تو انس با که کبرم

ایمونس قلب غم کشیده

کز خلق کنند ریز و ریزم | از خاک ره تو برنجیزم  
از دیده چنان سرشک ریزم | کوی که دو چشم مشک پرزم

از بحر محبت غم کشیده

دیوانه زلف و رو جانان | پروا نکنند ز کفر و ایمان  
ایشیخ بر دما مرنجبان | عشق تمنی مرا از کفان

بر بستکده از غم کشیده

عزبت که آنست قد ما | و اینین مراد و مقصد ما  
هرگز نبود مقصد ما | یا رب ز چه رویت ما

دست از همه ام کشیده

دل از مهر بستان کردیم خال | سپردم این ولایت را بوال  
الا بوال ملک ولایت | مبادا ملک حنت را ز دال  
بجال و خطایکی زیبا تدو | بوی در یکی مشکین غزال



بکجہ شرح زلفت در ضمیر  
 بست این با عقیق کو بر نشان  
 کرم دهنون کشد از یک اشارت  
 باد آفت از زمین اکلالت  
 من و سود تو کا ربست شکل  
 سر زلفت پر ثبات ندارد  
 بسویت بنو شتم حال دلرا  
 بچانت از خدا میخوانم ای دوست  
 کرم فرما که خبر برستانست  
 دلم مشکین که چون آینه شاید

نیاید وصف حالت در خیال  
 دانت این دیار بچ لاکت  
 من و آن تیغ ابرو لا ابا  
 که در خواب بر حد کمال  
 که دل چهرت دوست خال  
 چون یک عاشق آشفته حال  
 کرا از شک نرم بود مجال  
 که با مر کی فرستد یاد مال  
 بکن گشود دام دست سوار  
 ز عکس خود در او پنی سوار

مبدد شکرستان لب تو  
 چو لعل طوی شیرین ساق

مهری دل بهر و ما ہی رسانده ایم  
 نذر در قیاس سرخجام خویش را  
 از آه و فاد بآینه اش غبار  
 چنی زلف او زده صد زخم خورد ایم

کارش هنوز با تنکا رسانده ایم  
 که بزکاه و کاه با ہی رسانده ایم  
 رود ولی بهر و ما ہی رسانده ایم  
 باز خود قیاس سپاسی رسانده ایم

که مفاسم را من کشا کر فیه ایم  
 چندی راه فقر و فاقه کشانم ک

و یکسیم دل بر تاجی رسانده ایم  
 اما کرد خود بد آشتی رسانده ایم

با هر جرت شهنایم زلفت تو کرد ایم  
 دست با هر بسپا رسانده ایم

ترانا زلف شبرنگ آفریدند  
 بزاهد رشته تسبیح دادند  
 مرا چون نقیب آشفته کردند  
 بکجہ دردلم فکرم دانت  
 برای خاطر آینه من  
 دل چو نیشه ام روز شکستند  
 نظام فوج خواب را چو بستند

مرا مرغ شب آینه آفریدند  
 مرا زلف تو در چنگ آفریدند  
 ترا از روی کلرنگ آفریدند  
 دلم را زین سبب شک آفریدند  
 غمت را بقیل زنگ آفریدند  
 که خواب را ز دل سنگ آفریدند  
 سراپا فوج سرنگ آفریدند

سلطان عمت ایشا نازده  
 دلم رطله اورنگ آفریدند

ز شکج زلف مشوش  
 زهلوی روی چو آتش  
 به زلفت آبت دشکن

من دل شکنه مشوش  
 بخدا نشسته در آتش  
 چه شکب دل چو روان نن



بگذشت عمر و حسن و زین	بهوی وصل تو دلیخو ششم
نه بگو تراست مرا بهوس	نه خیال جور کنم سپس
که بود ز کوشد و جور بس	بت ساده و پنهان
چون دینک ناز تو بگذرد	چو کند زلف تو بشکر
نه دل از دینک تو جان برد	نه من از کند تو سر کشم
ز محبت دیده من بدون	ز دینک موج سر کشم
زنج زرد من شده لاله کون	سینک بروی منقش
زوم دگر یی دگر	کنند از هزار فنو کمر

چو بحر غمزه تو ابری  
کفنی نشسته پری و شمش

آنچه اصل طربستان است	ز کس مگر عکس خاست
چین و آن نافه مشک آینهش	همه در طره او پنهانست
موبو معجزه داود	اندر آن سلسله پیاوست
آنچه عیسی بدعا میسر مود	در خوریکه نظرش آسانست
لب جان پرور و روح افزایش	مردگان به حقیقت با ناست
آنچه در دینک زلفش کفر است	آتش دین و دودم با ناست

اگر آنرا رض و کیو بنهند	فرو سنبله اش بزانست
آنوقت که سلیمان را بود	حالی صاحب او دیوانه است
ز چه روی کرده تعجب یوان	مگر آنجا لنگه دیوان است
طالب ز کس و خال رخ اوست	هر که دید ایره اش ناست

هر که با حسن تو پیوند گرفت  
چون زلف تو سر گرفت

چه قوی بود و دوش کوکب من	کامد از دینت مشک لب من
بارخ به چنان سه تابان	با دوزلف چو تیره کون شب من
نیشه می بدست و آرمست	هر یکی بر خست از لب من
تمایل بسو من کردید	آنمن چو سیم غناب من
ساغری زانتر ابواب بحیرت	از برای صفای مشرب من
با دلب لطف کرد و نوشیدم	کشم ایدر مودت من
چه شود که بیست لب است	ایست ساغر لباب من
تا دین غنچه پیش کرد گرفت	که رساند مرا بطلب من
لب و رویش گزیدم و گفتم	عزت شد قرین عقرب من

لاف باطل بود همیشه



سخت‌نما مجرب من

نیمخت ز اعدا بود	نیمخت صورت عیال بود
غم ابرو و طرقات	مظهر قدرت جلیل بود
خمال در چهره فروزان	نار و نور احلیل بود
یا که غایت بر آفتاب میگون	نقش فرعون و روریل بود
پسر بریلی که که ترا	در لب انقاس حیریل بود
یا بوی برادر یک رخ	بکف دست و دلیل بود
سخت جان دهد برده دله	زکت پنهان طلیل بود
هر که بگری بکوش چشم	جانستانی اگر قلیل بود
که بدست تو خون من ریزد	پدرت ای نعم و کیل بود
عاشق مدام بستم من	نسبت عشق من دلیل بود
که مباد شوق تو اندر قتل	بماز جان تراقتیل بود
ترکهار تو شکر شکند	نظم من هم از این قیل بود
تشنگار اسیر باد لب	که لب ز ناسیل بود

چند از چشم لب  
انجوان اگر سپیل بود

ای طبع ز تو آب حبل	در طبیعت ازو شراب حبل
از لب و از طراوت سخت	مل خجل کل خجل کلاب حبل
ریزد از لب تو لاله تر	مانده از وی صد در آب حبل
ای تو مطبوعه قمر زندی طبع	که ز طبیعت بود سحاب حبل
از تو ای نو عروس حبله نظم	شادان در پس نقاب حبل
ای که از دلب کربارت	گاه ریزش بود سحاب حبل
درج من کنی بصورت حبل	که ازو هیچ در ناب حبل
میرای سخن بوجه حسن	ایستاد از جواب حبل
طوطی از خواست پنهانی تو	گفت ز بکرمنا عواب حبل
غیر دم ز دور آندوب کو یا	لال شد از در جواب حبل

که کتب شرح حالت حبل  
کرد از ضبط او نقاب حبل

بویخت ظلمت بل کجیمه حبل	تو ای ایزد زود لبر با کبر حبل
یکی بگریز پنهان کرده کیمورا	چون باد پریشان و جیران فرومان
بر آتم کرد بدو نو نیم نامه بر کویت	که از این حشمت و طبع حبل
بمکن از نظر مار خندار ای کمان ابرو	پیر دلجویم نفرت کایک حبل



ز رشک عارضت آینه شکسته بگذرد  
اگر فلکست در او میدیدی بگذرد

بهر دور که کردی چرخ بگرد  
بدو پوشد لباس دلربا  
چو بند خویش را فرمانده ناز  
برلساداغ روکاله او  
شود چندان بجن خویش مغرور  
بجن خویش چندان پچه آناه  
یکراشه لب بر کام ریزد  
بفرکان خدمت تیغ ابرو  
بیزد خون ابل در چندان  
چو دگر بگرش آید خوشان سخت  
پای تاراج حسن از پس و پیش  
بنظرگاه آتخو رشید رخسار

پدید آرد بفرمود صورت مرد  
بشهر دل کند فرما زوای  
بدعوی خسته سازد آغاز  
بمقاماده در دنیا لاله او  
سیلان ز شمارد کمر از مور  
که بایوسف ننوشت آب کیمیا  
یکرا از هر غم برجام ریزد  
زخوینوار کند خنده هر سو  
که کرد در قرقون در دشتان  
اندو آهسته رو کرد آتش بخت  
بگرد روی و لنگر کشد ریش  
بجای ابر سیه کردد پدیدار

بجای قطره کردی چشم بارود  
چو پشیمان کردی شک چشم بارود

تو می بایستتاره سحر  
ایش شاه شهر بند جمال  
ماه و خورشید در مقابل تو  
کو سشای اگر زنده شاید  
مفکر ندیم ز حبلو ه او  
از سر و شمعین رسید خطاب  
از دیدار دست حسن ز حسن  
خضر راه سگداز است خلش  
راه خلکات بر سر آورده  
زنده میگردم در ایامی  
از قدش نیت بالیقین نیا  
بتر از جان و دین و ایمانی  
با پشیمانی جن که برد از تو  
جان زهر شمار اندر کف  
می ندانم تو قدر خود صد جیف

در سپهر مال غوطه ور  
بسته عالم بندت کمر  
در ضیاء و کمال محشر  
امر تو نافذست چون قدر  
که بدین حسن که شود بشر  
ای که در بحر غم تو غوطه ور  
نه ملک باشد بضم نه پر  
ره غفلت گرفت و بر سر  
ز دوزلف سیاه منتر  
از دوا و سگداز از نظر  
در قیاس همنده شکر  
بلکه بهتر ز نور در بصر  
چو نقشه نه زده کرد کوی دور  
صد هزار عاشقان هر کدو  
هر شبی بمشین غم رس و خر

اعلی از عشق تو بمیناله



## ساز از لطف بر سرش گذر

ز دست رفو روان و توان هم دل و دلم	شبان بجز تو که دیدم و ناله فرستم
نموده غارتان نگاه کس مست	ضیاء روی تو ز شمشیر جان حریفم
بروی ماه جفا بوی خوشب لدا	بغیر کلبه در و بنا ز نهران دینم
ثره خدایت کان برود بهشتی رو	نگار سر و قد و برفت و ما جبینم
تو تو قرار و شکیم تو تو زهر نصیم	تو تو در طبعیم تو تو بهشت برینم
فدا ده چون که کار هم بر روی ماه کند	فراموش شده بکسر کارخانه چشم

چو رستمی که کند قصد شکو بس گذر  
بقصد خندم با جان نشسته کمینم

مستی و عاشقی و فصل گل و جام شراب	بردار خاتم بندش دیوان حساب
دل در تپش منم و دیده پر از خون باز	بامید یک تریل کجاست و شراب
تا سحر چشم من و دیده کس با بهشت	عاشق چشم ترا دیده شاید در خواب
چشمه ز که در آتش فلکندم ساقی	خیر و بد که امستند از آب
باده درده که من از دست خندان نوشم	که سر اندر گشت پای تو نم و شراب
زلف چهره فشانند و ز سر بر دی سوش	تا به طره بکشد و ز دل بر دی تاب

دیدم هم بکشان و دلم تشنه بار

## ساخت غیر تقیم در این تشنه آب

رفت دلم چو گل لعلت شکر باد	نقدای روح من آنکشگر باد
دل که عشق تو ز پرور بر بست	اساس بهشت ز پرور بر باد
بیار و هر چه تر نشسته تو	پیش مردم چشم سپر باد
ترا چند آنکه زلف آشفته کرد	مر خاطر از آن آشفته تر باد
بود اسلام را تا کعبه مقصود	جمالیت بله اهل نظر باد
بختی هر کجا بسین بر بهشت	فدای آن بت زین کمر باد

چو لعل و صف اندکان لعلت  
دانش بر زیانوت و کمر باد

ز باده تو که دید لاله زار امروز	دل کار من از دوست اعدا امروز
شد از کنار و برم جو بیار شک روان	بیان ثابت ابر و در کسار امروز
نوازش من من فکند شور و قطار	چو خواند نغمه بار و قطار امروز
بد و زلف تو که دیدم سپردم جان	خوش است خاتم از دور ز کار امروز
می از دوست و تو از دلم از هر دو	ترجمه کونه بود طاقت خمار امروز
نوست باده و من است یکگاه توام	مرا به نیم کجا نگاهدار امروز
تو دوش و عده نمود که صبح زود	نیامدی و مرا گشت شکر امروز



مرا به نیمی فردا که پای برجام  
اگر کمر دهم ز دست یارمزد

فدای شیوه آن ز کس سباه توام  
که نسیم فشانده است که توام  
توست باده و من است آن کاه توام  
و که نه به نیمی که خاک راه توام

مران ز خویش که من گشته نکاه توام  
نکاه داری من کن که در سپاه توام

بکل برزد ز کل خیزد هوا پزند و پامیزد  
بکل برزد و خورشیدم ز کل خیزد و منبر شوم  
عروس کل بر نسل بیل کو سسل  
عروس کل مبارک و سر نسل سسل مو  
یکی بویان یکی خندان یکی بر این یکی نو نشان  
یکی بویان که بخت نسل یکی تنیدن بدین کل  
برزم اندر برزم اندر بغرم اندر بخرم اندر

برزم اندر برزم اندر بغرم اندر فلک تو کن  
بخرم اندر فلک تو کن برزم اندر فرید تو فر

ترکاه روزه فطره کی بوبه فطره  
بهر مفضلان تو آری خلیفه

در فطره می بخوای دادن ز بوسه گاه  
عضو سربست از همه عضو بهتر است  
کردم زوجه فطره من آنفروزه قبول  
بر عورت بد چو ولی انتم توست  
پرسیده ام ز نمون بهایگان تو  
خواهم کشید یک یک از تو حسابان

شد مستحق فطره خوبان ز مفسر  
الحاقی که در قافه خود بود به نظیر

هر جامه که بر تن اسپهان برید  
البعث لطیف که بر زلف چو خریز  
هر جامه که بر تن موزون خود برید  
برم بدست خویش بر زلف نم بخم  
هر کس خرام وی زمین دید زلف  
خیاط بچپن که بر سوزن مژده  
چند اگر جمال ترا سر کشی کنند  
باز زلف و دو تو چه دم ز کفر و دین زنم

رنج تن و جان ل اشوب جان برید  
خیاط حسن بر او سایبان برید  
در چین آن فروده و لا غریبان برید  
بر فرق آن رخ نفس طلیحان برید  
عیسی دل کرده و از آسمان برید  
ولها زلف و دخت چه ساز جان برید  
انما که از نظاره یوسف نمان برید  
پوست هر که با تو از این و از آن برید



طبعم ز سنجی دوت خواستم زنده  
جای سخن نماند گفتن زبان رید

دوش انکرف مرده بخت امر رسید آن یوسفی که پانی گمان کشیده بود عشاق را اندکس انمیده را خبر یعقوب دیده از غبار قدوم او چندان فرخ فرود دل غم کشیده را تبریز بگنجد شد از بونی لغت او باد صبا بگویند آن نورسیده را چندان کریمم ز فراق بیان او	کان بارنا زمین ز کجا بود در رسید سلطان مصر حسن شد و برادر رسید از تو اتم تا رجعت خبر رسید شد روشنی بدیده که کل لهر رسید برکت زار نشسته که گویند مظهر رسید کوین ز نه فاذله شکست تر رسید که شکار وصل تو غم مبر رسید که نوح دیده آب مرا مکر رسید
---	--

چشمم ز کرب ابدل و دیده پاک بخت  
ای نور دیده نوبت بخت رسید

ای نازنین منم قری یا فرشته حورنی فرشته و منی پاکه آفتاب یکه که نشسته با شام بوستان حوران خلد جلد ز رشتی مبر زنده	با از کل بهشت و ز کوه سرشته از حد آدمی ز لطافت که نشسته صد و اغانا تو بر حکم لاله نشسته پرده از بهشت نکر که نشسته
---	--

درهم نشسته و بریشان و مقارار  
خط نیست بر رخ تو که بر ظل آفتاب  
اگر یا خفت رسیده که آتشه کشته  
سطری ز شک بر ورق گل نوشته

شمس سیر میکی به قتل مرچ پاک  
جاوید زنده میکی آنرا که کشته

تمت الغزلیات



### نصیحت نامه است بهشوقه خود

ایک با تن چو روح با تو	فقد و ش در حجاب نامو
شمی اندر میان فانو	این زمان که بجلوه طاو

لاله روی تو چون	داغ
آز زمان رو سیه شو	چو کلاغ

ای طبلت ز ماه برده کرد	ابروان تو عزت مه نو
اقاب از دخت کی بر تو	فانش بگویت سخن شنو

که تو خورشید حسن	را
روز دیگر خانه ز	حس

که بدبخشن صاحب کنی	صاحب تاج و کج پر بنی
ایک شاه سه روز و پانچ	بروت چرخ بفسل شطرنجی

بفون که خوشی است	شو
تا ز آلا حسنات شو	

حالی با در تمام صفی رود	آنچه داری تو از نشانه مو
-------------------------	--------------------------

موی رلفت و مژه و ابرو	آنچه نکند زو که از هر سو
-----------------------	--------------------------

موسایی کبر درو یا بے	
بایه چند ساله مونا بے	

چرخ میرزا آبرو ترا	کس نشود زلال چو ترا
شوان بت راه موی ترا	موی خواهد گرفت رو ترا

بطرفی که جمعی از نسل	
بهر استخوان برد حلقه	

نوحطانی که هست در بر تو	جمله بودند صد برابر تو
همه کشد صدقه سر تو	همچنین است روز آخر تو

حال ایشان بین و عبرت کن	
از خجاست که در محبت کن	

عاطل ابهر من ز ذره باش	آز کار زایه مضره باش
غره بر بخشن غره باش	چند گویم بحسن غره باش

کاین صباحت ترا نخواهد ماند	
اینکات ترا نخواهد ماند	

بارده شایان مرد شیر زنت	نخورد باده هر که پر زنت
-------------------------	-------------------------



نه بین پاک اعتقاد منت	همکاشق در اینجاست
که نفس امارت کن ز جام صبا	
اشق در الراج راجه لروح	
خداست منت که لایحه نیست	همه پیداست که چه ساقیه نیست
بور را موقع مضایقه نیست	بلکه حرفه سر معافه نیست
تو بهر جبار روی ز خوشی	
بند پای خروس در اینجاست	
ای زمان خاطر کن ناشاد	تا روز غمت رسند بداد
از غم ریش رو سبزه فریاد	همچو کورت قنار خود بداد
برک میشی بگو خوشی	
کن شارب و زینش تو پیش	
که چه سال تو عرو	ستحق کنی رو بوسی تو
سال تو قبل سنلکوسی تو	کا و باشاخ آنجوسی تو
بدر کوی بهر دان رسپل	
باز دار و پیاده را رسپل	
ریش و سببت چو در هم آمیزد	بپشت و طرح دیگر انجیزد

چون

همه کونم گز و چسب نیز د	هر که پسند ترا و بگریزد
جایگاهت شود در تخت کون	
روز در بلخ و شب اندرون	
انکه گوید ترا که باده مخور	باده با این جمال سادده مخور
فم این پسند را که داده مخور	باده با اینچسب زاده مخور
چو حرفی در دست پیانی	
که نبارد خیال شیطانی	
محم صحبت تو خند کنند	که بصورت خیر چون بکنند
یا تو هر که بخله نیکه رسند	از دایمان آتشین بپسند
در زمان ریش تو قلع کنند	
نقش کشیده بلع کنند	
تا توانی بر دوجا نه کن	بطرب کوش و کامرانی کن
آشناجوی جانفشانی کن	دل بدست آرد و مهربانی کن
باک اینک با نظر بازند	
نه بقومیکه باد کر بازند	
فرقه با تو اند بنده مشال	هریک است عقده بنجال



همه جوانی فرستند و مجال  
من دارسته ز نیکال مجال

نفس رویت بلوچ لبت  
ساده لوحم چاید از دستم

کارما با تو بفر محبت نیست  
عشق را اگر و جله عادت نیست  
خبر از این شیوه مروت نیست  
بچاکس راز ما بخت نیست

پیش پاک آئی پاک برو  
از سبک ناسر سبک برو

من نه آغ که از ره دغسل  
ز آنکه خود گویت لفظ غسل  
رسد از من بصفت غسل  
آن کن در زمانه بد غسل

ساده و بدعل چو پیش آرد  
رسم در بونگی پیش آرد

این را کاج حسن کجا  
غنی نیست بخت چو بخت  
نزد بخت افغان  
بما را ز قبیله افغان

من چو پهل تو شاعری کردم  
پیش چشم تو ساحری کردم

قطعه تقاضا نیست که بختاب جا میرزا جواد آقاخان  
کرده

مرا در کت ای قبله جان کلاه است  
سخن بخت تقاضا در آور و طبعم  
اگر چه حسن تقاضا نیست بجه کلاه است  
همیشه پیش من مدحت جفا نیست  
پرویز کارم از تیر تیرچه مشغله است  
از آنکه رونق دنیا و اجر آخر نم  
ز مدح و منقبت این جلیل سلسله است  
اگر چه طی شده تا اتران بدست  
میان بکسله و من هزار فاصله است  
بر صفت که نیم من کم از من موصول  
ز من بر صله درین اگر چه فاصله است

مکرین عطایت خدا که دو وال  
چو صا دویده من باز بر صله است

غزل

خدا را ای بری دیان ساده  
از آن رسم که در شطرنج مقصود  
بی زخم غیر کم نوشید با ده  
دل و حلقه شکیں خرا لان  
شوند آنها سواره من پیاده  
چو پیش بر دل سوزان بازو  
بدست غیر من مونس فدا  
چنان زانظرهای تاب داده

کرفار که این در دست



در تعریف باغ جنات الله که گوید

جنت است این باغ که گلشنش دست استاد در نهضت کارین کوی	نقش از رنگ نگاریده و گیسوش بر طاق و ستارنده و بوی خوش بک کل باد پر است به پراشش
آن شنیدید که آدم شده پرویش لوش اندیشه شکوایی و غمخوارش	این شتی است که آدم زود پرویش که پیداست همه بوم و بروانش
هر کجا بگری از روزان سقف و دیوار وصف این دایره و دست طبع و دانش	بهره روئیده و گلستانه به پراشش من بدخو صد شک برام چاشش
در خور همت او ابر که دریا چست کشم طبع روان جزیره یازده سوسه	که خدا داد بود همت روزافزیش گفت این نکته که در ذیل بود غمخوش

نکته بر این گفته که هر که  
قصرهاست و حسن نزد کونش

تقریف روزنامه محمدی

بهر از آفرین انحر و مستند را سخن را لاز آن کند اسل	در آهین کشد نقشه سپند را بالفاظ رنجین کند خوش لبک
با سلو خجوب و بطرز جدید مدار جهان از حد است و بس	چنین گوید این نامه محمدی چنین چاره سازنده است کس
همه ارتباط طل ز همت چو آهین در کان خود باز کرد	تن مگر همسپو پر همت عروس هنر جلوه آفا ز کرد
جهان را پارس است از بحر و بر اثرای خود را آند غمت	رو بگردان دست شد سر سر یکی عده نایرش اندر دم است
همین خون که سرایه تن بود بقانون شیمی و طب جدید	فومش ز ذرات آهین بود تن از خون بود زنده خون از جدید
سخن را نداین نامه از هر در همان الحدید است عنوان آن	به تجسس از علم مستقیم ز زردان رسیده است روان

که خود و حی منزل بود محمدی  
کم فیه نفع و باس شد بد  
در عشق فرماید

سوخم از دست تشبیه  
ایحرفان بحسب فایان چاره



آتش ز در دل چو نمود ما  
 آه از آن آتش که جسم و جان دل  
 و اندر آن آتش دل پروانه را  
 کینست این آتش بحبان افروخته  
 کفشم نشنیده از او سناد  
 رو تو خبر نیست از حال عشق  
 عشق کار اهل دل بود  
 آتش که را بدل جانان زند  
 ای صبا اتی صداوارکان  
 یزدان بجز بگوی دوست  
 کانی قربانی گویت جان خجل  
 ای قدر سرو تو نخل طو را  
 ای پریشان کشته کاکل برتر  
 رخ برافروزان بروده از عتاب  
 تا رخ کبوتر پریشان کرده  
 خوش بود نالیدن مازار زار

گر نرسد جان برآمد و در ما  
 مشتعل شد مشتعل شد مشتعل  
 دید هر کس گفت این دیوانه را  
 قدر جان خویش نشناخته  
 هر که اینو داند از دست یابد  
 با تو چون کشتن بود احوال عشق  
 این هنر نا اهل مشکل بود  
 دل بوزد و شعله برآید از زند  
 ای آیس خاطر سچارکان  
 آبر سپیام ما بر سو دوست  
 و ز شاد و قدیمت و شغل  
 شمع رویت آتش منلو را  
 من فدای روی و کوی غیرت  
 خوش نباشد آفتاب اندر حجاب  
 غارت دیدم در دل و جان کرده  
 لب لاله از آغوشی ناید بکار

کام ناکشته ز تو حاصل سنوز  
 رشک خور از طلعت رو تو بود  
 کی بود در سحر هوای جستم  
 هر دلی که از غمت محزون شود  
 آنکه بوزد و خستگار از ذوق  
 عاشقانه از غمت اما هر دو  
 ناله بس کن ناله بس کن عاشقا  
 از غمت آشفته دارم دل سنوز  
 باغ جنت غیرت کوی تو بود  
 سکه اندر قرب کویت را بچشم  
 اشتیاقش هر زمان افزون شود  
 اشتیاقش شهنشاست اشتیاق  
 هر که دارد و اسک دارد آبرو  
 هر مانا صبا و قافا

علیاد دم در کشتن و خاموش باش  
 ساغر غمی نمت شود در پیش

### در وصف حاجی قربان ترکان

حاجی قربان ترکان غریب	خواست کرد در روزگار طبیب
بود در جستجوی یک ستار	یافت یکن طبیب مادر زاد
لقب او حکم آکته بود	علم دریا و او چو آب بود
پنهان طلب کرد آغازه	از کستان سحر شیراز
فهم نکشت بر دورا مشکل	هر دو مانند هر چه جز در کل



کفش استادان بش آگاه	که کلاستان بزرگت و بسیار
که وکل متاع بازار است	درس نظم کار عطا است
بیشایز طلب را دو کتاب	مثل تاریخ نادر و ابواب
این یکی طبرک است و تشریح	و اندک مغبی است بر تشریح
طالبی که بجلت یوان	نقشه سمره نامه را بر خون
که بخواند تو الف لیلا را	و اندک از بنفش درد مرصا را

الغرض است از ابواب  
زانکه استاد دیده بود بخواب

بعد تحصیل مدت ده روز	گفت او استاد سزا آموز
بسیار که تو کردم از همه پیش	بر در تو سفید کردم پیش
اگر از تو اجازه داشت مرا	وقت وقت طبابت مرا
حال اذن طبابتم در ده	دستخط اجازه ام در ده
که فلاطون روزگار شوم	تا شفا بخش هر تزار شوم
تا تو آموزگان من هستی	نیست بالا دست من هستی
او استادش چون سخن بشنود	اندک فکر کرد آفرود
گفت آن استاد خوش اول	آنچه از من شنیده تا حال

همگی قولهای مشهور است	آنچه باید شنید مشهور است
چون نونی در میان شاگردان	از همه تر پوشش بر بجان
و ادست علم ظاهر را یاد	کرد دست چشم روشن و دلاور
لیک بعضی نکات منطوق است	که زاراداک توبی دور است
کویت چند نکته زان را سرار	بشنود باید کرد و پنهان دار

اولا نیت در وقت  
بهر از رنج باشد و نیت

ناخوشی جمله رحمت و رحمت	قدر صحت بداند خود کجاست
هر که خود بیکد و نهقه چیز نتخورد	عاقبت او گرفته خواهد مرد
تجربتها نموده ام بنده	نشود مرده از دوا - زنده
او استادم که غرق حیرت باد	یادم از اول طبابت دار
هر که شد از کرسنک و لکیر	بخورد یک دو لقمه نان پزیر
گر شد اورا که سکنی غالب	بود از جان بخور دانه غالب
هر که که دوزخ تشنگی بحال	باید آب تنگ خورد بحال
انگشته ز تشنگی قناب	چاره در داد شود از آب
و بنوشد کجین باغ	به بود از آب چانه مطبخ



چون طب حسیاط کار بود  
 ملک الموت داده باد مرا  
 بترخته پرماز از بیخ  
 خوش نباشد بخشک سرنش  
 هر مریضی که مرد و رفت بگو  
 مرده را دادن و اجبر است  
 سنگ فلاد و خورده شیشه  
 هر که این بلزد از سر ما  
 که نشیند زیر کرسی کرم  
 پیش نه مرد که بزندت  
 چند چیز یک قاتلند همه  
 مکن اندود آتش با لزه  
 خواهی از دفع ستم عقرب را  
 هشت مثقال مرک موش بوش  
 که رود ستم عقرب از بادت  
 هر که آلتی دمان باشد

هر جامه صاحب اشتها بود  
 که بود بهتر او سستاد مرا  
 در قدش حذر کن از زرنج  
 خود اگر منم است با درویش  
 فارغش کن از مهمل و دستور  
 خاصه آفرده که در قبر است  
 خورون هر دو دارد اندیشه  
 عکس اینست در عقیده ما  
 در میان لحاف و بستر نرم  
 زود در بستر غم آنکندت  
 پنج و تبر و کلک است و فته  
 که چه باشد بخت در یکدزه  
 بشنوی این نسخه مجرب را  
 تا بخدی ترا کشد بهوش  
 پیش چیست در آرد اجداد  
 که خور و رفت در امان باشد

اگر از بخت در  
 بر گرد آورده چید آید  
 هر که اموی ریش بریزد  
 هر که اموی سر سفید شود  
 چون دادا بخت با بر کرد  
 میل هر کس بر آب نیست نو باد

دفع آن مستوان بستر اگر کن  
 بخود دانی که شیشه نش با  
 کله بزور و بر سر بسند  
 هر که کتب خورد مغیب شود  
 دفع صحت توان نمود بدر  
 باید اورا یکی معطش داد

نخه دیگری بخوان من  
 اما شود در دست روشن

هر که خود را پیکند نینداز  
 چو عقیده یقین شکند شود  
 هر که شد قبل از حمت نه  
 که از راه حق شود مسدود  
 هر مریضی که دارد شش اسهال  
 در بر آفتاب تابان نش  
 کل و آفتاب چو بجهش

شکند عضوی از تنش با پا  
 یا ببرد و پاکو خسته شود  
 بطیان چنه مد کلک و مسدود  
 که نیاید و بزود فی فرمود  
 گوشت سهل چاره فی الحال  
 ساعتی کون بر بینه نش  
 سخت بر زن بر وزن کونش

همچنان شکند آتش در کون



که در گم نمیدید پروان

## قطعات

کردیش کز بکوش چشم	سز زلف بچشم که بر چین است
گفت چشم زلف کای شبگرد	اسم شب ده که رسم شهر نیست
سرفروزد زلف بر کوشش	گفت آینه اسم شب بین است

## قطعه

که آید از دهنی حرف از وفا پروان	زبان چو سوسن آید از قفا پروان
چو بد جلوه ستان تو یوسف جان	برآمد از تن برین قفا پروان
بخیزم از سر کویت هزار بارم اگر	کنده بچشمک از خانه خدا پروان

## قطعه

کجا باشد مرا فیض تماشا	ز خورشید رخ محمود پاشا
ز کیه چشم من خفاش کویت	من و نظاره خورشید حاشا

## قطعه

خوش آید که از محمود پاشا	ببرویدن بر دلفی تماشا
مرا شد چشم کربان بچو خفاش	من و نظاره خورشید حاشا

## قطعه

نظر برج و تاب طره محمود پاشا کن	از آنجا خاطر اشکانش را تماشا کن
الا ای شاه زخم خاطر اشکانش را بین	زمانه خوشتن را دور آن زلف جلیا کن

## قطعه

هر کدای که مقیم در یوسف رویه	پکی جو خرد و فرسایا بیره
تا در آید برده هستند فیروز کندازند	روزگار من و زلف تو پریا بیره
که گرفت ز چنان رشته برانم کرد	که توان برد در کز نام سلما بیره

## قطعه

ابو البشر که بکند بهشت بخت	از بهشت آتش دل بشر گرفت
سهر عهد و بعد و دور و دانا	سر تلاقی نهیقه در نظر گرفت
بدا و کندم و ز نو بهشت را بخرد	به پیر قضا حاکم به پیر گرفت

## قطعه

اینک من پر تو چه آهنگ میر نه	اما پیشه دل با سنگ میر نه
از مهر زده ز جان ز خاک میر نه	وز طره خمیده بدل چنگ میر نه

## قطعه

زلف و خمارت از سر و شوش بخت	بماند بر سر دلها بهشت بر بخت
-----------------------------	------------------------------



شانه زلف پریشان بر آتش نزن	کان خود از باد سحر بجای خست نزن
دست من نمانده بپشت بگشت	بهر طرح پریشان از چه دلش رنجست

قطعه

سندست یکی شعله کشت است	مگر خانه زمین پر از آتش است
بیاد رخ ساد و صاف تو	مرا در قبح باد و پندش است

قطعه

در حق کفر کشیش زاده میفراید	
لب نهان چرا دار و زری اسرار بجای	سبح زاده من هم دوستیدم سجاد
خمر بر روی تو با ایندلی میکنی اگر سازد	بوجه بدر قید بر طاق کلیا برا

بیت

هواج الرقعه نمی مذهب سجایا	بر کشت سجده قبول عیسا را
بچه زلفش پاشی بت کلیا	بان کعبه پریشان سیه کلیا را

قطعه

مشتوق پرگشته فرساق میشود	عاشق چو بر شد بهر طاق میشود
آرد چو ریش از نظر عالم آونشد	هر ساد و که شه آفاق میشود
خود مصف بود بفرما آنکه گفت	عاشق چو بر گشت فرساق میشود

قطعه

قرارگاه تو امر و زور گشت	چه عالیت که عالم با جبار گشت
بیا بر بیا از سواد زلف تنویر	اگر با بتری هست روزگار گشت

قطعه

در صحن مقام صیاب الامر	آنجا که محل احترام است
روزی دیدم زنی نشسته	کس با مردن صلا عام است
کشمش که این چه صنعت	این زن که و نمرش کدام است
قامت مجبا شود شبها نگاه	فرمود که قائم مقام است

قطعه

این حسن قدان مادر اسرار است	سایه بر سرم نکند تظلمه است
عقل او وجودم را کرده از سر غار غ	مال او خیالم را کرده از زلف غار

قطعه

تن نهید و جامه آبی لبشکر	نه لب یک قطره مست ای سپهر
کریم چو پادشاهش اندر آفتاب	عاریست از خنده چون آفتاب

سجده بر روی گشت پرست

پاچه پشرا شتری صد میگر	عبده فرزند احمد کله پز
------------------------	------------------------



دودرخانی شاد را به	
تا تشنه را به سینه بخورد	که این ریختن می بخورد
کفر دار نیست	
بدو خدایت گنیم و خوش باشیم	که در کین که شریک طمان طریق
افونیت	
روی تاش مرغ و افون پخش است	هده را در ده که است کام خوش است
تا کشم دودی که در نزد حکیم	فرقش از می فرق آب آتش است
ز آتش واپور و فصل دو دوم	شکر نه محکم سینه و شست
خوردن می نیست در هر جا روا	ز آنچه غماز است و بویش ناخوش است
زبان و افور را هر جا کشید	شاه نهر حجت و هر جا کش است
نسر	
تشاریچ کو هست لشل	خسکه پراز لبین کی پرا عسل
فرد	
قطعه	
ایستاک کرده من فرط الجدر	بر نو کردی چو نقش اندر حجر

از مجده بود دست کم کن کله	عاز ناید زشت را از آبل
بنت در ده نو سرگز آبرو	گوشت محکم و لب در برو
کشته رویت ز آبل غزال دار	آب در غزال که گیرد فرار
در عسل ریخته فرموده	
خضم خمر و تنه از کرد و بابت	ایتران هم من اباب لاله بابت
قطعه	
نه سده و صفها اچو به این هر دور	شیم صبریت ز کن در ملک شک نکر
از کسب دورا بریل خیال بر	کون صبر نقال بن کبر حسن که کس نکر
قطعه	
اگر زین شخصیت در نیان باش	رفیق خفه افون بغین کاشان باش
بکش دست بزرگ خفه افون را	پس از کشیدن افون فکر غلیان باش
قطعه	
غلیان بهیمن اندر سراخان	از چهار ساعت آبر افون نمیدند
غلیان او چو کر خری هست لشل	بر اندرون چو رفت بر پرده نمیدند
قطعه	
کشم کمر خورشید کا پرست کردن	دارم سرانگ کون و خورشید دیدن



آنم زردی اخلاص اندر خاله بزواج  
از دوست یک شادان با برودین

قطعه

سبب فخلص و کلت بنده	کل از این فحشا رود خنده
سوسن اوصاف ذات پاک ترا	هست طیب لسان و گوینده
بندگیت مکر بنفشه نیکو د	که سبیه روشد و سرنگنده
تا خدا هست و نیکان خدا	تو خداوند باشش و من بنده

قطعه

از روستی و روستی در و در هوا	انمایه عیش و گران و زن سبوا
هر کس که تو بختی و هر کس که تو دانی	با وی کللی دارد و آلا من سبوا

نسر

زلف را باید بروی کل بر دشتن	جفت باشد ایف بر و محمد دشتن
-----------------------------	-----------------------------

نسر

خوشا عیش من که بود هر شب	می تلخ و محبوب شیرین لب
--------------------------	-------------------------

نسر

دوش در باغ نظایه شبنم سبها	راد کوزه که برادر بسرا در ندید
----------------------------	--------------------------------

نسر

دیده را خول کنم که نظر کردن ریش  
آبریزین که بر ستم آردی کوبش

نسر

تاسا کن ابروان ویرانم	در گنج کلیسا چو قرآنم
بر جا که ریش دید از باد عارسان	ورساده بر پستی او را با ریان

قطعه

این آتش از کجاست سلطان تو خانه	نوامزد این سمندر آتش در آشیانه
بگذشت از بزم دوش از نیمه سپهر آذر	نمک داشت بار دیگر از بستم نشانه

قطعه

بروز گرسنت تو کرده اند مدام	شراب نایب طلال و خیال تو حرام
حرام کوشت طلال و جلال گشت حرام	زنگار تو گشت غایت حرام

قطعه

تو این پیام من را نزل برسان	صبا که بخود انحراف پانند
بطبع شعر را خود نه نغمه را بود	که عجز ما جلیع تسلیم نیدانند
مرا بقبل خداوند و کلام قدیم	و از لعل حکیم محو آید

قطعه

تم تر شد فارغ ز ترش غلام کم	بسی استخوان تا چند بود و همورک ام
-----------------------------	-----------------------------------



گذشت از عمر من بی بدست و تر شنبه  
که ز تقوی کس بود یک شش قبر صاب

ملقه

فرمانی آنکه بر دیگران  
زن خود برد یا زن غیر را  
فرمانی شناع لخنه را

ملقه

تا که قتی تار در چاک ای پیر  
شد و لم بپروده در جنبه ناگر  
چاک و دل میریزد مضراب نو  
پروده داسا بنا خن بیدر  
ایرتمای بکه قرون دارد نمک  
تشنه آرد بختی کاب لازم شود

ملقه

ز تاب عشق دلم شد کباب  
خند لجام فقم للشراب  
علی الصبح در آه ز زنده انتم  
که این برآیده است قباب  
لب تود و قتی با قوت برد و کسوت  
شکست دهر بختاب بی محنه

ملقه

بر بنش که خرمن سیم است  
کیر خنی نسا ده چون داس  
داس کردی تمام خرمن را  
ایفرمان خوشه چین شناس  
کاش در آتش سیه پوشند  
کو دکان تو دینی حباس

ملقه

ملقه

ای نور چشم قصاب  
از دونه هر که خاله نباشد  
با کنه که کان بچهره کرسند  
ز آذینه آخروجه مس

ملقه

دو قمت با جی نصیر مرند  
یکی با جری داند که یک لوندی  
خریده یکی دزد فرشت کهنه  
یکی با بیع فرج نوکشته چندی  
یکی فرشت را با جری کرده عمر  
یکی فرج هشره بوده چندی  
یکی از تجارت خمارت ندیده  
یکی از لوندی غیده کرتند

ملقه

کویند که میرزا علی بود در سل  
اناکه بفق من رستم بناده  
یا چند پری شے که در بار کن  
مضمون رفیق را شاد است داده  
استشاد لواط کار بستند  
ز مهر براده هزار تن کو نداده  
بر دین بقی اش که مجری با زو  
آمد بجنور شادان سادده  
مقی چو ثوبت خواست کجا گفتند  
بابت باز این بود که مار کاه ده

ملقه

بودم چو ملک کارستان زان لالت  
کشم که اد اکن ای پسندید صفیات

کشا



کفا که قمر عزت لات منات  
هرگز نشود و دل زین لات منات

ایضا

تو بقدر که من در طلب بیم و زرم	تو بقدر که در دل بحال و کرا
دل از بهر وصال تو طلبکار کرد	ورنه از دولت تو بیم و زرم شمرست
نیست خبر وصال تو اید و مست خیال دل کن	فقد کناد کم طویل سخن در و سر است

مطلع

شنیدم حکم ز ناز اوده	نیت و خطا کار و کونده اوده
زن مسلمی را با فون و کس	بهر و تا کاید اورا فرنگ
نمود اول از بار و پیشوست	که تا بر دگر کی آن بت پرست
چو خود را در نهان زنست و بد	سر رشته را رفته از دست دید
گرفت آزمان رو بگو حکم	که ایکنه و قیوت و حیضت بدیم
اگر من ز ناکارم دور شوند	بود تا رو و نو دم با سلام بند
ندانم ترا آنچه غیرت بود	ز اباب و بار چو طشت بود
جویش چنین داد آن بد کهر	کدر مشوانم اینجویش میر
نه عار هست اینکار در پیش من	که بکار رسالت در گیش من
اگر کبر عالم بکس زخم	رود و مو بجنبه از این ختم

مطلع

بسرک من از جانا چند	کوش افغانه تو خواهم کرد
سجده ام را اگر فرستاده	ذکر مردانه تو خواهم کرد
ورنه از کبر منشا ر شها	بحر محاشه تو خواهم کرد

مطلع

ای ز تو خم گشته خطبه من	ماند آن خطب را
عارضت اوده و بر آرد	بت پرستی و بت پرست را
زلف لرزان تو بر بگزیند	انده و لم مهرت اوستا را
کل رویت چو دید که و شمار	دید کاغم کلاب باش را
ای تو در فن و لبری استار	باز کو تیغ بلام باش را
در سن و صلت کسانچه بنخواستند	من خوانند یا حاش را

مطلع

کردم کمر کربد عرفان زنهار	کرب می شوم بود خورون دانهاش
آدم از خورون گندم شده پروین	کشت رسوا شکوی ز کج و دانهاش

ایضا

اشکوی که بخت حاکم است	فرغ غریب نام است
-----------------------	------------------



قطعه

پیدا کردی تو یک باون دو تنم را	پشیمه پیدا کرده خاقان و خورشید را
که قطره پیدا شوی در پشته عفت اشو	اندک زبان دارا است و تیرول کند

قطعه

برات نامی میرزا ابو الحسنم	نوشت در شب جمعه برسم حسام
بست راج که بر جدم جوش و فتن	حواله کرد که بستان و حجت خوانا
سوال کردم مدتی گشت این خیرت	جواب داد فدا لوالدین حسام

هفتا

بجالیست میرزا ابو الحسن که ترا	بروزگار رستخیز خال بوده ماه جمال
هر آنکه را بجان جنس آدمی کاده	چه کاف و چه فرنگ و چه زبانی و چه دلال
شبهه ام که حدیث است از جناب رسول	که خود شبیه بنالند زادگان طلال
عمر ازاده تو بر کمر سلا زاده نه	بیرحم که چهره گشته شد بحال

قطعه

کردش چنین محقق بر و خیرت غیر	همه دانستند که آنر دو بود شام نهاد
ایچ جائی نبود در همه تحت فلک	که بخیر شام و نه سار اینجا بام نهاد
خانه خود تو از تحت فلک پرست	که در اینجا شوان یافت شام و نه نهاد

قطعه

دوش تا صبحگاه در بزم	گفتی بود چون کف صابون
کفلی چون بزمی و تنگی	هر چه کور مرادی لغو ن
کبریا برین ز فوط شبنم	تا بجایه دویدش اندر کون
غایه رکعت ششم ابرویف ذکر	تو چرا ایستاده پرو ن
گفت من حاجتم در این درگاه	رود و هیچ حاجت درون

قطعه

کرد طبق رو تو آرایش من خروفت	مانده زنجیر که برداره روت
تا مجلس روئی قدر ساخت پیشان	حسنت ز میان وقتها گفت سر
و نهاده پسر کو بخدا چرخه همیزد	بگوشه کون ریش گفت کوبد لغت
و از روی که چون پخته بود و صفت	چون غایه من گشته پرایزم تر خروفت

قطعه

فلک الموت رفت پیش خدا	گفت جان ربه الا علی
یک حکمت دلفان کوچه	من کی جان بکرم اومد تا
با بفرما که قبض روح کنم	یا مرا کاه دیگر هسته فرما

لطیف



کمال فیض شورش است غدا چو مش	چشم من که مقابله غذا با چشمش
اثر آبله در صورت کرده قیامت	جان غدا غریب است که خورده گوشتش
بهر سینه که از آیه کریم بار و	هر که چند سال نو کند شنبه اش
روی تو با کشف نهاده بام کج	که پس دام پدید است در چشم کهنش
دست آن پست است آنکه دارد نو کند	و آنکه آلوده غایت بد بقیه هوش
با خود بکند کلاه ندین است جنت	که گزیزند پسند نماید نه اش
سنگ با نیزه از آبله روی تو دم	یکند شمی روی تو دغا که هوش
چهره آبله دار تو زرد آسب	هر چه خیال نمودیم در چند کوشش
دست مولا چو یکس پست خورده	هر که بجا کشد دست بریزد کهنش
گفت انحرورت بر تو امروز جان	آنچه فرو نماند است ز کوشش

ملطف

نابران نایبی مد کا طین است	مرا ترفیف او بر دست دین است
بیتا جیب اصل او از شل شمر است	اگر چه دست و پستی جیب دین است
شندم از غریب من میگفت	نیز از این چنین مسجد با دین است
خود تبار و نفس لیلین میوید	همان بیناک که فوق من است
شهادت مبدی یک که ایند	شریک بدو کا طین است

ساختن نایب و فرزند نایب	که از غمار و کار از سرین است
چنین مامور دیوان کس ندیده	تو پنداری ز شباخ چنین است
اگر بر سبزه دار افتد که از اش	ابو بکر و عباسش نخبین است
بخت چون تو مامور عجم بود	عرب را آنچه فوق این چنین است

رباعیات

ایدل جوده روزه شود روزه مخور	یا قوت روان ز غلام فرود زه مخور
در شمع بود چو خورون روزه حسام	یکمزدگر برده بخور روزه مخور
ای که چو مهر خجلی خوانند	پیکانه و آشنای خوانند
در عالم امکان چو نوزد صاحب حسن	آنست که عالمی علی خوانند
که سرو سسیاه قامت خوانم	که آهون قناره بدست خوانم
زین برود کونجا که است خوانم	کز شک بخوابم که بنامت خوانم
دل زده انجم سیه گردیده	جان عاقبت شبدی که گردیده



از شک خلی بر اثبات رسته

شوریده دل پر در سینه مانده دارم  
چند که در آتش فراغم سوخته

ای آنکه فساد عالم کوفته تو  
رویت بدینضا و نومو کس

بادست قیاس زلف و رو آناه  
افزاید اگر دراز دستی کردن

بر گردخت شک به نام دودیده  
آباد چو عکس خط چشمت بقدح

شوقی که دلم مایل خال لب است  
هر شب زلف غمیش میکردم

آنست که روز من سیه گردیده

چو زلفت تو خاطر پریشان دارم  
میوزم و میازم تا جان دارم

هر لحظه چو طافس بکلیه تو  
زین کبر که مرز هست فرغی تو

هستند کی لب و دیگر کوناه  
بایست بریدند و تشنه آنگاه

زنگار که به نقره خام دودیده  
بر روی قدح سبزه و بادام دودیده

روزم چو شب از طره همچون شب است  
بیزا که قرنطه در عقب است

حال دلم از زلف پریشان رهنده  
من دانه و دل دانه و پیشان دانه

با او هر شب ز عوگب آید پروان  
دنباله او و عقرب آید پروان

خورشید نیافت طلعت رو ترا  
هرگز نکشیده کل ابرو ترا

جان کرده هریت سر کوی تو گرفت  
آنهم طرف روی کوی تو گرفت

خون دل کرده قدح کو دکا فریخته  
برگ بزم تو بهین است اگر درویش

همی ملک مجرورت میخوانند

خوبان که مذاق مهر گیشان دهند  
دردل مبدی که من باریشان دارم

ماه از پنه زلف تو شب آید پروان  
در سبیل جستجوی کیبوسه تو کرد

همیشه داشت فرمش کوی ترا  
نقاش فلک که ماه نو پرواز است

دل عادت و خوبی بچو تو گرفت  
کشم خط تو جان مارا کیرد

دل من برده بنیادت سپرد رویه  
بوسی از کج لبش بخش کویا مولا

قوی ضمیر سوختن میخوانند





اینم دو جانب و راحت که زنت	در دلب با محبت میخوانند
خوبان مرا فخر دل فریبند همه	تقره و الحقد و محسبند همه
از بسکه خورند جوهر سبب دلم	در سرخی و زهری چو پیبند همه
دارم کنی اگر به رویان بخش	تقصیر مرا بنسب بر بیان بخش
و خود زده صدق ندانم کنی	در هست بود زلف محمود بخش
ایطره که شب زستانه تو	پیوسته قرین با رسوای تو
از بر صفت کم نه از آت تو	در صورت شعله لغز جان تو
گویند بکر بلا علی صغرا	ز حرد اش بلاق بجان صفا
بر عکس زشم من علی صغرا	بناو ک دلدوز براندخت زبا
استاده بروی ام با هم شب دوش	بیم حلال عید و بکفت سروش
لاری چو آفتاب به میجوید	اشاره به چراغ شمس بر پیش

بیا دو چهره از عرق تر کرده	چو کان کف و سب ز جا بر کرده
اندوخته طرهای کرد آلودش	دلای کینه خاک بر سر کرده
این کیت که از دور چو مریا بد	با خال خط و زلف سبب مریا بد
کو با سر جاک با غلاش دارد	کار و بدینند سبب مریا بد
یک پر خ را بنده دست در آید تو	یک پر سبیل تر و آید تو
این پر هوس من از این سطر تو	راغم که بشتری نظر و آید تو
ای روی تو چون کف پیغمبر تو	پیغمبر با حق شود رهبر تو
بر رسم که تو دین موسوی بخدا	من دین محمد نسیم بر سر تو
شهرت او نه بر آید تو	دلی بچکاند همه زانکی مو
یک ساد و نه مکنایا بد پروان	کو وادی صحن استانش آه و
ایطره ز بهشت دو چین و یا مار	اشاره به دنباله چشم بار



رستی که بدان خبر ابرو دار

پشمان تو پیش کرده محتار  
هرگز توان منج خود کرد

مگر کم شده مصفای لاله زار  
خط تو خال و دهن جسته بهم

خدا طهر ابروین تو برید  
کوئی زن کس فرخ او دهش بود

زنجیرم دخلی که میرود از دل  
دوی چون گوشت زلف تو دود

کفا کسی بشماره روشنتر  
کفم خیر است ای که تو دلی

بیدست که از سلسله فشار

شرکان تو آموخته تو بخواری را  
ابروی تو و خیر فشاری را

روی تو چو مصفای کبک و بون  
ابروی تو نیم قسم و خان

دوی تن لا غرم بعد رنج خربد  
فاناکه مرا شک در آغوشش بود

وقت که ظاهر شود آثار بلا  
ای که کوب و دوزخ ظهور بنا

ای کاش بلند طره داشت بر  
از کوب و دوزخ تو خبر شر

و ده چه پیر زنده چشم شکر  
کوئی دین گرفته طوطی شکر

و بنقشه مجب باید غم کرده  
هم قامت ابرو تو غم کرده

دکاک تو شد در پرچا که  
آرد ز کجا بیاقت پا بوسه

با این غلط خیرم از خانه نواست

بانتان و باز ناز کنی  
نزد ارنواز بر ایاز کنی

هنگام طلوع صبح در زد

دل برده ز من طبع لبای پسر  
دستارک بنزد لعل سرخش بگر

تا زلف ز رخسار تو کم کرده  
هم مردم چشم تو سب کرده

ای که سواد چشم چون قابو  
صد حضرت سگلاخ دبار تو

ای که دل شکسته کاشانه نواست

دیدم بر روی هر که باز کنی  
با چنین حسن عاقبت محسوس

آنزهره چین و ماه سیما



آید سر بستر مرا گفت	بر خیز که آفتاب سر زد
زگر و خیز لب در غنچه بپوشد	بید که هر یکد کیست
فدای طرز کجاست شوم که خجاست	بغیر ز شیر شکار و مجسمه آهونید
امش من دل با بخت بسیدیم	بر خاک رخت بسینه و سرنا بیدیم
سحران تو مقام صد ساله کشید	در وصل تو بکشته اگر با بیدیم
ای که بابت سلامت شای	در گردش گردون مباحث است
از بجزه شش و شش و شش	بر من که محمد ابن عبد الله
ای که بخیل با بر دانه شای	در صحن و جاست و ماحات شای
مقوله شمس از گوشت پدیدت	حقا که محبت ابن عبد الله
امروز خباب شمشیر زبان بنقد	ببین گفتی خرید و بشیر و ندش
در دهر خوشا بود در احوال کس	کا زوقه کجاست نند زیر سرش

ایرونی کوشت آتش افروز دلم	وقتی تو آید تو آلف تو روز دلم
چندان ز فراق رویت تمیختم	تا در دل تو آید که سوز دلم
بستید و بوی که بخت نفس است	هر یک نفس را بی حد مرده است
دل برده زینش ما و پس نند	هر چند که شیزت گارش ز پس است
جویند به مال و من بر پیش	گیرند همه دونه و من کیویش
در دونه این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکت انهم رویش
در زنگار آتش کل و لاله به من	در بر آری و صد ساله به من
سالی که بود دوازده ماه دید	ماهی که بود دوازده ساله به من
هر دیده که محو طاعت رو تو شد	چون خط و زلف بنویس شد
هر سینه که خورد زبیر ثمران مرا	مشتاق کاتخانه ابروی تو شد
این بخت را روی همچون قمرت	دارم بهوس بوسه ز لعل شکر



بهر روز و هر روز زانرا کمان

زانکه تو مشایخ و پادشاهان

دل شسته شد بد لرزیده

از ماسه لبها

انرا که ماه روزه نگیرد کنند

تحقیق نفرموده و تعلیل کنند

آمد روزه پیش با برهم شد

بنیاد و اساس زانرا کمان

انتم ز حسن عالم زاده

انکه با وصف معتم بودند زبانه

بطلب غلب از غم بخشم غلب

چند در آتش جان نذر نشستم غلب

### در جوانان الملک

هر مردی بود در میان الملک  
روزی و شبی نه تا امروز  
گذر نهیده روزگارش را  
بیک سر کشیده در نه نوس  
کون دشمن اردو با کشتان  
در بر دوش او ندیدم من  
کس نداند زمان عمرش را  
شک دانش قدیم میدانم  
کردن از وی در آگشته بصر  
دیگران غم بر پلوارند  
گرچه بخت او بے دشوار  
بیک درخت صدقت کرد

که قناعت کند بنان الملک  
استخوان الملک  
با دوشه لغت یوان الملک  
تا منش کشد چون کمان الملک  
که بنانش بود بنان الملک  
بجز از گشای نشان الملک  
بجز از صاف جهان الملک  
گرچه حادث بود جهان الملک  
حبس لول بهمان الملک  
او بود مغرور بنان الملک  
بست جسد بنگان الملک  
عاقبت شد زلفان الملک

افزوده شد ز من تو قدر اقدول  
امروز جمال است بدو اقدول

اینچه بوستان صدر اقدول  
در دولت بایست که چون تو میل



چشم او را می کند روشن	رشته مانند دیگران الملک
قائم لب که لاغر است و دواز	هست گویند نزد بان الملک
تن زارش ز کوز مورچه	پیرد تا آسمان الملک
هر که پسند فضا خشن کوید	ریده چنان آسان الملک
بزرگ و بصر و ندانش	و ده تیزی که بزرگان الملک
بزد از کبر سبکی خوایش	هست اصبح با بان الملک
هر نفس از نوب غلانش	بغلام میرسد و خان الملک
دندان ملک اگر افت	انجوش حال مردگان الملک

در بچو ملا و همد

شی ابادت ایام سلطان زاد میردم	و مانند دستار تو بیا میردم
نهستم که انداز بریش تو افتد	و کرتا قیامت برینش میردم
نهستم که برفن تو سایه تیغ دلاکان	و کرتا با دار کور حسد میردم
نهستم که این آلودت بفراسد سر	که من با پهلوان کشت بر استا میردم
نهستم معتم که شد آواز او آه این	بچندین خونچ از بهر با کب میردم
نهستم که آب استیافت از کدین جوا	که من در شمع انجو مادر او میردم

نهستم که از کبر کدین خمر کنی موالک	من اندر کبر انجور چاد باد میردم
------------------------------------	---------------------------------

در بچو شیخ قربان

شده در بویک انجیل کبکش	انجیر کشید آبدینه اش بشش
سکست از کتب ابرو کن ترش	فرمان نخرت بدو از زن بکش
می این مریم بود در راجه	
چو شیخ قربان نزد کم راه	میگشت سکر ابانج جانگاه
میگفت آنک باناه و آه	کرتیج بارد از کوی آناه

کردن نهاد حکم الله

در طراف قلعه چو شیخ کبر	سکی زادر آوردنا که بکبر
که بردشت بالا و بگذشت بد	دو تیره دو بازو و مرد و لبر

یکی از دادی نریشیر

شیخ و غل ز پ اجرو ثوب	دوش که چو میگشت بکرا ثواب
سک در نه میگفت ای برش جاب	خون من بزو بندش زبوا جاب

انجو در هیچ حال نبود خون

جواب شیخ کبر این نمود از پشت	گرفت از دم و کوبید اشک
------------------------------	------------------------



چنین مردی ز فرشتگان درشت

مرا بکس بر پنج ایکن کار نکشت

قطعه

کار در لربا میرا شنیدم

چوب اورا جواب بد نفرمود

برون آورد و از شلوار نمود

چو طفل با ادب سخن نماند

قطعه

انت آتسوار قزاقم

لبا قوت اوست روح افزا

کرد لعلش نوشته با خط صنع

استیل استیل با عطشان

غزلیات ترکی

کو کلمی پرایه اوثر کان چکر

هر طرفه زلف پریشان چکر

بخت زلفونده فالوب چرخ مات

او شاد دایم یوزوه بوسهر

نقش دایون نجو مشکلد کور

جادو حسنون چون آفتاب

دام اولان صلیب خندان کول

ایستند کورناله بهجران چکر

ایتم سمانی زلفون چلوب عقرب کی

کوسه کز ایدور زلفون کافر محض اولما

هر نخت زلف داور ریچره کور چکر

شکر شیرین خرد و چرخ مغرور اولون

خره پرایون کشش بر جو زنجیر ال

عاشق زارون کونده کشف قیل کوزل

نیمه قوی کیم آغوشینون شکست

سبند طریح او نایمیران چکر

هر کج پرماده دستان چکر

ایند نقاشی عکس جان چکر

دزه کیمی کو کلیم بریان چکر

عالمه دوشد بوزخم دلیم کوک کیمی

بویتم ز نارسا لام عیون ذهاب کیمی

سعد کیم بر کز ایدور بوزخم عقرب کیمی

کلیمه دینار پر شرین بوشکر لب کیمی

آشا دور دیوار دران بزم با لب کیمی

منده ایل مطلق جانی مطلب کیمی

کیم دوشتر بالایی بنون بنده مطلب کیمی

بوریلوندن نمانید لعل بوزخم

هر نفره قوی بون با لبه بوشکر لب کیمی



ایسترم برال اولم اولطره چیسینه  
کو ستر آهسته زلفون ایتر عترت من

چشمه نعل لبون لبلیه پر جام و بر  
کیم دیو غر خضرل دینا ده هم شرب

حانودن و جدی مزج خیال لب و تنه  
کو کلام خیال لطف پرینا حمید  
ایکسپا حسن بخون عالمی غریب  
فاشونری بو که گوشه نی لطف اول اید  
بویینا غبار روی سیاحت کس عرق  
اوج تندی جان من شرب و لی خجوب  
جولان ایدنده هر طرف جان کج ایدر  
جانا که پر چه بوسه تنه جان آ لور

پچیده اولد زلفیه خوج بوسه دن و اش  
چو خطول و برید بوسه کچ مطلب اوتنه

بوزید که نو کم زلف پشیا آقام جانے  
و برینجه فاشد بر بوسین جان آقام شدن  
کنده لطف برین لب سالام حسنه بر غنفا  
پیش ان الیم مجموع دنیا آقام جانے  
بوسودا یکیرن ترک دیون جانے آقام جانے  
دو نده چمن کون زلف پشیا آقام جانے

خیال و بلیه کیم دوشه جانتدن ال مکون  
اکر لب یا کیمی آشفته فلیام نلفی با لیه  
بوزید زبا کوزیم شمل اوزیم سرین بوزیم  
و برول ایغوب بر مرزده که اولون کوزلر دوشه  
شراب لب غشون اکر پر جام بچ زاهد  
اکر طوره نجلا الیم بواب و تاپله  
ختم زلف ایچره فلیام گوشه برو بیلک بیا  
سیحی صولن چکیم مزاج حسن و برندن  
کرک عاشقردان قابین تو کم بوزیم نور با نه  
خدیجل ایتر زلفدن دلفیه عارضه یوخسه  
جهاندا پر نهر محرم اولد زلفش رو بدین  
کوز و فاشد کوز فاشش الیکه کیم شکرده  
اوزیم آد حسنه جبر سید کیم نیده ده باته

منه پر عاشق مخصوص دور لعلی بوعالمده  
اولور بوجانمون شوق سبله قران آقام جانے

کتوروش شاه سابقا نه شوره سنه  
که شوق جانم جانان کچو صوره منی



جہاں شاہ زیب بستر گلیم آسا  
 بنیرم اولاد پکار مشریدن صاف  
 ہوا می عارضوں ای آفتاب عالم تاب  
 قصور عقل بوجہ ورنیم بو عالمہ  
 مانے ترانہ زمطرا کہ ماہ میام  
 خیال خامہ مغرور جاہر مشاقم

اما مذی تیر تو بون جہاں کا وہ کور  
 قبل کشنا کہ پراسا غریب و سنے  
 کنوری ذرہ جفت خرم چورہ سنے  
 کہ وا خطا ایلہ معنون سال جود سنے  
 کنوری تنکے سا جودہ حمد و سوره سنے  
 ہوا نفس سالیب کو زنجیر غورہ سنے

جہاں نہ ہوا لے سکویہ علم  
 خیال جہت شیرین کنوری سورہ

شق ایدوب آدو دید کہ یا شمش  
 ایلوب حق نہ شکر دہنون جہاں  
 چون ملکش ایلرم کلشکہ یا نوند آوے  
 کیندہ پردہ قلب ایلوب ویرم  
 جہ عقدہ تکبیل زینت قلیبان  
 سرو آذوب کہ دولاشورسا لما شونی

تو کلندہ نوریش اولو شمش  
 شکور کو رنجہ بود جہاں شمش  
 منی پرایہ تیور بونما شمش  
 باغلو دور پر سہد بو شمش  
 نہ دوشدی نظر شاہ ترا شمش  
 ایترم منہ سہد جہ دولاشمش

قرہ دیدہ لعل او قدر دان  
 کہ زار اوستہ نیم لعل اولو شمش

نہ وار نظری بو قاشون نہ کو زون بد  
 کوزلہ بش کون ولور آبرو سنے  
 ومان عارضوں و صا اہل ذکر کچرہ  
 یوزون و کون کو ہر کوزہ پر زون پاپا  
 حدیث کا کون ایلر کلک طول انجمام  
 بلادن انجم نہ نیست تملکان  
 منہ اشارہ قلوب پند قاشون و بنا تا  
 متاع حسوی جانا رقبہ کو ستر مہ  
 دولانوب آخر شب ایلن شاجاق  
 او شونی شعر طرک کریم بود حکم دآ

بو قاشون کوزہ نہ مخصوص و دوح  
 وجاہت ابدی ارملاحت آری  
 پرستی و روضی دور پرستی و رد  
 اولوب ازلدن او مرآتک لم رب  
 اوز وندی آخرہ تیر بوقتہ حاصل  
 کہ ویرشم سنے فالو ایل کو نندہ  
 کہ بوندی بندہ کوزل باب و انقار  
 کہ شتری دکو باشون ایلر جوسل  
 الوندہ دور کو رورم شبہ کو کلیم  
 کندیشم اول غزالہ بونغرے

بولسلون املک ایشوچ بیک مناد  
 بونستیلہ نہ ہر کورن ویرنے

نیلہ یا تون بسمبولن قرہ لر  
 اوزون کلوب پیرہ ناخوندہ پر کچرہ  
 کلوب بیب یا سان آخر املہ کبدین  
 نولو کلوب ایچ پش سالہ شیرین چا

آوج دیلمی مبرم بسم فزلا لون قرہ لر  
 قباوہ کورم حاضر لون قرہ لر  
 جہ سلوندہ ولا محضر لون قرہ لر  
 بونفت کوریم ایب شکر لون قرہ لر



تغیر آید با شون و غنای  
 یزدونی نزد آب کوزون غزاله  
 دلون بود و در اوقان پیشم خواجه  
 پلون توجوب با شون غزاله  
 مناسبتیم آلاسان پیش رفیع  
 قاجار تاجان شنی حاتم

والو نجف کردش نفلون قره  
 اورلف و کاکله شکست لوان قره  
 پرکناس آلاسان بضر لوان قره  
 با شون پناه بسلوه کر لوان قره  
 تونون پلوان چچا پرا قدر لوان قره  
 پراوان شانی قالا کوبنده کر لوان قره

خیال وصل انیله و سوادنی دور  
 وصال ویرسل نظر لوان قره

چنان میسره سوزدیم و نوجوان  
 او و شون نمی بر کیم باند کوروی دید  
 بوکون قیو بر قیوت او شون زیبا  
 نقد جزیر دل دو دانی بدوم

که بوکون در کید نیک زیان  
 کوپک ویرید اوزن کید نوجوان  
 ایچی فران با شون اوان  
 بودل دو دانی پیش قیادیم مان

والو نجف و لوانب ایلیم ملک  
 نولاندی و لوانب یرمالا دم و لوان

ایلمیم سنا و صلو عادت کج  
 الورد ایلیم ازبک او چار کوزون

ایندی سیز تیرپا و قیامت کج  
 زل نجویی قیو یار تار است کج

روز و صلو نهیم صبر و قیام  
 کج در بک غنوده چکر لوان  
 روشه پرده شب معلولان ایما  
 قاتون شکر ایچ کج لوان  
 کوزوریم هر چه پرورد و طلال  
 با شون آسینه خسار و یلهر  
 حم زلفی پچه بو زدن کوزیم  
 صیحت مال کجوب تارام سیر  
 پنهن با شون یصیت روب  
 خواب از اچره و زون کجی  
 کوزوریم سینه مکن کوکلا  
 کج رویو او کج زار ت

نوجمندی و اوقوده فرانت کج  
 آه و المدن اید غل نکایت کج  
 ایلرم هر چه با شایه قناعت کج  
 با شون قیامتدن علامت کج  
 اولور و غنیم ایشوخ زیادت کج  
 اوز جانلدا و لور ماه خجالت کج  
 صبحی سیدر تار ایل عبادت کج  
 قاتم لیل منی قیلس اوقات کج  
 حکرم زلفون لندن زیانست کج  
 بولس لیل ایلر او لومنده زعالت کج  
 ایلر باری من سبک رعایت کج  
 کوزوریم ایتنوب بیکل لمارت کج

الکل جانی قورما غشم  
 بو خنده لیلیده بو چار اوقات کج

دیر سنده یو خدور ابضم  
 خارج و ما چوه من اولوم سندا

سنگی کوزل هرگز ارسنه  
 ایلمیم دم سکر ارسنه



ندن الی چکوب کسم الفستق  
 بوشریت و بوطر یفستی  
 خون عاشقی البه سن در  
 بوکشوزون حکیدور مکر  
 ایندوم او پوم چشم ستنه  
 کوثر دشت ضرب و شستن  
 بدم ششما فصل فردین  
 همت ابل کل تا بر این  
 کرین ابلرون کشف اولوب  
 قوی مدقین دوز دیوم سندن  
 سالکین سندن او بر طریقه  
 کل کیت الیک پر بریزه

کرچه شرعل و اردن ستنه  
 من ایلرم سینه ارمنی  
 قل نفرت بنسین مدد  
 باسج ایدوب جایز ستنه  
 باسجی غره سی کوکلر اوستنی  
 پر نقده فرج سکرار ستنه  
 خانه باصفا باده تیشین  
 پرده سالقان پر بریزه  
 قویرام دیم قسبلون انجی  
 قویان بره چون دیزار ستنه  
 تا کشتن دیکلین سوزه  
 هم سینه ارمنی هم پر از ستنه

د

اگرچه پائنه و قونیه تیشین سندن  
 کچو بدی سن شرفیندن او قوز ایل ابد  
 خلا دور سندن بو طریقه نصیحت ایندوم

بو بد حاله نو کوزله کوره کنه سن  
 هنوز دوشمه سن او کز لردوشن کون سن  
 هم پرده سن آخر بو سندن سندن

نوبلا

نوبلا تازه رناعت و راز تو کونولر  
 اگر کت او پیک اولای سیکس نه کرکتن  
 خیال وار دل دیوانه پراور دندن او پر  
 نه اینه قوی ابد نادر سن اگر دین

طریقه

او جالیدی کنه ایل مجلس سندن  
 دو کوب که مس کران حین  
 غنیلن قونیه سندن  
 چو سینه لرون کو که مس سندن  
 بوزوب اوز که آشما شینچی لر  
 او مالدا انداموین او بد خیره  
 بنده نابخچی نون پس سندن  
 کلور بر طرفدن سون کس سندن

دیردی پر سندن تو او شوم  
 که وار هر کون بودا پر حقه

در سحر اصل دوات

ز فانیان می ند و مشوق کبد و دریدر کند  
 نه کرادین تر عهده آفت ز سران  
 اگر بر ستم اولانا چو حقیقت عادتین نوز  
 تو یون با خلا رحیمه بر سو کس عذات دادا  
 سکو مشوق دمی با دین زره فرکت  
 بو پیر قسم کرم و سرد اولا عرما کر کند  
 کچو شاد ایل ستمون که افاقه کچو کند  
 بیز بر سیدانی جز بر کلند شهزده کر کند

نوبلا



[illegible]

دنی کی کردہ عالمہ و رسوئے ہر قسم فائدہ و  
ایمان کو نہ کہ رسوئے آخرت کی ہرگز نہ

تغیض کلام کجا ایست قور و سن  
کجای او کو تو بزم که نبیست پر دم آه  
خاطر جمیع دل غرور کی بستر چهار ام  
س کبود بگون آفتاب سار کده که در کلک  
کرجی کلور از دوس کند راسته بمانار

اینجی دوشونم رفق و فجوره من  
 اینک دارام کوزلرله جورده جوره من  
 کیرسم طبع فجوره دار الجوره من  
 دارام ابد هر جورده رفق و فجوره من  
 ورمه مالشے برادرکه جورده من

الملك باج و عها نيم و نيم

انصاف در بود قد کلمه قوجور من

بونیو اکا کلان اشوخ کند ایلمس  
 سایه مرمتلن باشمه دوشمن نه نثر  
 پزغزل حاصل لبون ذکر می لبون دوشمن  
 کوبده که غمچه مقابل دور ایتر قاشونه  
 آف چون اینچه توش ایتمه  
 بو کوز دقاشوه قربان اولوم ایپشاد  
 نامو حیران دولانور دایمه زلفنوده  
 اوزده نذر دیو بس فریاد ایلمس

میرزا شادروان زاده گزند ما  
هر چه بعلین کز قمار کند اطمین

منفردات  
فقط

سندہ ہر کہ کو رہ بوجا تہی چالست اولور  
کو ز لرون پرا نر کسی کو زدن لک

باب انت و اہل وہ حالت اولور  
سروئی سندہ در ذیان سولہ دہانت اولور

۱۰



لو که ندانم بارتباری که روم و کلون  
چون چمن زنده گزین یکه کو کلون

اسکوک ادر بر زمان لاله زندان چسبن  
میشه دن چال و فار کور پندن کوت وین

در هیچ خادم عطار

خادم سپاره ز عدت بد  
بود شب و روز بگویت مفیم  
کشته بر او درد زبان یا کریم  
بسم الله الرحمن الرحیم

ایضا

خادم عطار خوش طبع باشد  
در جگر او که درد آکل باشد  
مادر او از دو کس چو چاله باشد  
دوست نباید زدوست و کله باشد

خادم

خادم چوشت از غم تو بنه چاک پارس  
نوشید همی شراب مرا ز ناک پارس  
هر چندیت در بعد ایل ناک پارس  
بایر ز با و فقه کند از ناک پارس

خادم

چون خادم میکشد گوی فرخ  
نما به طبع بر سو فرخ  
ز راسته شمر اگر از کو فرخ  
دل من در سوئی رو فرخ

خادم

چون خادم زنده بر کمر آینه  
نماید بر دم سحر آینه  
ز مائش دهد چون خبر آینه  
مخرم ز راست و صفر آینه

خادم

چون خادم بر آرزو دل یک صدا  
بگویش فلک میرسد کز نای  
ملاک یک یازند آنکه نوا  
شور است و دل و بود و دل و آ

خادم

از نخل اگر خادم خود در لب اندازد  
بر یک نخل انجو صد زو تب اندازد  
کرسنگ زندگ چو بک جالب اندازد  
سنگین بدن خود بر پا چو اندازد

خادم

من آن خادم بر من دیده ام  
بکس زن خویش خندیده ام  
نه دختر نه پسر نه زن دیده ام  
اگر رستم آنت من دیده ام

خادم

خادم عطار مرد کم راه است  
یوسف خعلش بدم اندر چو است  
خود ز نجاران به یوسف بهره است  
لاولان لا و لا لاش نه است

خادم

خادم



خادم اربابا غایت میکند	که زکر دون او شکا میکند
گاه گاهی سیل غایت میکند	بشنو از نه جو نکا بیت میکند
خادم	
خادم از فتنه رنج میکند	کی جور از کج می گیرد
کمر برکنه سنج میکند	این زمان پنج پنج میکند
خادم	
خادم شایع می کند	شعر شنیده میکند
دل ندارد که باشد	بوشکی بود در پس منبر
خادم	
راوند دل شاق ز چشم می پرسد	کسی بدنامی خادم از قدر می
عابد دل اهل مال را کمتر پرسد	مردی ز بکشنده در جبر پرس
خادم	
بش قاطر خادم که در آخر آن بود	پدر شد او را چونید و گران بود
گفت اندوخته بنده جان بود	رفت از برین اگر مرا خوش جان بود
خادم	
خادم پیاده را بود هر در چمن	خواست که ناکامش دست اندر زن

گفت

گفت بر احوال من رحم کن ای جان من	دلبر جانان من برد دل و جان من
خادم	
چو خادم بجای پدر از پیش	نند با نبات و رود با بریش
تغیر نماید بجوید بنحو پیش	تعب رنج و در اقل و فرج پیش
خادم	
خادم خسته گرد جان	از دکان گشت دست او خالی
اهل حالت حال شد خالی	بود در شهر بلخ بقای
خادم	
کرد خادم تلاوت قرآن	پیر مردی رسید آن
رو بخادم گرفت گانادان	لف و شتر شوش آزادان
دیگر	
ما به برادریم که از اهل بسته ایم	خود را بتار قفل مظلوم بسته ایم
ابو زما کتاب که او شکسته ایم	خاکتیم بر برتش نشسته ایم
در شان حاجی عباس ترکان	
گفتم حاجی عرض را را هم شنو	از قدیمت این لیاقت بازنو
گفت از مکتب میر سید	از مکانات عمل غافل شو

برگشت



هر آنکس که ادا الفیلا بنمواند	المحب است و طبایب میخواند
مسلاج دند داند بازماند	غرض نقی است کرنا بازماند

ایضا

علیک عباس ترکان نام است	بکجهانه من در چوار مقام است
کم طبابت از خاص پاک از عام است	دیر طرف که شود کشته سودا سلام است

ترکی

پژ طبابتی عالمده که رمون کوزلر	بچه دود اویری ایلر شسبد کوزلر
حاجی و بعضی کورنده مال نه دوزلر	کز نقش اید چشمنی بر پر اوزلر

رجوعی اوزکیه نوح ششمارین کوزلر

حاجی عباس آدیم اوزیم ترکان	قویون اوزدردلی دیوم اناک
کیدی من اینسید ایدهدمان	لفت و نشر مرثب ایزادان

ایضا

من حکیم بوخیمه فذعجیب	تا نور عالم منی شک نه رب
ویردی موسایه چون قرنی شیب	ایکری بی که از خزان غیب

ایضا

خادم تینه بین غنچه و غله و غلاد	کیدی بکس باقی زار و زار اعلاد
---------------------------------	-------------------------------

سینه یار دبار و سپهر کون قبا نده یغلاد	اوما نچاق عرب است ادا کونونه سوپور که باغلاد
مطلوم شاعر	

چمنی مظلوم غبره دور دسسه	دام تدویری مکر بله تور دسسه
خادمه اورد اهر توک اورد دسسه	توهر اشکر مرا خور دسسه

خادم

دوش دیدم که خادم بد کوش	کلور اما النده پر کوش
ناکسان این ندر رسید کوش	کریشیر است در کوشن موش

خادم

کوردم طوبه سینه خادم روانه دور	عرض المدم مکر کوزوز آریاسانه دور
فرمایش ایلدی نظرم مادانه دور	ویله یاری کور که بونار بسانه دور

خادم و مظلوم

خادمون پردانا مظلوم کمی آواره بوخ	کی وارده آتق کوزلرین قاره بوخ
کنه میدان چانون جفک قواره بوخ	افوخ که قوتو کد کاندن کید جاک بوخ

خادم

حال خادم بنویش حیران شد	بکه از کرده اش پشیمان شد
چو که مست دفته فلان شد	رفته رفته قوتلاندان شد



مطلوبه بانخ اولوب لی	رشته کیدر قایدی کله
توکلون ساچ و سفلی	دم همه دم علی علی

دوش دیم که خادم و غله	آب کله کره یک بعلی
کشم اورا برو بخور توو	بخوری کله را بعشق علی

خادم و دشمن راخی بودت ال	آت کی مطلوبی بوروب انخل
قور دی ویدن سنده ناحق تله	ایکجه بیتار دکانون نمخل
تور خورام آدون سا لالار دفره	

خادم دیدر پر دانا بور اندور	چوخل دانشوب اوزین بور اندور
کورسن دیسن دابان سور اندور	تقشور دیسلور داغدا بور اندور
ایوده دتوروب روادور	

خادم سوز سانا رام	طبعی شمه قانا رام
کجه لر داید ایا تارام	پله پله دشلار آتارام
پله پله فیردن قانا رام	

نوبه چا

# نوبه جات من کلامه علیه الرحمه

## بسم الله الرحمن الرحيم

کوردن ای آبی دونون پله کره شنانه	که زمان نوبهاری دین نوبه خرا نه
مه نوبه را اولاندا بودور سم ایل عالم	که نامور قوت خدان اولوب هر پله قهرم
بو به بار یوخه متوب مه محترم	که حرام اولوبد عشرت بوغجه شمعانه
کیرا لوبور ولسل کنه تاله حسینه	اشنده چاک اولوبد کمال و تقارینه
اودی نیر کون اولوبدور پله لاله حسینه	که نکوب تقیه فار کنه عین بوستانه
نچاولا سینه چشان چمن بچره نیر	پوزولوبدن غمکده بچولام لطف کبر
سولانا شسربک غنچه نیکی سولوبدور نیر	بو حصیله سرین دونه قاتمنی کما
کوتور وچو زاناز ال شمر ناسلمان	تو کرار نوبه ارون کوزنی شک و نوز ناسلمان
نجه تو کوزنی نیر کوزنی اشک کوزنی نیر	النه او شمر کافر کوزور زدن تارازانه
چو کیکلش ایچر چکر غنچه شبرین	چو عروس تحفه یاره بویان قیاس سوسن
کوتبا فتنای سالورنی مال کاشن	نجه فتنه که نیر غنچات کلاستانه
بو طر فنده قدا ادا نخلوب چور ووزن	کلوب آه دزاره نیری کیمی نوبه عروس

سینه



دانش بر طرفه لبلا تر چو سپهر چون  
 آجوب اور دازم خورشید تهنه لاله  
 کل چهره بارده آفتان دوز بویان لاله  
 دولانوردی ملک اسرار بخت لیل  
 تا بوی کلین بر عاشق ساکوا و چون غفل  
 و نه ناتوان کردی و زمانه جان زینب  
 دولاب بینی کور بوی افیغ عرض بار  
 جذبات عشق ناکه حکوب او نه پر کناره  
 قلوب آید ابرچه پیکر او بکوا و قدر باره  
 تو کوب استکیده لب لب بویا بود فانه و شمر

دولانور بناله دور سر کبر جوانه  
 خط سبز نو جوان اور و بنا خنده لاله  
 نچ چشمه قنار قنار آغار اور و اهر کانه  
 دوشه نا اکلش ابرو لاله تر دامن کل  
 کلور و دایه شانه با مو لاله و فسانه  
 تا با نفسی بون قبله حاصل مطلب  
 شد دل آری و شمع نو لوبش جهان  
 کور و لب داوود خدی تیغ و شیر کناره  
 که او نفس صاحب شدن و اقامت نشانه  
 که اولوب شک کلون نجه لاله لاله احر

بوصیفه عشق الیه صفات باغ نبر  
 چکر خلیب خامه نجه شور لاله ترانه

سینه زن

ای مهربانم عمو آراجمانم عمو	ای که تشنه لبم بوی بو خود دیوانم
ایجان عزیت عمو غش شجاع عرب	بوی خود و حریف نه نه کام غنیمت
راه فرانه کوب کفار شام و لب	پر سندان او که که کلر کانم عمو

خار ایندی نجه کور دور زمانه منی  
 سو غلش کور لب بوی چوله جانی منی  
 افتاد سوز لبم آشوب ناله سالوب  
 من نچ غلش کور بیزه حال سالوب  
 بر خنده قویا جان بویا کینه سنی  
 تقابل و دوزخه شاه مدینه سنی  
 معروف خلق اولاسان سم و صلابله  
 پر جریه اچمه سو صغریه جان لاله  
 دور و دور و لبین سال کی قیولوا  
 سو نیم کایه کور کور نغمه یولوا  
 لعل و نغمه و غم او دیم و جان سالوب

ایندی نجه غم و درد و ناله  
 نجه جان و دوش لب سوز فغانم عمو  
 آراجمانم عمو درد و حال سالوب  
 از قادی طلع یک بوی جسم و جانم عمو  
 یولار و فانه طرقت انیسکینه سنی  
 ای مهربانم عمو آرام جانم عمو  
 عالمک و دماسان صیت شجاع غیله  
 غنیمت سارا اول بیزانم عمو  
 خطایت عدد و داور و باغ صاف یولوا  
 نچ کلن چاقاق عرشه امانم عمو  
 ال غزانه عجب آد و فانه سالوب

بوصیفه اری نجه جان سالوب  
 ای مهربانم عمو نجه جانم عمو

سینه زن

ای مینم سرویم عمو جان	غم کونی باویم عمو جان
سودی بو آتش عطش دن	نچ و ش لب لبیم عمو جان



نی کی کلمه فغان  
 سوز سیم بکر زبان  
 عرش چرخ بنم فغان  
 کلمی پر که کس نام  
 قالیوب ز کتب بو کلمه  
 او دو نوب با تمام بو چله  
 بقضا قدرت و قدر با  
 سو کو ز چگون سدا  
 نیلوم بس من بلا کش  
 چو چکوب و عطش ایدبش  
 کرچه قویار سنی بولشکر  
 خیمه که ده بولون شکدر  
 قوی خورام ایش به  
 ایتمه سو داسکینه  
 هر که اولماز غنیم مصور  
 آغلارام دیده دن مقطر

باشلارام کورنجه ترانه  
 او دو نوب پیکرم عمو جان  
 باشوا ایتمه دو لایسم  
 پوخد پر ادریم عمو جان  
 بسکه واردر غنیم کو کلمه  
 قالدی خاکسزیم عمو جان  
 کت فزانه عمو سن الله  
 بول مضطربم عمو جان  
 قالدی این حرم شوش  
 خیمه ده صغیرم عمو جان  
 سو کتور اوله سر بستر  
 کوز لوری کوز لیم عمو جان  
 قولا دون سون ایل کینه  
 ایونا پروریم عمو جان  
 او دو نوب جان سراسر  
 اولماز اشک نیم عمو جان

ایو بو حاله فغان  
 بسکه آیم اوروب شراره  
 سالدی الدن منی بونال  
 دو ندی بو قاسم هلال  
 لعلی بادل کمد ر  
 کور که کلمه غنیم شاد  
 یاندی بلی و پریم عمو جان  
 باتسام محبت و طلال  
 اید اوزریم عمو جان  
 مثل بودرد و غمی مصور

موله بو مصرع کلمه  
 اینیم سروریم عمو جان  
 سینه زن

علی اکبر منی سالما فزاده  
 کوروم آچیلون صبح فرشته  
 کس طرح دون بو اتفاقه  
 منیم کو کلمه وی درد غم محله  
 آلود کو کلمه عبالون تنه  
 مریض مجبر ده اولمدا ودا  
 نیمه صبر ایوم هجر و نه آبا  
 آلوب آرامی شوق وصالون  
 حجازی که ایدوب کز عرافه  
 با توندن گل چنات شوق عرافه  
 مبدل قویورم اینون نفا  
 ایدر هر حبس الان نا بخش  
 شفا کسن مریض اشتیاقه  
 شمه صبر و شنه ویرم پجا  
 نمی لما پله تکلف شاد  
 اما ن بر خیا ن لف و حالون



منی قوی یانه وراشع حب الون  
 منی بجز وند ساله شور و شینه  
 سنی و بزیم قسم جان حسین  
 وجودون کو مردم غایه خطر دن  
 کو بزم سوا پیری هیچ بوسه فردن  
 اگر گشته هر منزل را الویخه  
 او قدر آغار کو بزم محفل را انچه  
 اولوم قربان سینه ایماه طلعت  
 اگر چه حسن کمر سن سندن الفت  
 طبع سندن اگر آبریه چار  
 کر اندور آید بلام سندن کی نزار  
 اولابر قدر لعل الوده فرشت  
 و لای شیری کلور ذکر صفت

سینه زن

اولور پروانه ایل احترافه  
 دولار کشتن فغانم عالمه  
 سینه قوی کوم مسنده عراقه  
 بزبوسه بآفت نظر دن  
 که دیرز کوفه املی سو تو نایه  
 آخار کوزدن بوخوندل را انچه  
 فالور قطار دن بوچولده نایه  
 قیلوب لغون منی شمه حالت  
 کو کلدن کسری زلفون عسلاده  
 اونون آرمایه و آیدونا چار  
 خجاری آرم شراری نه رواقه  
 ایله شوریل شرح مدد محنت  
 اگر چه فتح اولور ایل نه ادا

پلورم بوعصده یا حسین	سنی لیکه ستم الودور
----------------------	---------------------

چکرم میسرون غمین  
 پیری قورخام ایده لر اسیر  
 اوزمانجه بوسه شریر  
 منی بایزیر و غم غریبه دن  
 اولور دیردا سے غرتون  
 و افدور کو مکلور دن ال شر  
 پرین بویست خوجیکر  
 نه بوزیله اکر سے الودون  
 نه قدر دونوب یور فیه دن  
 آپار دلاشاه حرم لری  
 بوخرا به شاده آخر سے  
 و افدور بوخیمه نه مشرکین  
 من پسکی پلورم بعضین  
 بانارام بودریله روز و شب  
 سنی پلورم نه نشنه لب  
 بوخراب اولان فلکون غم

سینه بوردو عشم الودور  
 قیلا شمر نه منی دستگیر  
 سنی ابشه امم الودور  
 الیو جاننی عشم فرقیون  
 سنی فرقه ظلم الودور  
 پرین نشان تبر ایدر  
 ایوب قولین تسلیم الودور  
 کلوشره ابشه مسخن  
 که غزاله حرم الودور  
 پلورم سیکنه مضطر سے  
 غم و محنت دالم الودور  
 سالوچولکره پز ایل کین  
 بوغم ابشه امم الودور  
 بوغرافیله پسله بس عجب  
 بوکرده پرستم الودور  
 سالاجا قدور عالمه ناله



من تاوان نه بسلرم	منی شمر اگر کورم الدور
سسته تغیر دونا بولرم	سن اولنج من ندن المرم
غازا بور کبک خزارو	منی آخری بوغم الدور
کورم اربو حالت زارو	داغ دور بوجسم زارو
بنج لعل با بول مرزین	منی حالتون دوم الدور
منی زلف غم شا دین	رقم ایشک شرخه غمین
	او خونا ند ابور رقم الدور

### سینه زن

عنه جان کل ایله جاره	شورش قیامت اولد
دولدی خیمکا به لشکر	وقت قتل و فارت اولد
پر سلطان ایله لغت	بو هجوم ایدن سپا به
یوز قویوب توکلد کبک	ایل کینه خیمکا به
قوی ویریم خبر حسنه	پر کبکیم او قلکا به
عرض ایدوم بابا پراونک	تازه دن علامت اولد
او داور دولدی خیمکا به	دوتدی جانم شزاره

پر پر بنیم او شاتلار	کیم دغیلد کوه ساره
نه قالویدی باشد مسجر	نه قولاتدا کوه شواره
ایلیت مصطفی نون	هرایشی محبت اولد
آهو کی بو حرم لر	چو لکزه دغیلد کبک
کبکده غار نه ایتمه	چاره و نقاب و مسجر
مار داپل کون کورودور	آخر غمت مهنبر
نولدی اخرا بمنز بس	پله نیک حرمت اولد
بستر ایچره زار و زنجور	قالدی عابدین پیار
نولدی حلال اولم یقون	پر کس اولما کوه خبردار
عتمه جان اماند و پرجه	کبت او شمر شومه بالوار
سوله نیمه کسده ناخوش	به توان و طاقت اولد
دوت نولدن اولم یقون	ویرکلن ال عها سین
ایت بوشلک دن کساره	جسم زار و مبتلا سین
دود آتش ایتون نار	تا اوزنک کهر با سین
ایت تازده دن اوزارو	دردی به نهایت اولد
ایل کوفه ایلیوب لر	بو جفا به کر کفایت



نازد دن ندور ایت  
 ایندیر شبد حسنه  
 من دیم پزه بوخت  
 کاش ازده کورسیدیم  
 کورم بام حسنه  
 دوشدوم آتش فراند  
 جسم زار و ناتوانم  
 قالمم بایر کیر  
 بویکینه بو فرقت  
 بودار که بلا دور  
 خوش کونه بور کلک  
 کندی حسنی ممان  
 غریبه کوفه ایل  
 تشنه کدیله بابامون  
 بهمانه بور دایم  
 شمر شوم و پیمانون

بوجوم قتل و غارت  
 چون بوقوم پرشقاوت  
 آخر مصیبت اولد  
 بوکونی چنایدی جانم  
 فولدی کبر جو انیم  
 کیم دیکله غانما نم  
 پایمال فرقت اولد  
 آخر عیش نه روا دور  
 پلین سخرق جفا دور  
 دار محنت و بلا دور  
 بوسکینه حسرت اولد  
 بودیاره آخر عیش  
 قیدیر پزده مسافر  
 باشنی بوقوم کافر  
 احرام و عزت اولد  
 ای آکی داد ایلدن

قالمشام دیم و پیکس  
 کاشن علی پور اولد  
 ایند امان مینب  
 بوکونه پزده سالانون  
 غانمانه پیله یانسون  
 قالمون ال قوتونمندا  
 هراکس یز ایل پنه  
 دور چرخ کج دارون  
 پر زمان او شرد تا میر  
 عوجان ندور بوجولده  
 پیله سر بر اسیر  
 پرده یترم مراده  
 عاقبت اسیر اولام  
 برایکی قولود از نحر  
 شامه کمتم ایت  
 بزم ماتم و غزاده  
 من او بدینار ایلدن  
 اسدی تشنه باد ایلدن  
 کور قدر ذلت اولد  
 آلدی کوریم شل اولون  
 خیمکای شل اولون  
 من کی معطل اولون  
 باعث ذلت اولد  
 کردش دور آکی  
 ایلر مینسون آه  
 آل جیدرون کت  
 قوم پرشقاوت اولد  
 من بود کشت کر بلا ده  
 بوکروه پر عیناده  
 سر به پنه و پیاده  
 ایندی با صراحت اولد  
 آغلا شوریلده دام



هر کون اول حسینه گردان	سپاسد محترم
غم بد جزا کو نشسته	الده کی بوضو عن
علی بشارت اولسون	توشه شفاعت اولد

سینه زن

سوشام غنچه و شش ابعویان	لعش لعش ابعصوبان
غیرتون چندی ایشر عولت	سین عالمده کان حجت
فویوب بوعش منده طاقت	لعش لعش ابعویان
قل نظر پر چه بومال زارو	سادی افلاک آهم شراره
شسته ام شسته پرایله چاره	لعش
سین اداد ایدن کاینات	درتون و ارجیات و ماته
دور کوناد و حکوی کیت فران	لعش
ایعلدار شاه مدینه	ایسور پر بحیم سوکبه
بر علاج ایت بوزار و خزینه	لعش
تشنه دور ابعو آل حیدر	خیمه ده نطقدن دو شمش هضر
غش ایدودور عطشدن اوغشطر	لعش

دور سوار اول عروجان	بجک مشکین نسیم
سین کورسون دل کجا	لعش
ایله لعل بوماتم ده ناله	بات بوماتم ده درد و بلا
سوله بومصر مع ایل حاله	لعش

سینه زن

ای برادر ایل سفر عرافه	کینه ایل زایل
کینه ایل زایل	زار و نکس و طمس
مدالندان بسکه بکشم کش	بوده کریان نام پله مشوش
سند لغت دو شام کین طبع کوش	نصف دروینان باغیلر علقه
کینه ایل و حیل	
ایزمان نامی چو نرو دل جو	ساله قزیش چولره اعدون چو اهو
دو نغردن یگری منم کوزیم سو	اونار نهی کوزیم ره عرافه
کینه ایل و حیل	
یونخدی باب قرقون بوانچه اندا	انالو باش کور پرچشم خولش ادا
کیمه حیرم بوسیا قلن جبا ندا	تور خیرام من دوزیم بیکه سیاقه



کلمه اعلیٰ و جلیل

چون سینه وار از لدن بهشت اقم	بوسیدن سخت او لور غم فراقم
بوجار هر دم آزار شنبه اقم	کشتن آخر نیلوم بو شنبه اقم

کلمه اعلیٰ و جلیل

حشر اولو بجایم فغان و شگون	اتم آخر پر بو آرزو بید من
طوبی و طاق قیلا دیم علی مرتین	حسرت اولدون هم عروسه هم اوف

کلمه اعلیٰ و جلیل

سنبه آزار قلمون علی ملاک	اولا سون بو مهر عارضون روا
اوند غدن قاتم اولور ملاک	ماه رو بون کم دوش پر ملاک

کلمه اعلیٰ و جلیل

بولرم بوسفرده وارنه مطور	ترک ایدرس بو برقی پله رجور
پرجه لخته سندن اولام بوجور	سوز آهم اودا اورا بونه رواق

کلمه اعلیٰ و جلیل

با جون اسون ایر قدا تو که فغان باش	کویر میدیم بو کونه الیدیم کاش
پرده دیدار فاکه روز حشره فارش	پر دو پنج کل قویاق روداق دودقم

کلمه اعلیٰ و جلیل

اول بو غمه و غلبه همیشه کریان	سوز ولدن هر دم طبله آه و فغان
آغلا سونله نرم غمه قلب سوزان	کوز یا شندن نورول با باران

کلمه اعلیٰ و جلیل  
بسنه زن

یکسر المش اله خیر عمت	پر غریب الیدر و لشکر عمت
نولدی کو ر غمه شاه مدینه	بو خه الیدر و بو اهل کینه
یاد ر فالدنی لالان یکبینه	اولدی بو باشمه کلدر عمت
قاش ایدر اهل کین هر خابین	قور خورام بو سیلیمان اسابین
اهر من رو با هر لباسین	قویمه الهه انکشر عمت
کیم قالور بس نیم تنه کما ریم	چوخ پریشان اولور روزگاریم
اوله کر بو شنه ناجداریم	نیلرم بس من مضطر عمت
قور خورام کم بو میدان بچنده	ایندی فالسون با ام تان بچنده
نفس او سنده میدان بچنده	چاپسون آت لشکر کافر عمت
ساله بازار ایچک آتدن حسینه	بقلدر طارمانه غلطان حسینه
الیدر و قوم عدوان حسینه	لار د آتالمش با ام حیدر عمت
بزم مانده بادیده تر	ایله بو سله قبت دشر



سویله بوفردی لعل کمر  
یکسر امش ال خمر مت

سمه زن

کل اولی عازم بوجا رزاره	که کوئی شکری عی اکبر
نظاره ایله لومال زارو	عزیزا در سے اکبر
یوزدن که نیز مه ستا مه	کتوبه او زلفون لوم نظار
که خوش تاسا بواهل شاره	اولا یستر ملی گیسر
که بلک حسون آچا نالست	امه زخم سنده بوقت
کتور قیلوم من بوزلفه زیت	بوحسنه زیور عی اکبر
اولو دس عازم بوجا رزاره	سالور فراقون سنی شواره
کتور بوزدن او پوم دوباره	قده کبر عی اکبر
جتن ایلا کرک دولان زن	فراق ادرینه بیله مایسون
آمان بوچولده نجه دایانسون	غریب بنظر عی اکبر
بومنده لعل باقه دلاوه	چسکه بجه قان و ناله
بوشهادت ویرور بحاله	بودیده تر عی اکبر

صفت

نار کیل چکن عشق ملی اکبر  
نجه کورین صوبت پنجره

دولا بوزدی یقین ابرید سمسیر	حسده کبره هم غفده لبلایه عدیل
نایز عشق اولو ایتنه پیلد حسن پیل	بولسوز بونجه کبر او نجه مارید
حسن کیمسه هر چسکه ماشده	چونیدی طلفت و بند بنی ماشده
یونیدی کبره مانسده بنی ماشده	که شجاعده ملی حسده پیغمبر بد
بودا مو طلفت حسنه که تقریر اولد	تغلب کل بد طعمه شمشیر اولد
رشته کاکلی قان طمعه زنجیر اولد	نجه کاکل که اونون تلاری شک برید
اولدی چون غریبه نشق اوداه مدنه	پسکرن نجه یزاندن بره و لغوم دینه
ایتنی قوم اوسته سوز سالیز اولد	که اونسینه لبلایه نجه ابل سبز بد
کاش اولیدی بوشویه دوزخده مقام	اولیک سید سزلفی سید آشفته نظام
وه نجه زلف نجه سلسله غایب قام	که اونون ایچی سی ریخه غم سیر بد
تویادی کاکل اکبر دل لبلایه قدار	جذبه عشق کوب قلیقه فیکه کذار
نایدی هر حاله کبرین اول کس و زار	که سر هر بدنه زخم دم خنجر بد
کوردی سرا طش وار لب خاروشده	بلی کورباشی توکوب اودی بروشده
اودا غول باشی سکه آنا آغوشده	آخرا و باشی کس کیمه نجه کافر بد
خاکون بجه واکل پکری پسر قوبده	خسره نک خاطر لبک کدر قوبده
انسی کافر اوسونو نجه نجه قوبده	اجندا بونجه خنجر او نجه خنجر بد



نجات آب ایله بو عقیده ارباب لیل	که قوتخانه بلندی پله خورشید لقا
آتش لوب بیکر به چایدهی کرده عدا	نخچه بیکر دل لیلایم کی ناز کترید
به آتیده یوتوب قلم تاز به جوان	که قویوب حشر به بوسه لرون باختره قان
او شهیدون او جوان جان به باغم قربان	که اولون طلشی معجزه چون بزر بید
اولولسل بو غرادر که کرده قبول	پر شش روز خراون بو قدر اولمالی
سنی قویا زینا سان حشر کون اکر لول	که دیلگر بو غرادر علی کهرید

### سینه زن

ایشایمان کریمیم	من بکس دیاور سینه
چون تشنه دور نهاف ایدون	نیلوب علی اصغر سینه
قالون عیالیم دلکباب	اما ویردن پر قطره آب
یوحسدور علی صغرد آب	اولون بوسوز باور سینه
مولش دودا غنچه دوش	ایلدور آغوشمده غش
دل یونخ دیرنا طش	بو تشنه مضطر سینه
بو انجیر بشام و سحر	بودل دودا متین امر
آخره یون بوموت امر	نیلوب دور ایشکر سینه

پونخ تشنه دور بو پزبان	سیراب ایدون سیرالامان
اولون حلال کوفیان	خون علی کبر سینه
بس تشنه دور پشوش اولوب	دلدن دوشوب خاموش اولوب
احواله خموش اولوب	واضحی بوسونه لک سینه
پس این سده ایشک فغان	کایفرد صاحب کمان
پراون آتون اولون نشان	حلق علی اصغر سینه
عاقبت نشان تیر ایدون	اوز قان ایلن سیر ایدون
الفتنه پرتد پر ایدون	احسن دیون لشکر سینه
چکدی بوسوز دن لسله	الدی اودم پر نیر ال
سکند ایدی حرطه	شستن عیان ایلر سینه
شتن اول پیدا کر	نور ماردر پراون شیده ل
واضح دیسم تاثیر ایدر	بوقفه تا محشر سینه
اصغر بو غازندن امان	دکدی و پیکان امان
سویلوب حسین ایکو فغان	حق لعن ایده بکر سینه
سویاچکد بو تشنه لب	کلمدی سویدر دوز عجب
خشم اولون اقوم لب	جدیم او پهنبر سینه



روز بوبار و بار و بار	روز خند که اصغر
نابشورامندی پزله	اول شافع محمد سبز
هر زم مانند تو که	لعل بونطقدن کمر
یکم زشته نظمه دوز	بو طزلین کو هر سیزه

### سینه زن

ایلم بکون سندن آرزو	پر جبره سو اعطش عمو
دوردارک ابت من بلاکش	پر جبره سو اعطش عمو
بسکه تشنه ام بوند قوتم	قالیوب دا ناب طاقتم
بو خدورایم و از که حاجتم	ایله نکر سو اعطش عمو
دوردارک ابت هر جبه قطره	تشنه لن ایدوب باغری کباب
بو سینه نون دوندی التهاب	عضوی مو بو اعطش عمو
سواه لون کیدک و برشان سنه	رحم قبل عمو لانا مان سنه
یوز و برور اعطش هر زمان سنه	سولدی راک رو اعطش عمو
تشنه اصغیرم سولدی قوتم و تش	ال مصطفی ایلد دا فیش
پر جبه قطره سو بو بخش کش	کور و دار بو اعطش عمو

اعطش سسی چندی کو نکر	روز دارک ابت سو حرم لره
سوران اوز که چون یا نکر	آبروی روز اعطش عمو
بو عطش دل و جان او و از	کل ایمن کورنه سولدی
اوسا کر مکن هر قدر دو و سب	ایله تشنه اعطش عمو
یکموش زبس خست و تعب	قالشوق سو نو جبه روز و شب
الیدر و پزی بو خه تشنه لب	قوم کینه جو اعطش عمو
خبرده امی اعطش چکر	واوه کیم نیه بوند هر نفر
و شمشه چون ایلز اثر	چندین عرشه بو اعطش عمو
نسبتم نیم و اهر پندره	تاب ایدوم نجه بخت لره
باغلیوب من زار و منظره	سو یو ابان عدو اعطش عمو
لعیب انجوق غم سو و بو	یاندر و در منی چوخ بو کفشکه
ایلم بکون سندن آرزو	پر جبره سو اعطش عمو

### سینه زن

ره شامی باشکاء شمر وون	یثوب چوقد خفا سنه
اسرائیل قویار سه شوین	دونا پر عزا شهید اسند



نہ جلالیہ اپاروب کو روک  
 باش آجوق پیادہ بان با لین  
 کو کردب بکنہ مضطرون  
 بری وارتان آغلیہ شیعہ لر  
 اوزمان سکنہ پنوا  
 من ناتوا نے مدینہ دن  
 آپار ورساں ایندی باد سن  
 بود شانه نجبدی چوخ  
 رعیت کو دنا قہ سوار لر  
 پل حکم اید و کہ ہر قاتل  
 بو فون عفت و رسم دور  
 دلسر پایہ صفت کزر  
 کوروب جلا راور دمار  
 کوروب اوزمان بو علاتی  
 دیدیلر بو ناتی نہ کور حنا  
 کہ نو شمر دن نفت در جفا

اودبارہ عزت حیدر  
 نہ لباس و باشد نہ سحر  
 دم نازبانہ وہ پیکر  
 پلہ کاروانون ہا سنہ  
 دیدی شمرہ آہ و فنانہ  
 کوروب غمت رو اینہ  
 بو قترہ جملہ جانہ  
 کہ تو پر جہانہ رمناسنہ  
 پر کرد کوردی اذختم دین  
 چکر قبایقہ دلبرین  
 بی عاشقے چکر آفرین  
 روشن آثاب ہوانہ  
 اودبارہ شمس با شین  
 کوروب کو کہ اسرا با شین  
 بو سوارہ سن بو جہا با شین  
 ایدوب اور تو خدا سنہ

نہ ہر دور کو رونو بدست  
 دیدی لبیل شوریلہ نفاک  
 کہ قالودی پلہ خباریلہ  
 بلشودی خاکیلہ خونلہ  
 چو خاسب ناسمہ نیزہ وہ  
 تری با غلوانہ سوار اولوب  
 بو سنی کجا وہ کور شجہ  
 دیدی بو جہانہ من کہی  
 شجہ بریم اولما دون نفاک  
 گول اینجہ توبہ نور وہ  
 شجہ تاب ایدوب بو شیدر  
 بو قدر کہ جور و جفا اولوب  
 بنجلوب سکنہ چواتہ دن  
 کہ ظاہر با غیلہ تو لایم  
 یقہ بو جالہ تور خورام  
 یور ویدی شمر اوزمان یلہ

اورخ منوری کبرون  
 نہ اولودی مادر اکبرون  
 سر زلف خنبر سے اکبرون  
 قار شوبدی قانہ خاسمہ  
 دیدی یوزین آہ نو عروس  
 عجب غرر جاہلہ نور ووس  
 کلور محبلہ کاہلہ نور ووس  
 دو نوب بچکیمون طوئے یاسنہ  
 اوزمان کہ خولے سحبا  
 شہ کر بلا با شین اولدفا  
 او شربول شہ لافشا  
 اونون عزت شجہا سنہ  
 دیدی شوریلہ کل ابقمہ جان  
 دور اسپلم سن ناتون  
 اور قسچہ با شمد ساربان  
 دم نازبانہ صدا سنہ



دم تا زیاده سولد بروب  
 اوروب اولدر اکنسبرون  
 علی یانبرور دم حشر کت  
 اولاجانر شید لرون فدا  
 بوسکینه ناله سی شیده  
 اولین شمر شکر و ن  
 کونورودی محبسه یوزین  
 دیمی ایند اسن اوزون بتور  
 بوعدا تپیل زیاد اولوب  
 بتورودی فلسلی نایته  
 چنوبی آه و ققان سسه  
 اوزماندا شورش و لوله  
 بوغزاده شوریل لعلبا  
 غم ماتم شیده سن  
 بونور شک لعلبا یبیر  
 که حینه بزم غزا دومان

کل چهره سین اوسک و س  
 که قیودی جسمی بوسکینه  
 بوسکینه ناله سی شیده  
 اوینون آه و ناله سینه  
 او جناب یی یا ند بروب  
 ستم و جناسی اوسا ند بروب  
 طرف سابه دولاند بروب  
 بوجاندا شمر بخر اسنه  
 باخون اولفتده شقا و نه  
 اسرانه سکه سخا لته  
 بنجف اوزره شاه و لایته  
 دوشوب عرش و فرش نیکسینه  
 کلوب آه و زاره ققان ایل  
 اوخی نومه باغ و قان ایل  
 بوغراسرانی جینان ایل  
 یقور جزاده بخر اسنه

سینه زن

ای شیده قشیدی موسم شور و نوا	اولون غزادر شید کر بلا
اولون هوا در غریب کر بلا	
شوره کلون آه و ناله سی شیده	اولون غزادر شید کر بلا
اولون هوا در غریب کر بلا	
بویا برادونون آه و غزا و تم	ایوب ایتوقاره توکون بر شک غم
هریرده قیلون شور قیامت بر پا	اولون عسرا دار
بویا بر محبت ایل باغ و زار	که دزد و شب نلار سینه نیت
کوزیاشی توکونب لیه چکر سیم و سا	اولون غزا دار
کوزیاشی توکون بویا بر آه و زار	که تشنه جان بروب اوشاه غم حشم
بو محنت عطا دایدون شور و نوا	اولون عسرا دار
زلفین بولور اید جناب نیت	بو غده قان آغلا چینه روزه
فرایه ققان ایدر جناب زهرا	اولون غزا دار
حیران قانور ایدر بونوع غم و ستم	بانا قورنی برده غریب ناله
اوکلون قانایان بر ناله و اول	اولون عسرا دار



لبث شهید اولدی حسن ابن علی  
باشین بر بنیان ایلد شمر جدا  
که قاسم و که کبر و که اصغر  
اوز یانین ایدوب آنجه مانده فدا  
کل بکری اوتان چاپوش کمر کین  
بولغلی کور حبیب خدا پر کس عا شای  
سویا چچی او پیکون اوتیسل ابرت  
آخروده سوز بکشی کدی اعدا  
لا حول ولا قوه الا بالله  
فرمانده کسند و بر به سوا  
نه زنیسه قوبد یار که فیلدن تها  
نه فرشت اولوب غریبن تها  
هر ظلم ایدوب آخروده بزندان  
شایسته دور پر باش کورون بوججا  
جاری ایلد علیا سر شک خنین  
هر قلمر سنون قواید وار پر دریا

کشدن ایلد اولدی حسن  
اولون عسکر اود  
ویردوب سوز قربان دشا و کجگر  
اولون غرا دار  
مدر ابر غیا علی و لوب فرس زین  
اولون عسکر اود  
آخوب پایانه و آب فرشته  
اولون غرا دار  
اوانی فرور که چرم و شاه  
اولون عسکر اود  
جازه سی اوتنه حسین و الزمان  
اولون غرا دار  
اوردوب خطا ایلن او باشه خیرین  
اولون عسکر اود  
که اولما ز عالمده بلیه درین  
اولون غرا دار شهید کور بلا

اولون سواد از غریب نوا

(سینه زن)

زلفون پریشان کوریم بدده	اولدی عسکر اوقلی دریم زیاده
باتش عم اوقلی ایتان باشون	کچمک سنان عدوانه باشون
عدوان آپار سه بر یانه باشون	منده دانه کلم پیاده
حسنون تیش قد کمال	کلم نظیری حسنون خیال
بو چشم و زلفه بو خط و غاله	دل و برشم من قالوا بلا ده
عشقونه و لام بهوت و حیران	رنجور و خسته جور و نالان
کوردجک اوز زلفون و لام پریشان	سوزنده کلم فر باره داده
یاندیم بو سوز حیران ایسنده	قالدیم بو آه و فشان انده
زنجیر زلف لرزان انده	آخدر سیرم شایا هزاره
دو بندی بو چشم بر نبارده	ایکم تو کله سه هزاره
کوریم جوز زلفون ایماه پاره	باتش غباره نوک بداده
اولدیم بو غدن دیکر و خسته	محرورن و کربان خاطر شکسته
قیلمس عروس زنجیره بسته	بو غدور مروت ایل جفا ده



اولم ایسواہل عدوت	عقذہ سپکدیم بن دروشت
چراغہ المذلت پراڈا غربت	قویوب نوآنا بوسنوادہ
ہرچند یوخدور صبر و ثباتم	بوکم غمزدن و لماز سجاتم
قالام عم اوغلی تاوار جاتم	عسیدم دہ باقی دار قبادہ
قان اغلا علی بوغذہ ملسلق	تاسر جنسلاص اولسون محقق
ہر کیمہ ویرہ بوزنہ رونق	بہ اجر اولساز روز جزا دہ

### سینہ زن

میدانہ کتہ شہزادہ قاسم	قویا منی بوسنوادہ قاسم
من نوعودہ قبل بر نظارہ	بانج پر عم اوغلی بوجال زارہ
کل اولار ارضی بکیندہ قارہ	بوجسد کماہ دامادہ قاسم
ایزلفی سنبل زخار لالہ	قربان اولوم من بولکندہ
بو اگر فی قاشون نجر بلالہ	ہم نخل قدون شادہ قاسم
ہرچند اولمش زلفون زردہ شوش	آجونی شہون باشند کور ہوش
کتہ کہ بوجرخ ابرسنے توش	پر ہجرت میادہ قاسم
دوشش اندونجر بوقاشون	بولم جدالہ چوخوار ملا شون

نورخوم بودور کیم اور سولما باشون	نوک سنان فولادہ قاسم
قاسم بوبورو ابرحت جان	ہر پیلہ چکہ شوریلہ افغان
یوخدور عسلاجم خرم سید	السون کرک بوسنوادہ قاسم
بویوزدن اولما ہرگز کتہ ر	یوخدور عسوسہ پرایا روادور
چون قاز بائش شہزادہ اکبر	زنوع قاشون دینادہ قاسم
ہر پیلہ کتہ افغان و آہہ	نوکہ سرشکون رخسار ماہہ
بو اغلاماتون قوی قتلکماہہ	المیوب بل بوشہزادہ قاسم
ایفا طمہ دور بوسوزدہ محکم	اول بوآنا نہ ہر بریدہ ہمد
کتیہ باس الوان و خرم	بوعسک کوزلر عقبادہ قاسم
علی بوجالم پت الخزندور	ہر پر سرشکون دزدندور
اغلا بو غمذہ ملسلق قندور	روز جزا دہ فریادہ قاسم

### سینہ زن

ایکینہ چرخ کتہ شہون	آہ و شیونون او داور منہ
المیوب عمون سوتاپار سنہ	اغلاما آغلاما ایکینہ جان
ایلمہ ایلہ کوزباشون رون	



قایموب دخی منده حوصله  
 بود شبیدن لایوب هله  
 نه غسلفه وارینم بولوم  
 او زیزنده دور برایکی تولوم  
 هرگز ایلیم ترک جستجو  
 کلرم سنه المیونجه سو  
 ایشک ایلرم غم کا زار  
 یوله زلفوی اولماشکبار  
 عالی دوتوب مولم نم  
 قولدا اوله قوتم نم  
 ایچمیلد جملد حرب  
 قوبارام شی پله تشنه لب  
 چکله پر پله آه سینده سوز  
 المسم سنی قوبارام سوز  
 راضیم چکم جور دشمنه  
 بسکه سوددون اولدولون

مالام عالمه ایشک اولوله  
 اغللا  
 دوشموبیت صافله صولوم  
 اغللا  
 کرچه دوغرای جسمی عدو  
 اغللا  
 کوزله سوبولون کلش شطار  
 آغللا  
 وار سوالماقد قدرتم نم  
 اغللا  
 مانون منی قیلدی نعلب  
 آغللا  
 قارداشون عیون المیوب سنوز  
 اغللا  
 یکم بوجالیده کوریم سنه  
 اغللا

سوزکوزک بوندی پر سوزیم  
 ناسن ایچمیسن ایچرم اوزیم  
 یوندی پرزان اسرار حشم  
 سیندن ابدی وار بس خجالتم  
 لبلم زار و ناتوان  
 سن بومصرعی ایلرم عیان

کرچه بیج سواچری کوزیم  
 اغللا  
 قایموب دخی تاسیه و طاقتم  
 اغللا  
 هر دم اغلوب ایلرم فغان  
 اغللا

ایله ایلکه کوزباشون رونا  
 سینه

کل برپیکوم بوچشم شملایه اوغول  
 کبت سؤقله زنگاه اعدایه اوغول  
 قوی شانز اوروم لطف پربنده سن  
 دورسون ایشام ایللی تماشا به اوغول  
 لب تشنه سنی الدورک بوشکریکن  
 قانون غاجان سوبکی سحر ایا اوغول  
 چکرا و قدر بوت قاست سوزونون  
 صدیف اول بوت قاست غایه اوغول

ای یاور من کایا درمن  
 بوینوندا کفن بوینوندا کفن  
 ایشا زه جوا ن  
 ایز لطف سن  
 آخردده یقین  
 ابوالکاسم  
 میدان دو شر  
 امیر و چمن



کت قانون ملک ده تو کون اعدا  
چون قلدن ترخص سنی دلو پادشاهی  
ایکاش تا پادی بوانا ایستاد  
طالب دکن حیات بنایه او نوبل

تاخیر ایلمه  
بوشاه ذمن  
بوده ایل  
سند موردن سند ضرور ایل

### سینه زن

کیم ساروب جسمو قاروش سله میدزنون  
بوسنون بکرا کوندی که عریان کورونور  
کونجی نزه ده باشو درخشان کورونور  
پزی لوبلکه ده قاروش او سادیر عدد  
او داوره خیر لرون اهرماندیری عدد  
بنده باشوی بکده زهرانی ایل  
ایدی سلطان یلوب قانده تو قوم ذیل  
ایستاد ختم اعداد بند و شکرو  
ویرود اهرینه انکشته انکشته  
دشمن الدوره اگر شمشیر عالمده جان

باشوی سر طرکه کوشو پرایه سنون  
اولیوب کفن قانده سلطان کورونور  
پاره پارچه دند در لبوبت نایه سنون  
دیر کونجه کون نشه دولا دیر عدد  
ایل تون دغلوب کورنه پرایه سنون  
سلسل ایل بود که دو غبارین نخ ایل  
کچوب آخروده باشون نیره عدد و سنون  
قوبوب این قوریر رده بولکل پکرو  
انجا روند و بمعاده سلیمان سنون  
بوکونه سالر دوزن بکیرین شاه جان

ایستوب قوریرینک دابو قوم شان  
برجه قاروش نظر است بده کربل  
باغلوب قول قورلا برجمی پرایه  
سنی بود شته کورشدیه آخر همان  
حق پکیر کیدیه ناحی ریه بشون دلبدا  
یوخیش فزجه نضاف دل عدواندا  
کرباشون کربکوب طبل بوسیداندا  
یری وازم بوکوزیم شکنی خواب ایلون  
بودد خسته دوست خجتاب ایلون  
نیلیوم کرب بلادن چکله رشا قسطار  
وفن ایدوب سمو بود اقایم برجه نه  
سر عشقون منی بوتلم سر خجابه چکر  
بوکیر زخیره ولساده اگر شاه چکر  
قسمت اولون کلن ایل ماه محرم

نشین و تهنوبت کیدیه جلا سنون  
شیر شاه آبار دوزینون قنایه  
ایندی شکرون نه بو جمع پرایه  
بسی قید و لابل جالون علقشان  
تو کیدیه قانوی بو عمره سید سنون  
نه باجد قور بوشکه دوشم هر آندا  
بس کلوب آلوده پلیم آیان سنون  
سنی بو نوع کورن ویده خجواب ایلون  
اغلا راحول پرایه نوه سکا سنون  
قوبالار کاش قلام کرب بلادن  
دولانام شمع فرا رنده چور و سنون  
کربکلیسه کبی انجمن عامه چکر  
کبد رتم کرب آبار باشوی پرایه سنون  
کیرلاده قوردهان مجلس نام سنون

فیلا سان اور دابو اوصا محکم علی  
هم با تو را دلا بوا لغیر خایه سنون



سینه زن

اولون شمشیر بو جانوه	یونخ طاقم جبرانه
شکر سوز دور قانوه	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

ای پادشاه انی و جان	کشتن کبیر تاب و تیان
قانزدانی جیمیده جان	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

کل کتبه بومیدانه سن	سالمایه نئے جبرائیل
کشتن با تارسان قانسن	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

قورخوم بودور شمر دئے	بوچولده الدورسون سنه
آخر اسیر ایتون مننه	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

سن بزم اسم ابروریم	آفتار الونج کوز لیم
شاهدی بوجشم تریم	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

چون پرخطر دور بوسفر	کل سلامت پر نضر
کل بوسفر دن قیل حذر	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

بو عرصه ده عدوان سنون	باشون کسر عیطان سنون
جیمون قالا عریان سنون	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

قاله اگر بولکلبدن	ایتی قوم اوسته پکفن
مشکل دوزم بودر ده من	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

الدوره شمر کیسه جو	من قورخیرام آخرده بو
نقشونه آت چاپون حدو	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

کرچه تر غم پسران	هر غم دن ایشاه زمان
مشکلی ظلم ساریان	سروریم بابا یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سروریم بابا

زارونه یاور قانوب	از قاسم واکبر قانوب
-------------------	---------------------



اهل حرم منظر قلوب | سروریم بابا | یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سرور سکنه بابا

لعل کوزون خنبار ایل | اخلاصوی ایل | ایل

نومسری نکر ایل | سروریم بابا | یاوریم بابا

ایشه دینه بابا سرور سکنه بابا

سینه زن

نوعروس آشاروب دیده کران | ناپدی داماد آلقانه خلطان

کوردی آشفه دور زلف و کامل | دریم اولمش اورجان سنبل

تاکله یسه شوریده لبیل | سگدی شوریده پر آه سوزان

کوردی جیبی روشوب باره باره | زخم افزون کلر شمشاد

پیکرنده اونون چرخه باره | یار بسندن آخار چشمه قان

باشلادی ناله با چشم پرغم | سولدی آ اولان عیشی برهم

هفتداجانوه جان عالم | من اولوم بو خط و ناله قربان

آچکونون پرجه ایامه منظر | نوعروسون قلوب کورنه زیور

سالمشم باشمه ناره محبه | ایتشم زلفنی قانه خلطان

زلفون

زلفون آشفه چون سنبل تر | رنگ اولوب رولوه چون احمر

عارنموده باقوب تانه بکسر | طره سنبل و خط ریحان

آچکونون پرچله باقمه رستف | نوعروسون سینه قالدی حسرت

چوخ یان درد اولور درد قشنگ | باغچه و سینه لرو بهر ان

بتر حسیون اول خار و خاشاک | پیکرون بر سر زخم و رخاک

بسندن ایتیموم سینه چاک | زلفی قلیوم من پریشان

دارتاشون نهستی چون طاله | اکدی بو قیدی آه و ناله

رولوه چون شمشه اولدی لاله | قالدی سینه یوز داغ بحر

آیریلون قتی یومدی منده | زلفوله منی حال کسند

جان زبردتم قلگاه بهر منده | عزیزاره قبولون ایکی جان

لعل ایل بس بو کلر مه | آخری چسکدی ایش پر مقام

ایندی یورقم او دورمه خامه | دوشدی آفاقه پر نار سوزان

سینه زن

کیم سالدی یوجانه حسوسه و اولما | اولوم سنده قربان یا اخا شهید

کیم قانوی تو کندی یا ابا عبدالله | اولوم سنده قربان یا اخا شهید

اولوم



اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

نات زهرانی قیدی شمر اسیر	نات زهرانی قیدی شمر اسیر
اولوم سنه قربان یا ایا خا الشید	اولوم سنه قربان یا ایا خا الشید

اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

لیم سالدی قودی برادته جسم با کون	لیم سالدی قودی برادته جسم با کون
ایکوه کو شواره عرش آله	ایکوه کو شواره عرش آله

اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

بو چوله عدو نبیل قوم کا فر	کوب با شون عثمان ویر یو بر سو
عربان بد نوده آت چاپوب ایل	اولوم سنه قربان یا ایا خا الشید

اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

طلیل کوب شمر شمر با شوب	سویوب نامور خون فرقه لیس
کیم کدی آلون بو چوله بجرم و کس	اولوم سنه قربان یا ایا خا الشید

اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

ایزبکه دورو بلار باره بو چوله سنه	ناپولری میلجا بو سه کا ه
لا حول ولا قوه الا بالله	اولوم سنه قربان یا ایا خا الشید

اولوم سنه قربان یا ایا خا العزیز

سنه زن

چو ب عرش داو ده بوسدا	قتل الحسین کج بلا
کلوب عرش دن پره بوندا	قتل الحسین کج بلا
بونه درد و غم که عالمی	بور یو پری ناله و احسین
که دیکه پوسور بر ملا	قتل الحسین کج بلا
توسوال عشدن ایلدیم	که حسنه قله تور دیلر
دیدیی شور یکه بی بی	قتل الحسین کج بلا
ایشده نده پوسور غصه دن	توکوب اشکیده خوتنشان
مندی بو ترانه غم فرا	قتل الحسین کج بلا
مذن آه زینبیل جان	دوتوب اودا آسار اولران
یشده کوشنده بونوا	قتل الحسین کج بلا
چوسکینه کورد کج شمر دون	کلور الده خنجر خوتنشان
دیدیی عابدینه که یا ایا خا	قتل الحسین کج بلا
ینه طاق عرش توکلده	ینه نظم چرخ پوزولما د
او جالاند اکو کلره بوندا	قتل الحسین کج بلا
نه سبدن اولما د نه لیک	کوره سن بو عالم ابوی خراب



ایستند روح الامین ندا  
دیدیم نفلک بوزه نو که چون  
نجات ابیدیم من پسخوا  
دیو لر بومند بوجا جها  
دی فشان و شورید لعلنا

قتل الحسین بجز بلا  
بوسر شک است که  
قتل الحسین بجز بلا  
که کبوده الجبان فرا  
قتل الحسین بجز بلا

راز و نیاز امام در قتلگاه و معبود خود

عرش بن اوستن بکله فرشته چون میرحاجان  
کایند بوعصده دهن نچه فرماز و برشم  
بوازم نسیم و طاعتی نور جان و برشم  
شوق لب تشنه ایام عشق او دله چون پسند  
فانکم نیکمی دوغرانه جسم بند بند  
قائم قالمو ابلاده ویرود کیم کتوبه  
نشد تمام وصالم پر نور مطلقه  
چاکم جان کبره دشمن زبردست ایست  
شاه جام شهادت ایله دست ایست

حضرت معبود من قبله پسر راز و نیاز  
جمله سین باشیز بنیز تو نسو عیاشان و برشم  
مرنگاه عشقه وار پر نعمت پاکباز  
ایچرم سوکره چمن حکیم عشق دهن کزنده  
باش و جان و برقم و غبار کشتیم راز  
پله عیدم دله که تشنه جانورم محسوبه  
باخ بوسو سینه بچیزت عاشق نواز  
جواب کفر فلک حق پرست ایست  
ویرم بوجیزه خجسته استبان

من شید کوی غم بنورم دهن و نزار  
ایچو اندورند غمده بو تیغ آبدار  
قویارام پال هرگز نب سلام ولا  
نیزه دن باشم جدا و لایز اگر چشم اولا  
اوند کیم غلطانیست که تها شاه کرملا  
ایستد ایتمیزن فیله دن ناز اوسته دعا  
قیجما نیدن دلدن پدی تجویدت م  
بوتمازه ایله قان و ستماز یله قیام  
عرش ایدیت بیدیم فدا و علوم علی کبر  
یا نما سون نارجمیه حبه یملن استر  
راهنم حکون غم اوستن خجسته غم زینم  
ادود و توبه یانول چو شمع بزم نام زینم  
حاصلان آفتوایله ایرت جلیل  
باش کور ورم خاک دهن ورم نزار و نزار  
زکرم عشق ایستد عشق اولور ترش فرزند  
فان غمناخ آرتور دیو شوهر سینه سوز

ششکام غم شیرین کلام آب خوشکوار  
نیزه خوریز دور با نده پر عمر داز  
قانه هر خدشته شمر خون شام اولا  
خبراندن بولت دلدن ایتمز احرار  
دوشدی بوجایله آریست کز اول با  
شایدین بوقت ایله فاندن لک رستماز  
ایستد مزاج ابد دله شاه آواز مقام  
حضرت باریده چمن مزاج موسدور ناز  
ایلمد قوبان بوخولده جمله یار و یار  
اوکلن بوازه شاد بیکیم چاره ساز  
بارد و غمناک ایون قاتین غم زینم  
شاده هر سام قبلون صبح کیم سوز و کلام  
باش قوبه یانول خون کوره کلام دهن  
نیزه دشمن منی هر چند ایلر سر فراد  
ایله آمار حجت آه عاشقن برود  
عالم داور دیو بومدیت جا کلام



سینه زن در شهادت امام

کجی زده عقده جانان بر لبها نشین	آفرین ایندی بو عتقه حضرت جان آفرین
عاشق جانان یولست جان اول مرز	جلوه عشوق اولان برده بن و سکر خور
عاشق شوریده پسر باش ندون خجندور	کو سترنده شایع حبیبی عالم نازیلین
طاب جانان کرک اوز قاتنه غلطان اول	نشی عریان بکر صدایه غنلی خان اول
یا حسین عالم سنون تک عاشق قربان اول	سیکیمی عالمده جانان کجیم بکیم بقین
عشق با شون که میم کعبه کا ویرایدوب	هتای حق ایدوب لره ترک غیر ایدوب
کو کیم می نزل نزل که جدوده سیر ایدوب	کا و ایدوب ریده باشون غلطان کشتین
بر سید و جبار کیده وارتاب و تون	رسدور عاشق و پرور جانان یولند باوجان
باشی قائل کسر کسر ایسی خیاربان	ز محلو نشند هت چایز گرو و شرکین
یا حسین اوند اویسد کاشش بو عالم خراب	بکیردن آندن برده دوشد نکون چون آب
سودی عرش برین بایسته کنت تراب	کو روح جان دوز کو شوارین زینت فرشتین
فرش ایدوب قاتین برده سجاده راز و نیاز	ذکر معبود نهجه فایده الدون دشماز
دوشد آتدن سر کون نرا نه بسنگام	اوند اویردون باش که اول سحره فویدون
انسی عاشق عشقین پر سید چکدی کش کش	قید ی کیم طوطی لاله کو کور پر سید عشش
عین زینت جیدون کوردی و شوبی	یوز قوبلار الد و خجهر بر طرفدن ایل کین

کاش اولیدی خانان چرخ برادر اولین	کیم قرا عتقه اسوب بیلد انا اولک نمان
دوشد بخت قلکله به چشم زینب کمان	نه کوردوب بر تانلو باش الد و ر شمر لعین
آجیدی باشین یولیدی ایمن ایلد شورونوا	سول تی ناروش و کلک و سن یوقوبه شوا
پلرم یولکم اولوب دور انسی ندیده روا	الدوره انت ایمن ایام المشرقین
حق یولند بیل اولوب جید کی جان سرک	وار سبیل بودر عالمده فرفه جیدرون
سن و یوبین یا حسین بکشد کشترون	پر چه خاتم بیل ایدوب آتا میر انون
شوقه خدن کلن فرانه تطیم ایلدون	باش جانان کجکی عتاده تسلیم ایلدون
عشق میدننده جان جانان تسلیم ایلدون	آفرین بو عتقه ایصد نهران آفرین
مجلس متمد و علی دیده کربانین	اوخار ایل تی غلار سینه سوز نین
فتمت اولسون احسن یونوه و فغانین	زایرا اولسون قبر و خضایلین و ایمن

سینه زن

قلعه چکوب خجهر شکر اعلی ابر	کتمه جموی دوغرا خجهر اعلی ابر
کا کلون غبار آتد حاجی خراب ایلر	ز لعلون اوله آشفه باغیر کیم باب ایلر
اوند اویردون سبلا بس بو تاب ایلر	کو رسه دوغرا نوب جیمون کیمیر ایلر
عشقین یل آفرده لیس اوعول بخون	باغلا نور اوز خجهر مسکنی اولور لاون



سر بر بندن عزبان چو لاری کر خر و ن  
 کوردی یارین اکبر و شمس اوز که احوال  
 کثرت جاسندقی هرا یلزار  
 طوف ز قیقه سالدی سرو قد با لکین  
 سر آمدید و لب اوندان بد چشم شلایان  
 بجزده بو چرخ و ن توش ابد بکین  
 ابیکه کید بر کین کین تر فایکین بار  
 حافظون بوشکر ده چو لاری ازل  
 کیم بو چرخ و ن تو لری کر بر ارسال اولون  
 کلدی بعلدی اوندان بوسکینه اسون  
 و نیم که زنجیره با فلانام من کجاش  
 مجلس غریب بجزده با و دیده کرمان  
 حاضرین ایله بکینه شوقه کلن قربان

سینه زن در شهادت خاتمه

چون فویدے ال باشد

اگر و ن بک شود و شر

صبح و شام اولور ددی کبر ایسه  
 داغ عشق کمنه نور سینه خنایه  
 زرب لب دیر اولون مادر حبیب  
 بدین کج ابد و بکین چو طر حلسین  
 سولوب الد بو جانم کوز لری ایسه  
 آتش فرا فوزه باندرد بو جانم  
 خیمه بولون بکوز لری ایسه  
 کیت اوغل علی کبر ایکن علال اولون  
 قالدی پرده دیدرون عشر ایسه  
 اولما سوا شوندن کم پرده نوک تار  
 نه که قیو کلون شکر ایسه  
 کوز باشی نوکوب طیر آه و ناله فغان  
 شوقه طر کون ایسترا ایسه

وقت اولدی بو غمناز  
 چون سینه وقت حلسی  
 اودم نیکم عترت  
 مو قدری سیزدن نارضا  
 حرت ابدون مند صور  
 پس یوز دو توب باشوروشین  
 و شاه مغلوبیم حسین  
 اتول و میت کیم عمل  
 زهرانی قویدی با ایجل  
 درگاه سینه اوداورد یلار  
 پهلوسنه سندیر د یلار  
 نیر ظلم ابد و ب قوم لعین  
 اولدی امیر المؤمنین  
 آخرد زهر کینیلین  
 قالدی او شاه ممتحن  
 قبک اوقوم ب و فا

رعت قبلایر البشر  
 پسله بو بودی ایسه  
 اومیت بذا انحصار  
 قویون اولال آلبا  
 بواصل پسته سر بسر  
 سولوب حسن انور عین  
 جدوز بودنیان کیدر  
 قبک اونا قوم دغل  
 بانال و شام و سحر  
 قاپوسنه باندیر د یلار  
 باران اوقوم بدسر  
 اول غلبه خانه نشین  
 پر کوشه ده دوشه مفر  
 باران شهید اولدی حسن  
 زهر بله صد پاره بکر  
 آل رسولین جفا



نامک بساط مکر بلا  
شکرون پونکه نامک  
چون کر بلا همکاره  
هر کون ظلم پسکران  
بوظلم دن اولر نشان  
فریاد او ساعدن بطل  
انصار دن چمنش اکل  
نعون و نه جعفر فالوب  
نیار و نیار فالوب  
سویلوب اودده شکره  
منوبدور سمنبره  
لعل بودر و پسکران  
هرگز سقنر بویان

هر یازدن اولک جلوه کر  
ست اولک الدو نما کر  
دوشدی خیال شیمه  
اولش بو عالمده عیان  
بوقصه دن ویرنر خبر  
کور دی حسین ابن علی  
فریاد رس یوخ بر نفر  
نقاسم و نجر فالوب  
یو صدور نه قارداش نه پسر  
رحم ایلیون سیر اصغره  
ای امت بافق و شمر  
نقره کلر پر زمان  
نم جو ب بد المخصر

### سینه زن

بونه ماتم و بونه عید دور  
ایکی شهر یار و لایته

که دوشوب

که دوشوب پیر یزد سنکون  
بونه نوبسار دی نه خزان  
نجه زار اولوم نجه شادمان  
پری مایه غم و غصه دور  
پری عید و پر غصه دور  
نجه عید دور که فراد و توب  
که دلنده مال و احسن  
نجه شیمه خرم اولور کوروم  
که حسینی شه نخب حد و  
بونه مال و وزندی بو فغان  
شه دین ویردب شور یزد جان

پری خندی تحت حلافت  
مخیرم من تا توان  
بوشهادت بو خلافت  
پری دفع ماتم و غصه دور  
منجیم بو عسلا مت  
بوجانده صاحب عید اوست  
سالوب انپانی ملالت  
که اگر چه بوزله میدان  
بود کون عرصه گاه شادت  
که دوشوب ترلزله بوجان  
یرا و زی دولور قیامت

### سینه زن

ظرا بله نه بنه یاسین  
که سوار اولوب علی تر  
نجه ابدی نه بی بر کس  
که رایش دوشوب نجه شکله  
نجه نایه نجه محمل  
نه فنده وار منه داد رس

اولی کبر



او علی کبره نولدی بس  
 نجه شمر اسیر ایوب پیر  
 من اولام جسانده علی زنی  
 اسرا که دست بدسته دور  
 نجه دسته تو لغولا بسته دور  
 پری حیدرون اولاه غریبه  
 نه روادای قاری تسمت  
 بو غنبله چون شاترم  
 متحیرم متعجبم  
 بونه دور دور بونه روزگار  
 علی اکبر دن او تور عیار  
 ایدرم بوجسمه یوز نیکه  
 راخی منده ایشکم سه  
 باخارام چو خیر صندره  
 ایل اوخ دک پله خیره  
 باخ او عابدین ملاک شه

که اورودی شمر او شمشه  
 دوزم ثبات دشمنه  
 نقد رجعتا که بتر منه  
 بو کلا سم ایل مذاکره  
 بو عزاده ناطم و ذاکره  
 نجه کونده ونجه سلسله  
 ہی جوریه ظلمه  
 غم السدن ایلدم کله  
 اوخی لعل سامع ناظره  
 او سیندن مشور صله

### سینه زن

بو باشوننی سینه ده باخا  
 که چنوخدی کون کیمه بولا  
 که ایدر ملاحظه قمر تون  
 که آچار لسان ضاحتون  
 باشون اشتباقی هر زمان  
 که همیشه ویده خون نشان  
 باخارام بور اس مطهره  
 که او ویر سالان چولدره  
 کورورم بو باشی جسد دهن  
 بلخ الی بکال  
 کشف الدجی بکمال  
 که ایدر مشاهد ذنون  
 حنن جمیع خصال  
 نجه حکیم من نا تو ان  
 دعت لثوق وصال  
 کبدرم آبار سال هر بره  
 بکمال بکمال  
 کلورم فغانه داده من



کسب دم و النجی پاده کن

سند گزاه بخمال

## سینه زن

ایتمه بکون اهل حرم غرقه شد  
بوقوم مرد ابودی کر قتل حسین  
بواهل حرم بولر اگر قتل حسینی  
آخر زور غمه دیکو ربم سنده بوال  
بوخته آتارون درد نسی سالد بوال  
نه بوز ویرد بغمه که کوب بر پرده شکر  
میداند هجوم آور او بوز پرده شکر  
بوجوله بساط ستم و جود توبه شمر  
غمه بایران سینه اوسته او توبه شمر  
بوملکه ده ستم اگر عالم اولاس  
بر نظم نزهتیه اولکا فر بد خو  
پرنایه حسینی بخت آدن برده شکر  
آخر بخت بر جیب بوفت کافر

میداند اگر فانه بانان میر حرم دور  
جبریل ویرد که کوه خبر قتل حسینی  
بس الحرم ایچره بوند درد و الم دور  
باعث ندی بومخت و اندوه ملاله  
زنکون پلا افترده و قدون پله خم دور  
تغیل ایل کسیرال ایدن بخره شکر  
بوخته او توبه پرده روشن شاه ام دور  
فخیله بوزیده علم کفر اور ب شمر  
آخر او شقی ده بوز ظلم و ستم دور  
مقتول سیرا بلر شمر حبا جو  
خستاق و در محشر کوز بتمه حکم دور  
پرنایه سوز فانه سلطان ایلو بخر  
باخا ز لاکه بکعبه دیامید حرم دور

بسکه شهید اورد و لو بخت شمشیر  
بویاره لرون شکر انیکه شمر  
ناحق بریه میداند بکون فتره ملاله  
آخر سوزالد ویش عاکبر قاتل  
لعل بوغرا شری با باله و فریاد  
محشر کوز بخر غمه دن اولم غمه آزاد

مکن دیکو بر کز غم اولم غمه  
میداند اعلی ارقولی غمه قلم دور  
الغانه بالور و نقد زلفه کاکل  
وجی بود و راتمه که لیسید کوز غم دور  
یا زور غمه منظم ابله با طبع خدا داد  
الده بوغرا و شمر طرزه رفم دور

## سینه زن

اولا نادولانا میدان ایچده  
اوره ملاله بسکه یاره

سنی تاپدم او غول لقان ایچده  
بازوب زلفون غباره

دوشوبسن یاره پاره

ایلدون باغری قیلان  
آچلش کل کمی حبسونه یاره  
او غول باغدی و جمن بوجال زاره  
اوره ملاله بسکه یاره

اولدی ایشیم آه و تغان  
دوز و لیش قان بوزلف شکاره  
یازار ام آتش هجران ایچده  
بازوب زلفون غباره

دوشوبسن یاره پاره



کبد شامه آنان باد و محنت	اونا اونا زو مالون پرده
قالو حشره کبی کو کلنده حسرت	یا از چون آتش یوزان ایخت ده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان
اولوم قربان اوغول بو خط و خاله	باخان جبران اولور و بو حاله
نجه سالدی سنی عدوان بو حال	علی اکبر اوغول پیر آن ایچنده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان
امو عضونده یورخ پر عضونلار هر	که یاره اورا سول بو قوم کا فر
نجه یوزا زین جمیله آ خر	باتوب سن خنجر بر آن ایچنده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان
جمالون سنلن زخم شمشیر	ایدوبن ج آیریلن فانیله تخریر
علی یورسور سرخیله نصیر	اولور و بک قرآن ایچنده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان

پهل مسطور او لوب کوچ قضا ده	کرک هر ظلم اولار کرب بلا ده
کیده شامه اوغول باشون جلده	قالا کل سیکردن آلمان ایچنده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان
جاندا مال چک لسه دادم	که ایستر عید اولایستر محرم
کرک اولسون جاندا بل ماتم	همیشه مال و ققان ایچنده
اور و بلار بکه یاره	باتوب زلفون غبار ده
اور و بلار بکه یاره	دوشوسن یاره یاره
ایلدون باغری قان	اولدی ایشم آه قان

## سینه زن

عزیزه کربا بانوی عصمت زینبیه	اولدی عاشوراکون روز قیامت زینبیه
نور ایمان کفر ایچنده اید عاشوراکون	زینبون قتلان عرشه سیدی عاشوراکون
بدی قدوشی انلنن کیم سیدی عاشوراکون	جور دشمنن کیم چو خنصبت زینبیه
خیمکدن چندی تلون زار و کربان اوشتنه	کوردی یوزویمس حسنون قوم عدد او
افخ و رالا خنجر او سنن تنی پکان اوشتنه	ویردی یوزویمس کربان کونک حاکم زینبیه
اولدی دشت کربلا ده کسان پر کردو	اولرمان بکده رزائل عالم کون و صناد



فطره در شدنا که بر طرفان آید باد  
 با خدی مت قلمی که نوک کوی کون باشد  
 کوزی شمره کوب ز همینون باشی  
 سولدی خوش آرزو قدش من ابرویم  
 اظفارون چو چکر دیم بود کوز دیم  
 فکرون بدنه هرزان که زار بود خندان  
 کید لب نشه با شون اولد چو شگل من  
 بنم قی دوش کک بو خجله د غلام  
 زلفی قمرش بوبوب نشون اولد غلام  
 بولم آفرده نری بو شمرهون لیکر ابد  
 با حین بوزنصور بجزنده چو خاثر ابد  
 ایلیون بوزم غده هرزان شور و نوا  
 در دهر من بومد در ان علیا روز جزا

ظاهرا ولدی اولنا اولد که علما زینبه  
 کوزسون بونور ابرویم سچ باقی کار د  
 فطره فطره تان آخیر بوز ویردی قوت زینبه  
 چنگکه اخو جان کیمده ابرویم دیم  
 اولمادی بیدرون آخیر بوزد مت زینبه  
 بر صحن اولد بونشون شگل من  
 اولد کیمی تاثیر ایدر فار دوش بوخت زینبه  
 اولمادی مکن اولد کوز بون غلام  
 بوز ویروب غصه دن آرتو خالت زینبه  
 دستیکر ابرویم اولن لبه زنجر ابد  
 در وقت زینبه هم زنج غرت زینبه  
 ابل قون خوشبون شوقله بر صبح و  
 کتموق ایتدیلد چشم شاعت زینبه

سینه زن در تغزیه امام حسن علیه السلام

اولو بر فطره محشر کوز بونین حسن  
 نوک بر کیمنه کوز باشی امام حسن

بر کیم با شدی چون اولد دل خسته  
 سالک الی فرصت مشوب  
 زهری اولد کوز بون غلام اولد  
 بو خیال اولدین اولد کوز خرم دل ابد  
 نصیب اولد عیش غاب  
 کوزدوب کوزد سر هر کوزد بقله  
 با نیروب زهرانه نازک بیکد اثر  
 دیدی ابرویم اولد ویردیم ویردی  
 شدت زهر دن ایلرک اولد ناله و آه  
 کلد بکوشون چون ایتدیلد بو حاله نگاه  
 اکی کیمی اعلی دور کیمنه ناله ساکوب  
 بر نظر چو کیم حسن اولد بو احواله ساکوب  
 کوزدی اولد کوز بون غلام غم و محنت ملن  
 بوز فطوب اولد کیمنه غم و درد بکن  
 سن کک کربلا ایچره دم خنجر ملن  
 کیده سن زکمه نشنه علی اصغر ملن

کوزد زهر ایوب قیوس ایلد باش اولد  
 کوزدوب کوزد لویرد و تهاوت اولد  
 فایدوب تکرله طلبه حاصل ابد  
 که بوز هر ایلد تاثیر اولد شاه زمینه  
 بونیدن دوردی امام حسن اولد  
 ایچوب اولد ویرد نجات اولد منته  
 اولد کوشه زهرانه ایدو پارچه بکر  
 سر جهره کوشه سالدی درد و محنت  
 ناکمان ایلد اولد بوشدن کاه  
 ووشدی آشوب و ساقه نامی مردوز  
 کوزدیلر زهر ادرارک حب احواله ساکوب  
 رفقت لویرد اولد نشنه کلکون کفنه  
 ایچ بیک اولد اولد نشنه اولد نزن  
 دیدی قردش سن اولد اولد بیک من  
 تشه لب جان بزه سن اولد کلکون بیک ملن  
 اولد اولد ناک و خنجر اولد شکر دهنه



علی بن ابراهیم فراده دل سوزید  
نوک گلن اشک غم و درد شید

هر زمان نوحه ایله دیده گریه  
آغلا شوریده بودا نده جین حسنه

سینه زن در شهادت حضرت امیر

با علی بگویند عالم غرق بحر ماتم دور  
شعبه اولوب کیر آه زاره آماده  
بولم اولوب خلقه گلش آه و فریاده  
کاش او بید بود عالم باغ او کون فانی  
ایلدی ملک ویران خانان در برنگ  
مصطفی بنی خلقه با علی امام است  
کرچه سنده بر ظلمین ایچین تمام است  
بولم قوت زهر اشک اوسا عده  
کوردلرشی کم غش نین او جانیده  
شیرینیه با نون و نه مردورن کلده  
انیمکه کفن نشون شاه پکفن کلده  
بس سینه اولمشدی که بلا ده با مولا

عسکرا آدم و عالم سر غریه عالم دور  
فدسیان تمام ایله نوحه غش آماده  
بوقیاست کبر بامه محترم دور  
کم بوجن آواره توید اک طانی  
ایمیده بو محندن شعبه غرق غم دور  
سند خلافتده او کمر مقام است  
جمله ظلم دن بد ظلم ایچین محب دور  
ناید برسنی غلطان سجده کا طاعتده  
کلری نفس جانون چخانه دما دم دور  
غن و ریجه جسم پاکوه حسن کلده  
بو کفنده با مولا مطلم سر عالم دور  
دوردی جان جین او غلکوزد و پیکر نینا

تویدی نشنسی عریان او چگون او کجه  
ضرغیبکه عالمده دکنی قی حیدرون  
پرا و فزون مثل دکنی فزق کبرون  
اول حسن مظلوم با علی او کون قربان  
جسم جا کچا کنده آنجا یوب با عدون  
هر کس اتمیو لب علی با ده محبت نوش  
اولما سون بونام ده شعبه علی عاموش

پله طلمه عالمده نانی کس سلم دور  
آل ما شید بر پر ارث اولوب سرور  
بولم خنده اونا بونده سر بهم دور  
کندی با شنی عشان غم و بیهوش  
هر ملادان عالمده بو صفت اعظم دور  
بو غراده اشک تر و بیدان آنتر جوش  
آغلا سون کرکته اتم هر کس اتم دور

ایضا در تعزیه مولی الموالی علی

کرچه بو ماته دیار ان نور و بر غم زینه  
اوند اکریم جام شهادت نوش بدو شیر خدا  
و بر دیر صبر و استیلا قلم وافر با  
عزت زهر با شیدن مجر زکین آجوب  
عالم مفاده با شین حله خولعین آجوب  
شعبه بو احوال سن کر ابرم بر صبح و شام  
بدی فرد و شین غریبین دونا و بر کون نام

لیک بون عین شلی ویردی عالم زینه  
کود و ده و چگون و نون و مجلی نام است  
بو غراده جسمین کیکه هم زینه  
بو غراده با شنی او زینب فکلین آجوب  
همدم و همدر او لوب سا را ویرم زینه  
کر بلا دین فکلین زینب والا مقام  
و بر مشدی بو زو حال آنجه پله هم زینه



غم نخم عالمه اود اورد عاشورا کون  
 سیدی اوسته جنون دور عاشورا کون  
 ابدی کربلا ده سمر ظلمت عیان  
 نادانانم حسینه زینب خانان  
 رفیق عالم بود که چو شب اولد علی  
 که چو زینب سیدی ابد اوقلا ندی و

سمر اوزمان بیدری عاشورا کو  
 رقت الورد بو فخر دادم زینب  
 و بر یوب اول ناسل زینب پردم اما  
 اولدی بو غم خسته کس بابا تم زینب  
 زینب کبری کل زینب با صوت خسته  
 بولسن اود اورد و ب محرم زینب

### سینه زن

سولیم عطشدن فخر و ش	ای صاحب خیرت عمو
باته منی رنج عطش	قویا دایام رحمت عمو
سولش عطشدن رنگ رو	ایود و دوند عشقم مو بو
آخرند و پر حرم سو	اولر نه منت عمو
دور پر حرم شمع باب میل	من چینه سیراب قبل
بوشکوی پر آب قبل	قبل خیمه رحمت عمو
باردار و اودور بوسنه	کیم بالواریم من شمشه
سنگ عمو اولون منه	ایضا جصولت عمو

برقطه یوخ سوخیده  
 جزا عطش یوخیمه ده  
 ابر و صاحب علم  
 از بس سوز لوق مکیشم  
 سیراب ایدن یوخ پر نفر  
 من ایلمده تاب اگر  
 یوخدو رپرا دکه گفت کو  
 ابلر بکینه آرزو  
 آشفته ام سنبل کبک  
 سولام سارا لام کل کبکی  
 قویوب عطش منده ثبات  
 دور ابلکلن غم فزات  
 اول سوکته رکنده عجل  
 بو عرضی ابله قبول  
 لعلنه که سحر بر ایدر  
 پر کیم چله تقریر ایدر

سولش بو کل روخیمه ده  
 یوخ اوز که پر صحبت عمو  
 بوجانوه اولون قسم  
 مانده یو خطاقت عمو  
 باندی عطشدن بوجسکر  
 اصغرده یو خطاقت عمو  
 سندن بودم پر حرم سو  
 قویا قالاام حشرت عمو  
 شوریده ام طبل کبک  
 جانکن کیده قدرت عمو  
 ای فیض بخش کایات  
 ویرسه بابام نخت عمو  
 قویا قالاام پله لول  
 پر خداد لور رحمت عمو  
 عالیه تاثیر ایدر  
 اولون یو جنت عمو



## سینه زن

ایم اوغلی بو کار زاره کر  
 بو بلکشی قویا شطر  
 باشلار ام بودم آه و نالی  
 ناله چکه سم آبرلق غمی  
 تاب ایلم نجمن او حالوه  
 ایلمی کاکل زلف و حالوه  
 طوی اولماقو ایتمه لر فرا  
 هر زمان ویره یوز بوجرا  
 پر طرف غم درد و فزون  
 بولرم حکوم نانی محنتون  
 قاسم ایلمی با غم و فوس  
 سولدی آتور ققون عروس  
 بو خراب اولان روز کاره  
 کچم او لغد ر بود یارده  
 او چو قیتم دار عمر قرنه

کسن آه و زار الیدور منی  
 بو خه شطار الیدور منی  
 ابرم کباب ایل عالی  
 ایتر کوار الیدور منی  
 قان اولار و ان حمالوه  
 قوننه کر غبار الیدور منی  
 قان بوز لغوه قویه حسا  
 بول که آه و زار الیدور منی  
 پر طرفه یاس اولد عشرتون  
 درد پشمار الیدور منی  
 نوع و سبله برنمار و بوس  
 الدن حشبار الیدور منی  
 نوش نیش اولوب کینارده  
 تیغ آبدار الیدور منی  
 خاطر دنده سن ساقلا بوسوزی

سالما باشوره مثال قرنه  
 بو آنا مون اول پرده همی  
 قویا چو خدی قاسمون غمی  
 پرده نشی ایله جستجو  
 قتلکاده اولر ماکنه بو  
 باخ بو بکر یاره یارمه  
 یاره چو خد کر جسم یارمه  
 لعبا مننه یوز و یوز فغان  
 بکر اشکی ابرم روان

چون بو قوم نوار الیدور منی  
 قویه آغلا سون چشم پرغی  
 ایلمی بدی زار الیدور منی  
 نشم اونه آخ زلف مشکو  
 قوم نایکار الیدور منی  
 زلفون آچکلان اولد یارمه  
 زخم پشمار الیدور منی  
 هر زمانکه بو وید اولور میان  
 چشم شکبار الیدور منی

سینه زن در خصوص آنکه عید نوروز در ماه محرم  
 اتفاق افتاد

بوز بزم عشی دور بوز مجلس قغان  
 بو طرفه عیسه باخ او طرفه ماته  
 بوز شور عشق دور که ووشود عالمه  
 بری وارنقه که چکه فارکشند

بوز نوبهار دور بوز موسم خزان  
 مکر عیدش اولوب بومه محرمه  
 بوز و حسینا دور بوز ناله فغان  
 او تور غبار غم رخ زرد سوسند



کل خوشبختی	چمن ابرو به شبنم	اولا شبنم ز کون	بو غنچه خوش نشان
او قاصد خون	پنجا جان تشنه لب	آهلا بویا لب	که غنچه طرب
بوند نام نیک	بوند شرم به لب	بو چگونگی دن کرک	اولا فخری
چو او بود فاسد	طوبی غلام لب باک	او دوی با غنچه بدو کل	او کلمه ای باک
که نقشه سر بر	کینه لب باک	دل نو عود کس	رو و کوبه ضامن
چو تو ددی شمر دو	نقدی با حسن	الوی به لب	راخی کدی با
زروادی سپر	کله با شوه بلا	او بلا بویا شوه	اولا جانمند
که او مانورده	قیلا تو کمین جفا	که او با برنده	او را جو به خرد
بره ز لجن جان	نخله انداشدین	برو دورین او	او دم که جو به خرد
او بار اکوبه	او بروا و نه به خرد	کیمی نزهت و خرد	کیمی خرد و خرد
اولا هر چه جان	غم و محنت و الم	سنون آدوده بان	او شبنم غم
ره عشقه سنون	کیمی که تو بویا	که فضا او چون	او به لب کس جان
بو غرا و لب	نیکه ایلم خیال	اولا هر چه خرد	غم و محنت و الم
	تو به لب دود و نار	دل جان و شغال	
	بوند شرم و دود و نار	کینه غامه پشان	

سینه زن

ای او غول ایله غم میدان	بو غدی سیلاره بار ابرو جان
رحم بر دور علی چون بود شکر	تشته دور قانوه شمر کا فر
بو غدی سنده او غول تاب خنجر	صف چکوب قتلوه قوم عدوان
تو خیرام قانوه ای دل آرام	کیم با طره عنبرین قام
کو دیش طو علی اکماش کام	الدور و ترستی قوم نیغان
بر نه غنچه لب باک ایلرم من	قلعه کوریم دشمن سن
ایلو به دور او غول جو دشمن	زلفون آشفته حالون پشان

سینه زن

ساغلا پر قدم ایله قیلوم شانه کلون	ایسلم ره حشده با قاناک کلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
هر چه بنیدم کلو ایدم نه کبرای او غول	طوبی بکایدیم من مضطر او غول
شانه ایلم کلون قیلوم زبوره او غول	بخش تو به جو حشره دل دجانه کلون
اکبریم او غول	سروریم او غول
کل جانلوا تو نه تو زاکر قان اولور کوکل	کودنه لئون آشفته دور پشان اولور کوکل
دو شنه نظر کلون پشان اولور کوکل	چونکه بسته دور بودل پشان کلون



اکبرم او غول  
 عارضه نکای او غول خال باشد  
 هر دم در تور دیده ده بنیم قانوی باشد  
 اکبرم او غول  
 زلف و زلفون غصه ننی اغویب زبون  
 از قانوی لا سکنم او غول و او خون  
 اکبرم او غول  
 رفیم شبیلون ننی قوم کینه جو  
 کیست نوزده بو عمره ده که قانو عدد  
 اکبرم او غول  
 چون بخار ننی اهل شر علی قتلکا ده  
 زخول اودم غوراید علی قتلکا ده  
 اکبرم او غول

سروریم او غول  
 هر نفس سالور پر جبر کور نه سود ایر باشد  
 پر پر او غول نمیم اگر شانه کاکلون  
 سروریم او غول  
 کاکلون کولان کولوب طاق و کون  
 ای کویب پر جبر کور زیو از کاکلون  
 سروریم او غول  
 قاسمون خط و کاکلی با قوب قانو موبو  
 رفنی اولار ام با نامه اگر قان کاکلون  
 سروریم او غول  
 کاکلون پریشان دوشر علی قتلکا ده  
 چون توکر او غول تکر او میدانه کاکلون  
 سروریم او غول

سینه زن

قانوه غلطان ننی قلیش او غول جفا  
 باشیه المصطفی بعد علی الدنیا عفا

باشیه

باشیه المصطفی  
 نقد قربان اولی خرنو بوان جان علی  
 چون سون بو چول عقیل اجو قانون علی  
 باشیه المصطفی  
 قانوان مکر کون قیلکون ندان چن شدید  
 سکی الدون منده کیدم زربا زین  
 باشیه المصطفی  
 کولکون سانی بر دم طردیم علی  
 سکنی انرا سارست بیکون در دم علی  
 باشیه المصطفی  
 ای کویبیل ایلدی ناز او پر خم کاکلون  
 ای کویبیل ایلدی کون کون کاکلون  
 باشیه المصطفی  
 بانس آلقان بچنده نونه حالند و او غول  
 قتلوه با نوزده زخمون کفایتد و او غول  
 باشیه المصطفی

بعد علی الدنیا  
 سق بو لور کونسل اولی و سولت نور و سولت  
 قانوه بنر نو با نم سچو ده ما نم قسدا  
 بعد علی الدنیا  
 الیدر با خشی قویبی نر خرد و سید  
 پر دم علی کله حسن نر دکل تسلیم عفا  
 بعد علی الدنیا  
 سکنی عالمده مالان نوج شیردیم علی  
 قانوه غلطان مجرورده قیلکون عقیبا  
 بعد علی الدنیا  
 سولکون سدر کونون قیلدی مظم کاکلون  
 قان بچنده غورن انور چشم مصطفی  
 بعد علی الدنیا  
 قاتون دوشمش بره بونز نیامد و او غول  
 جسمی نیش نخون صیدره نوم عییا  
 بعد علی الدنیا

خمر لرد



خیمه رومی و غول کوزلیون صلا آید  
 بنام کورسین بوجالتون با آنان  
 باشد المصطفی  
 رکت خنک و غلغله زرد او بود و فردا  
 ای و غول کوزلیون شمره کوزلیون  
 باشد المصطفی

ایستد که بوجالتون صلا آید  
 بکوزلیون صلا آید بوجالتون  
 بود علی الدین  
 الدین بوجالتون سنی بود و فردا  
 فالدی بوجالتون سنی بود و فردا  
 بود علی الدین

سینه زن در تغریه جناب امام موسی کاظم علیه السلام

پرخیزان حاله فان اغلین فغسانه  
 دیده دل جاد و آدم پر شط و بند و اید  
 مانند هر قدر عدد و اولا و اید  
 زهر جرم ناتوانان کوب و شکب  
 عاقبت نهان جاد و اید و اید  
 حضرت موسی کاظم زینت عرش مجید  
 فالدی زمان باده و اید و اید  
 شوق جان یونند اگر جان تن قلیوب

جان بوجالتون صلا آید  
 خاک بغداد و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید

حضرت

حضرت یوسف کمی زندان ابوبکر قلیوب  
 هر صفت باشد کندی و نوم بی و فنا  
 آخر اول مغلوبه با آن و بر دیر و صفا  
 کوزلیون قلیوب فالدی و اید  
 نفسی ز قلیوب اید و اید  
 هر زمان جرم بوجالتون عالم است و اید  
 دورت نفر حال و اید و اید  
 پرخیزان حال و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید  
 غلغله و اید و اید

مثل یعقوب عمری کندی دیده گریانی  
 اید و اید و اید و اید  
 عالمی بوجالتون و اید و اید  
 هر زمان صلا و اید و اید  
 کوزلیون قلیوب فالدی و اید  
 حالت تشیع نشدن با و اید و اید  
 بولرم حشره کوزلیون و اید و اید  
 کوزلیون قلیوب فالدی و اید  
 فالدی و اید و اید  
 پاره فالدی و اید و اید  
 کوزلیون قلیوب فالدی و اید  
 اولسان قلیوب فالدی و اید  
 کاش بود و اید و اید

ایله بر کیم شهادت کرد مردم خیال  
 روز و شب افکار بوجالتون و اید

مسنون



سینه زن در شهادت امیر

بوز غمدی با نذر و پیکار	نامو بو غمیل نزار اولوب
ایکی کوشواره غرش حق	بو غمرا ده تغیر دار اولوب
ایشله بو بویوشه مشبه لر	نامو لاله کت بونزه قان توک
نه ورو بوی عالمه بوز کمر	که نامو چو بر بار اولوب
بو جسانده زینب پنوا	دو نوب غمیل ایکی عزا
پر پسنده پاشه سالوب پسنده	پر پسنده ناله سوار اولوب
آتاسی اینه داغ غم مش	دولانوردی کوفه ده محترم
چکوب لاله خیزی نه ستم	که او اتر پیل خوار اولوب
سینه ایل قسبله دن	چو بک تمل غم ویرن
گمبسه کورون دغیرین	که غراسی غلبه خوار اولوب
اذا بانه مشبه لرون خدا	اودشی تشنه کمر بلا
که نه اولشه دو توکبو عزا	نه خول و کفن نه مرار اولوب
بو جسانده اگم پله غم کوروب	پله ظلم و درد و ستم کوروب
نه زمانه پسل الم کوروب	نه فلکده پسل مزار اولوب
کیه یا حسین اولوب روا	که سوز با شین کمر شمشیر

سر

کیمی کیمی بو کرده کین	سالوب چکین اوچک بسمین
سنگل برایش با و نا	بو بلایه غم و فرار اولوب
استایانی آتله پیکرون	که تمام جری غبار اولوب
واریدی او تشنه ده مار حق	بازیدیم جسم ورن
عجا او طالب وصل حق	نامو درو غم ده چار اولوب

سینه زن

هر ظلمی چون شکر کین کنی عبا نه	زینب قشوب حراره نخلکانه
کورودی که حسین ابن علی بار خروشن	آغوش آتله شکر میداند اشکین
اضغیر خضر سارالو زکی عطش دن	سوز بک کردن چخار افلا که زبانه
چو کورودیکه سوا آخار و اولیر مجاز	بولدیکه عطش دن سوبو اولخیز ناز
بونی کج اولوب چون آخار و کورودی بو عا	دوبله دیدی دوشماله پلایه نشانه
پله سویدرم کن دیکه بو طفل خزینه	احسن دریکیر منه بوشکر کینه
کفن دن دوم قویان کوب کیر سینه	اود لکافیرم پر افوخ قوبدی کانه
ایکاش و دندی و زمان کردش عالم	اودکده بودیم لال نجد ذکر اولوب غم
شکندن او پیکار با تو اولوب دلد	دو تنی و نشان ایلدو یرو دانه

درد



یا ندیدی علی اصغر و آن احوال او  
 عرض ابدی بوحال کلاه اولی آنی  
 سرتی بوابی سپید سادانه افغانی  
 پرنظره نی ووشید اولوردی ثمر فانی  
 اورا در بونغم بول غم بر بخت  
 شرح عطش صغری بود شرف

چندی چون او یکا چوب شد  
 کورن و حسین بلبوب اصغر قان  
 قویادی که روشن بره بر قطره افغانی  
 فالردی سلامت زمین و زمان  
 یاندی حکیم حال علی شمره  
 یا غوغی کور بسل سر شکم جریانه

### سینه زن

بحر و سالبوب عم او غلی بر کور منی خاله  
 بوجم چاکچا کون هر چاکون فدای  
 اولش کفن نندودر کفننده کویا  
 ماشا بوحالون تک پر درد مشکل اولون  
 هر نیوان طوفانی تبه بوحال نکل اولون  
 که کورین اعم او غنی احوال نو عروسی  
 دوزخ کوریم اتی متبال نو عروسی  
 سینه زن نوع برده خوش روزگاریم اولون

دوش لب بر و قدیم قاشو کچی بلاله  
 دوزخ فانه کولوم زلفون بوقان چاک  
 ای نوع و سر حیرت ایتمن و صانه  
 باشوندا چو خدیاره بوباشم کول اولون  
 ای کام سرجو غم قربان اولوم بوحاله  
 زلفه کچی نشان کور حال نو عروسی  
 عیون بلبوب غلیم دروغی زواله  
 هر نیوانه اس سینه زن عیون اولون

عبد القیوم من او کم بوانه بریم اولون  
 پر از زاندا اندن پله غم  
 تار کیشید آخر باشند یانه سویا  
 با خلدن لباب بوقوم بخت  
 زنجیر زلفون ایلر آخر من کفایت  
 هر چند غلام من آتار بوالهبا جم  
 هر چند بونجه پردم صبر و قرار و تاپیم  
 پله کلوم بی زبان بوفردت افتاده  
 منده والونج کلر کشته و سپاده  
 نقوشن سالبوب اراده نیلوم کفن یا پولز  
 جسمیده یار کسیر بر کجایمن یا پولز  
 لب لب بوزیم غمده و لفرق بخرمانم  
 بوجلس خراده دایم خسته عالم

سکانه دردی قویام بوجلس وصال  
 تاپشور و عروسی شمره غلام دیکوره قویا  
 قالدون بوقاره بخر باشند لاجاله  
 سویله منده و بر و لری چا بره نرخت  
 پرده و دوشوم لازم پر او ز که نیل قان  
 بو عشق او دین که کلان سینه و در کجایم  
 اولون قیوم عم او غلی بولوف و خط و خاله  
 کسین گرگ دیار شاد باشند بولون  
 هر برده ناله قیلام سالام سینی خاله  
 پر پله یاره الین هرگز بدن یا پولز  
 بوقوم تیغ و خنجر از بس اید و حب ال  
 تا عالمی قیایه و بر کویا بوجشم پر غم  
 ویرکسان کویا بولوطی مت

### سینه زن

ای دغول ایلمه غم سیدن  
 یوحسد لیلاده یار اکبر



خمیز دور علی چون بوشکر  
 تشنه دور قانوه شمر کا فر  
 قور تورام قانوه دل آرام  
 نوجوان اول سن آتش کام  
 او نده آخر نخب تاب ایدیم من  
 ایلیو بدور علی جور دشمن  
 اور ما بوجان بهران یارین  
 قوی آلوم کوز لرون من بلکین  
 سولدی کبر ایدل شکسته  
 بو دور عیدیم کرک قوم لراسته  
 کله پسله آنا شور و شینه  
 پرنفرد ادرس بوق حسین  
 ای آنا آغلا هر آندام  
 عالم عشق اولور اوز که عالم  
 سولدی ای اوغول قیظ ساره  
 ایله بودد بجرانه چاره

یونخدی سنده یقین تاب نخب  
 صف چکوبت لوه قوم مدوان  
 کیم با طره عنبرین نام  
 کور قمش طو اوغول دیره جان  
 فکیده کوریم دوشمن سن  
 زلفون آشفته حالون پریشان  
 قاتمون چکشم هر خیالین  
 ایلوم اول جان بوجان قرمان  
 کله شوره پسله زار و خسته  
 تشنه لب جانوریم ای آنا جان  
 پرجه باخ بوشه مشرقین  
 من نخب منبلوم غم میدان  
 باشله مجنونگی شور ماتم  
 عاشقی باندیرور بجر جانان  
 یان بولیداره بو آه و زاره  
 اتم آخسر بودر یله نالان

قوی آلوم زینته بو عذار  
 بوجالون عدد کور سه بار  
 پر نظر ایله بو سوز آه  
 نمکن اولسه قایت خیمکا به  
 آغلا علی بو برغم غزاده  
 ال حسنین شفاعت خراده  
 خوش دوزیم طره تابده  
 رحم ایدوب ایتمه قانه خلطان  
 غزم ایدیر سن اوغول رزمکاره  
 منظر دور یولند ابونا لان  
 توک برشکون صباح و ساره  
 اولسن غرقه بحر عسبان

### سینه زن

ایلا ابدی لف طه کبری شانه  
 بو کبرون ییته بهمن جانین  
 پرده کورنغری و نون کیم به جانین  
 اکبر دیدیر کز پند کل برین اولسان  
 قات نخب قاست پله سرچمن اولماز  
 راوی پله مسطره یوب شیده که سابق  
 اوندکه وفات ایلد پیغمبر صادق  
 تا تویدیک حسرتی درکنه سر  
 قتلدی اوجوان و غلی سینه رو  
 اورنغری اگر زلفی اونون عارض غلین  
 ماشا کله پر پله چون پرده جان  
 کامل دید جا شاید شکستن اولماز  
 بنزدی خرام تکلی طاس خجانه  
 اولشدی پر عارض پیغمبر و عاشق  
 بر شیه بزدن اوکس دودنی ساره  
 عرض ایدنم طالع رخا پر منبر



ویرشسته کو پا را و غول خالق کبر  
 پس کبریا خضار قلوب اوله والا  
 کور یک یوزتون نور بنی عس اید چو با  
 ششید بوجان کبریدی ابله تا تل  
 مس قان بلندی نیه اولطره کا کل  
 چون کش ایدی سوی لبستی فرقه عدون  
 سو بریدلر سورینه اور دله پیکان  
 مشو یک دعوایه او شهاده که ناکا  
 پرتیخ اوروب فرق علی کبره بانه  
 غش ایدی قان اولدی بس کیمی جار  
 ایلا بر تو نیمده باری من زار  
 نوش ایدی عقاب کبر پر قوره اوسا  
 تا کو رو دله پیغمبره کبرده شهابست  
 کو تدی کیمی خجری کیمی نیر و کیمی شمشیر  
 قلندره ایدید چون ایدیلر شمشیر  
 بسکه اوروبو بسکه نه ناکه کبر

چون کلدی هوادون بره اول یاره کوی  
 لعل بو عید کبر قان آغلاش روز  
 یانیردی نیم قبلر بوقه جانوز

نان باره لرندن چلباسا ولدی روانه  
 بان هر کیم صبح کیمی چوشم شب افروز  
 خوجکیم کلدی کوزیدن جسرانه

### سینه زن درغری حضرت امیر المومنین

شیده رنه صبح و شام ایدر  
 بو مصیبت بنایتین  
 اشکل دوکوه صبحه زمین  
 کور بوسینه ده آه آنتین  
 زهرین دم نینه ویرک سو  
 پلرم نجبه جراتیدی بو  
 سجده سنی کور دتی قاتلون  
 باعلی دیدی اورک قاتلون  
 سالدی بس سنی اید جان  
 اول قصاحت و اول بلاغت  
 سن اولنده ایشاه لافستی  
 آه و ناله هر بریده یاس  
 کندی عالمی مدده یاس  
 شوروشینلن آغلار عالمین  
 باخ یوناله سروده یاس  
 منقش ایدی باشیوسه حدو  
 اول لبین و کافره یاس  
 تیغ اکوب اله دورک قاتلون  
 سجد کاه و اورده یاس  
 جیغی کلوب اول شجاعه  
 بانجامندی سنبر و یاس  
 جمیع باشون اینه اقربا



قالدی محبت شاه کر بلا  
 دوتدی کوزلرین لخته لخته قان  
 قالمادی و دلم قات و توان  
 اچدی کوزلرین کوردی قات  
 اولدو واقعه قیدی ال و ل  
 روز مشر دین غمناک قرتون  
 باندور پری بو مصیبتون  
 هر کنار دن یا علی چکر  
 ایلدی بو غم اوستی اثر  
 علی ایدر آدی جمله مشکلی  
 علی اولور ویده منجلی

### ایستاد تغزیه فی مصطفی

اینیم داویم بابا یا علی  
 ابن الحکم سنه شید ایلد  
 زینبسون دوزن مزید ایلدی  
 غم کونن یاویم بابا یا علی  
 بوز جرات دور اول پسا ایلد  
 اینیم سروریم بابا یا علی

قبل نظر حالت پریشا نه  
 فرقون اوردی او دل و جان نه  
 غصه و غم جوم ایدر کلک  
 پر دم سندن جو اینیم قالمک  
 سالدی بجزون عجب مشکله  
 کز شدی بابا کو کلک دن هینونه  
 باخ بو سوز دل و بو فشا نه  
 یاندی ایل ویریم بابا یا علی  
 رهنیم بوز غم ایلک  
 کلکری ویریم بابا یا علی  
 کونده پر غم اولور غمشله  
 حسرت ماویریم بابا یا علی

### سینه زن

بلهوب فانه بو کز نه زن و غول  
 کیم نوکوت تا کو اینلر حسن ازل  
 کوزلر نه خیمه ده لیسکا بو کوز ایلدی  
 فانه غرقن ای بو مشکلی کیم  
 ویریم ویریم اولن وقته تا سندی  
 بدشید کز حسن و ابو ج حسن  
 قاترون بخیل بر طرفه چو نرو چمن  
 ایسه اکبر اذول نسیم کلک دوماز  
 باندور پری بو حال پریشان و غول  
 سنی کز یالوب کوزلر مثل اولسون  
 خیمکا به تشنه غیا جاق جان و غول  
 سوکمی کوزلر یچوب تا کو بو چوله مدو  
 سارا کو فریضه یور عیثا نون و غول  
 خیمه دن ایلک سلا مت سنی کوزلر دم کن  
 عرضه فکله نوکوتله بو فانون و غول  
 کوزلر بو کوزلر کیم نه مقنوم اوسان



بدون چو خود یار ایمانی معلوم اولد  
چو خوش باره و روانی خوشی داد رسون  
دور کیک خیمه یکدیز آخر نقس

پرسیده خسته ممکن دگور مانون و غول  
آپا روید کیستی خال کمر باقره سون  
کوزی حسرت قالمو دیداره ییلانول و غول

### سینه زن

بنای کوچ شیر بدن تو چو ضبط پهن  
کلو قبلیون و دایه قبر غمرا و فقهده  
کلو قبانه غرض است که کما جد تو تده  
دلوب درد دین بر پر کتوری است که خوش  
کودوب سیدی و نه رویاده جدی کن  
کودوم غم غریب آنور دیده غم غم پند  
باشون پربان پر خون سپید و صد پره پند  
پیاده بش آخون سار کیدر اول ناتوان  
ایست که لغا را و لو پخانان زین  
اچوب کوزخون بد پدرا اوله اولید عالم  
ضرب پاک جندلن چو بیا دیده پرف

جوانان بنی باشم مینا اولد بر کیر  
قلوب اولم فدا که سلام آنا خنده  
حسرت تو بادتی قالمون خیا قوم دون پرو  
اید و آب که آه فامه کید او زمان پشو  
اوپوب خیار پاکندن پود اولد حشر  
ویرورن تشنه زخم سنان تیر کاند  
او پاره نشون او سندی پاپرات لک کافر  
قالمو دیر از کجند عمن باغ مان  
کیدرم زید چره و کون چار و محجر  
وداع مرقه ز پاره پودر قود بدرد و غم  
کیروب اولم فدا که تو کوب کون و شک

سلام اول قبر پاک ابدی خیم خوشنایان  
ایدوب عرض اوندایا اما بولون شخت غول  
ولشام اعلی تو یازلار بو غرت پادرا و غول  
دغوب خیمه جور دستله مار مار اولون  
آنا پزینی کون جان کجای ایلر  
خراب مسجد دیوانه کجند تاب ایلر  
توبوب یوز خاندان مصلفا یا غم و  
وداع دوستان ایلون کیک موسوم کورت  
دور و کد فاقه لر زین جانیده بغزو جا  
که عازم دور عرافه آل طهار رسو لانه  
دوبلر دهندن او شهن بانار و نهان  
یووردی دین روزارنده دیرشم پان  
جهان اود اور اوجیلر نو بر پندور  
داخی بود کیری کرا ایتیمه شول کفایت

جواب کلدی ناکه قورون آه و فایان  
آپا اتم برین سمت عراق باجلال قر  
کرک تولا باغلو زینم ناد سوار اولون  
جنا و ظلم دشمنان باشند قالمه معبر  
برهنه کیدر شامه یوزه یغین قیاب ایلر  
نه که آج و سوز قالمه که طعن آتیه شملر  
یووردی نیه باجی اولون ماده حلت  
اولا تا عازم کوفه یوردن آل غم پسر  
ذاتی ارجیل اوج اید پشیر اولوب آگاه  
کلو بکیر افغانه تو کوب کوزدن شک تر  
که خودور یا حسین ز پرده تاب طاف جبران  
اولا کرب بلار مکان عزت حیدر  
کوکل چاک اولدی عمن بونه محبت دور  
الونده تو خیرام مایون لشون خامه و دشر

سینه زن در تعزیه غریب الغریب حضرت امام رضا



آنکه خود برین شیده خاستن غریبان  
 ایمن نظر بر این پرچه ظلم مآخونه  
 ایستد بغایت بدین از لغز سبب محروم  
 کند یزید زمان دل مام زنجیر  
 او شده است بکافیه حاصل اولدین کس  
 زین راه بهر اوساعه جسم زار نه تا  
 تا بهایان اولدین کس بهر بهای  
 چون کوری با صلیون روشنی و شیده ناکه  
 کف رو به باغیاق ترون اولدین کس  
 عرض قلدی میولا دشمن عجب حال  
 کسید بکشتن همان لیدر بواجوال  
 الغرض بهر حال بدین منزل ۲۰۸  
 بودی با صلیون پرچه پشت ابله حاضر  
 ما بهر ابدی طشتی ناله و فغان  
 بازه بگر کلدی شیده شمر تا منیل  
 نقد و را با صلیون کن او فقه ناک

و بر پرچانه برین دلش خراب  
 و بری چون شفا و است یوز انجمن  
 ایله دی و کون ترب بر جبرم شادان  
 نه برین قلوب سبب پرچه خوشه کور  
 اول مام و فتنه سبب ابدی بخت  
 بودی کل کس زکی نادی حالتی  
 چندی بزم و ان بیشتر اولد عازم خانه  
 او ز عیال کس کوری شیده بکس  
 بودی زهر ابدی و شادان اولد کس  
 حالتون پریشان و در تاج و توبه  
 پله حرم ایله بود و اوجنه همان  
 مرک طلائین کوری و لغز اولدین کس  
 فرشی بغ لوهی برده جا نور و پانه  
 طشتی یوز و توب او شیده خورشید  
 غش ابدی و توب ابدی و توب  
 کور و او دانی جن بر طرف باغ و حیران

چشم شط ایل کوزلور او غنی کران  
 ناکه اول بوین روشن اولد شفق و دیوان  
 باغدی کوزی غش آتش اولد غریب  
 ناکه روت ایل تان کلدی پر جوشه  
 عرض قلدی کا با پر جکل کلن بوشه  
 ناو شلوب بوشه آچدی کمان شین  
 سولدی غش ایلر بود و زهر کین  
 بو غریب اکر یاران حال احتضا رنده  
 پر غریب الی و فقه کرا و با رنده  
 کور دی شادی و سنده ایلد فخر بران  
 ایستدی و حالده پرچه قطره آب افون  
 ایل علیا و ام شک حضرت معبود  
 بزم حمده هموده نوک سر کشتن آلود

یوز و ناردی ایل با رکاه زند  
 حضرت قیون با جوده لندی رخسار  
 کلین رنده با صلیون با صلیون  
 او چلی پر و در احتضار کلین با صلیون  
 با کلین من زاده کلین شمر خرامان  
 کور دی شادی و سنده کلین شمر کلین  
 از قلوب غنیانم تا بتم او جانان  
 آچدی کورین کور دی و غش کلین زند  
 روشنی کورین آجاق شمر کلین  
 ایلر اتم پر و ریشنی که عطشان  
 و یردی و طالم سواد لیه شیدان  
 جمر غرا ایلر با نذر و ریشنی جو خود  
 اشک کلین آزار و رونق عزا خانه

نوحه در تعبیریه نیر بر التالب نیر علی بن ابیطالب  
 ایل شاد اول ایل عرا به  
 که فان اخلار علی المرتضایه



دو نوب بوا نفس و فانی  
 کمر افتاد با تشر قلب عالم  
 فلک سیاه خلل ارکان دینه  
 دو نوب نام امیر انوسینه  
 کیو چاره زینب غم لباسین  
 علی الرضا نون و قدی یاسین

کتورش درده عالم طبعی غم  
 که از قالدی کسیده عالم بلایه  
 یتیم اولش بو کون ماه مدینه  
 یو لار زلفین کلار زینب نوايه  
 بشندن آپاش زهر اوراسین  
 یو یاسین کیدوب کرب بلایه

ایضا در تفرقه آن بزرگوار صلاحت

پهلم آدم عالم نجه راتدور بو کون  
 کو بیدی پله کون دیده عالم انکار  
 کلون شیشه دیم بو کون نری نفاش  
 او دوروشی امانه غم شیر خدا  
 قار شوب پر پریشیون در شاه و کدا  
 درو غم حورنه عالم اولوب سینه  
 ایلکین بو خیمه لب زنه پاس دینه  
 کر چه زینب غم ایلمدی غصه مزید

قلب عالم تشریفه قیامتدور بو کون  
 نوکدی بوجع غراشم شفقان کاس  
 ساق کوثر غم سندن جبار دیر بو کون  
 غم الزلزل پوزیلوب سلا اکیامه  
 بو خیمه کیم نام سلطان لایتدور بو کون  
 یازدوب شمشیر آتش ظلم کینه  
 شه دین قبله توب روز شهادتدور بو کون  
 آه او کونک که حسین بن قالدی حید

یوز تو بوب حکمه غارت ایده لموب  
 ایسکر بو قدر ظلمه طغیان ایتسه  
 کل بو جمعیته اطفای پریشان ایتسه  
 بزم غمه بو کون المعین الا لان افلا  
 نه که مقدر و اولام شیشه بو کون قان افلا

شمره زینب دیدی نه شقا قدر بو کون  
 آتش غلغله بو خیمه نه سوزان ایتسه  
 شه غصه سی شهر کفایتدور بو کون  
 ایا کل آه چاک آویده کریان غلا  
 حشا و حاله اساطیر سن

سینه

با شرفه خجریه اند اشکر کفر با حسین  
 ظلم با یاران ایدنه بشکر عدوان سنه  
 دیکسیه بی پر جتیغ و نیزه و چکا سنه  
 ناز جانسوزدن نهلا که فانیار و لوله  
 چو لقب بدور انفس و اقا باک غلغله  
 چو خیمه کیم دایه اولوب نام دو ان  
 بودی عیش کیم پریشاندور بو جمعیان  
 شیده بر دل کلور افغانه کو کلر دلاک  
 ور دایدوب اسم شریفون جمیع و بناور

کاش اولید بو عمر کرباره با حسین  
 تا اولیدی بو جملار پر برتر و بان سنه  
 اقیل خجریه شمسکر با حسین  
 شوریل بر دم یکسده بو عمر بلبل  
 بو کون قان افلا شور عالم سر بهر پاسین  
 بزم غمه حسرتید او شیموب یاسه بان  
 اغیار بر دم مکر شوریله کیمیر با حسین  
 وحسینا مال سندن کرا و لاکوش فلک  
 کور نجه او شمسر آو و درده از بر یاسین



آه و دهن سالیله که بوی بهر الجف  
خون پاکو زدن اولم کلینک شکرت کر بلا

هر طرفن برابر آن ایستد قوم بچیا  
و کدی از بس جسمه شمشیر و خنجر با حسین

سینه زن

ایکویان دفاکند و زبور لعلان منی  
بویاره زبسد و زنه آرزیه و پیکان و رون  
خوشه آسم بر دیون بر جرمه بواوند اور  
کلیم سنا غنیم لب نشه زبان بریکه  
سپرده بویاوند و رس جان آسان بریکه  
و اهدم ترک بوجالده ایفره شوم و فعل  
آیا پله عهد تیشم جانانه روز ازل  
بوجالده عهد تیشم جانانه روز ازل  
کلیم دم شندی او تنه عرض سید شایه  
شیمین بلالده خوب کافر و اذنا اکان  
چسکد ام لعل منو فریاد عرض سید این  
اولش بونجه شمشیر زار و پشان حسین

باری و یرو پر جرم و سواد و یرو عیاشان  
جانیده قلمه کلا و جگر بران و رون  
از فالدی ای بر جمل آخر آبار کوفان  
من جان و دلدن رضایش و کج جانوریکه  
آما ده ام انجمن چون خند نیر همدان  
کیم اتم مجبور غم پر آنده مال ایل  
کون کون کرک بوعصده و از فانه عیاشان  
کوردی سینه زنه و خنجر و دار هر پرتن  
بنونده چوند و کلا و یرو جرم و جرم  
پرزخم اوروی سیکریدن و یرو اعدا  
بوسینا و شسته جمل دور و یرو عیاشان  
چشمش بوعاشور کوفان که تهمان حسین

لب لبم بویزه کریان و نالان حسین

بوجملن از قبره ایست کلن قربان سینه

سینه زن در حوالت کلیا

چون کوردی کا و رخ و بخود آوازه ناخون  
عرض الیدی یارب سید بولم بولم بولم  
یا کولده میسجایه تبس پر غم و محنت  
چندی و زمان بر عقل قلیدی نظاره  
پر دست حرم قد غرایه سواره  
خیل اسر جمل پریشان و شوش  
بونی نامو چکینده قیامن بلاکش  
سجادی کوردوب هر غم و هر درده سلم  
زنجیر ستمه بر یکی قوتار ستم  
لیلا کوردوب نه ده فان باش تو کراحتن  
پرنو علن اولش او بشون نفی معلق  
آما او باشی شق ایدوب فیریکه حیف  
بوتازده جانه سوزن الد و ردیله حیف

حیرتن دوم راسب و یو دیرو ده یوس  
یونجه که بکون غلایه اولوبت قیامت  
نه کول سایدوم شمه یاسع و قدوس  
کوردی سران کتور و لکر او دیاره  
بمشنده نه دار تنقه کهننده نه کوس  
افلاکه سالوب هر پر پر آله آتش  
آغلایا نامو شسته و افسرده و یوس  
عربان دوده و اکلشوب اولسد عالم  
زندان بچنده کورد و کوبله مجوس  
پرباشه باخار شسته پترو او مطلق  
کوباکه آچوب خنجر کوبله یو ملاوس  
زکرتنه باجد ویدی کم و بکیت  
بوتاشی حاله با توب آقانه صد فوس



پرایه باخاندان قری و دوشی سنان  
 بسکه اولوب غره اویش و رفته فانه  
 کوردی و کوبک باشد عجب تیره علات  
 ظاهر و جبیندن از نون نور است  
 بوباش دید که در که پله نوبلید و  
 یعنی شب تیره جبین ابن علب و  
 پستله یزید جبین با زمار ۱۱ مه  
 چو غل سین ابن علی است تمامه  
 بوسوزدن اولوب راه بر و اجماع  
 ناشیرون الد جبین بشتی راهب  
 اوروی و باشد نخله عنبر و کافور  
 ناکه کورد بطلو نور شمع نور  
 کلش او بره عیسی هم مو و خوا  
 حیران دولان و اربابین دور نه اما  
 بو مغر اولوب یرده چون راهب ظاهر  
 بو مغر دن اولدی نهاده نامو مغر

پرایه بوباش کوردی و بره نوک شای  
 فان لشمسی و لشمس از رخ شمع فانک  
 کیم نظم ایدر آیه قرآنی ملاوت  
 هم ترو لایت اولو اوجبه ده محسوس  
 سوبلیده که بو نظر فیض از لید و  
 زهرای بنس دل و پیغمبر مانوس  
 امر اولد کرک باشی کید مجلس شام  
 تاراجیام اولما و امر اولد چالو کچک  
 جان نقدی الم اولد جبین باشد نالاب  
 کستد و اونی در اچره و غیرت فاکس  
 پر طرفه سرا پرده ده قشید اونی سوره  
 اسرار الهی اولور او نهاده ده محسوس  
 پر تخت مقلده کلک حضرت زهرا  
 که قبول ایله زیارت که اولد کوس  
 اوز طایفه سین اید اودم و یرده جانم  
 اسلامی قبول ایله بی حیل و سالوس

لما

علی نقدر اولد سنه ملت اجلدن  
 اک فیض او دیای فیضات از لدن  
 فویا جبین اچردم چال الدن  
 اما بیک سعادت اما بولمغ محسوس

### سینه زن

ای قاسم نوک خدا  
 اولون سنه جانم خدا  
 اولما و سوزدن جدا  
 کتمه یا ویریم کتمه سرو ویریم

نوجوان عم او علی اما انا عم او علی اما

ایطر فلک سندن صور  
 بنجتم قرا بنجسیم قرا  
 طوی جملک سین ما تم سرا  
 کتمه یا ویریم کتمه سرو ویریم

نوجوان عم او علی اما

یوجانوه اولون قسم  
 فانون توکر اهل علم  
 فویان بوییدن قدم  
 کتمه سرو ویریم کتمه یا ویریم

نوجوان عم او علی اما

ای یاد کار مجتبا  
 قیل ترک میدان بلا  
 داما دشا کربلا  
 کتمه یا ویریم کتمه سرو ویریم

نوجوان عم او علی اما



بوجبله که ویران اولور	لیکن ایشم اتقان اولور
کتمه یاوریم کتمه سروریم	بهر فنده باغیم قان اولور

نوجوان عم اوغلی امان

بهر فنده کلم جان من	قویام کسنه میدان من
کتمه یاوریم کتمه سروریم	دوزم غم بهران من

نوجوان عم اوغلی امان

واماد اولان کیمز کفن	ایسر و کلزار حسن
کتمه یاوریم کتمه سروریم	ترک ایله بویسدن سن

نوجوان عم اوغلی امان

چوللرده سرگرد اولوم	سن بیز کرک کربان اولوم
کتمه یاوریم کتمه سروریم	ایمن شنگا قربان اولوم

نوجوان عم او امان

اخلاصوی ایلار ایل	لعل کوزون خونبار ایل
کتمه یاوریم کتمه سروریم	بومهر منی تکرار ایل

نوجوان عم اوغلی امان

سینه زن

الله

الکد حرم حر مر و لوله	اکدی الیتر و کان حر مله
اصغری آغوشه آلبش بدین	کور دیکه میداند او شوم و لیلین

عالمه آهیلده اوروب شعله	تشنه دور ازبکه طفل غریب
عالتی افسرده و منشوش اولوب	سوز عیشتن دلی خاموش اولوب

پله شان دیدی دوشمنز ال	بوینی دوشوب چکنه پشوش اولوب
ایلدی پریاند اکیبن ناکسان	اکدی اودم شسته تیر و کان

چکدی اودم و جدیده پر طبله	حلق علی اصغر ابتدی نشان
غشکن آیلدی اطفال صغیر	پله شان دوتدی او تراب تیر

آچدی کوزین ناله و افغانه	آندی چوپیکا ز او شوم تیر
قاینله دوللور دالین تا او شاه	چکدی او پیکانه شه کم سپاه

شاهد حال اول که یوخیدور کله	سپدی کوکه غرض قلوب کاکه
طفل صغیریم نجبه کور جان ویرور	اصغر الور جاتنی قربان ویرور

کودنج هر حمد	سورینه حر مله پیکان ویرور
--------------	---------------------------

سینه زن

بداندنک ایدر ای دیلر جلدیه باشون	دوشوب زمانه قاروش نخچیلایه باشون
----------------------------------	----------------------------------

دل



دل و بر و قضا به باشون  
 ازل کوزه باشون و کشد همدم خنجر  
 بدون بخیدنی یادی کول و تنه یار گیرد  
 دل و بر و قضا به باشون  
 بلای دشمنه باشون عجب سلسله دور  
 باشون شور سنون پلرم نه عالم دور  
 دل و بر و قضا به باشون  
 قویاندر سجده باش اول شهادت ده  
 تمام عضو قلوب سجده طاعت ده  
 دل و بر و قضا به باشون  
 ویر و بر و بوم بول باشون خوش خرمست  
 تنواری بچند دلوب که بر کمر است  
 دل و بر و قضا به باشون  
 اکو سبانی که بارگاه و حسد تن  
 تو کوب کجوب مواضانی مجتهدن  
 دل و بر و قضا به باشون

روز دی هر جایه باشون  
 کسب طلب دین اولد جدا یلین هم سر  
 که نیرزان سالار اوز که ماجر ایه باشون  
 روز دی هر جایه باشون  
 همیشه در دو بلا چک که مصمم دور  
 رضا و یرد کمر مالده هر قضا به باشون  
 روز دی هر جایه باشون  
 شهادت ایلدی جاکر باشون و حالت ده  
 او جالدی که کسیر ملن جلیه باشون  
 روز دی هر جایه باشون  
 کورنه کوکینه پرسیان چکوزلت  
 تنوادل بویانا کو برسد کایه باشون  
 روز دی هر جایه باشون  
 اولودی کوئی عریان لباس کترین  
 که بلکه تیر تیر بزم کرایه باشون  
 روز دی هر جایه باشون

ورق ورق و افروز پستی نهوان  
 جدا باشند باخو پر پر پزده حیران  
 دل و بر و قضا به باشون  
 پوزودی سلسله اولدیم ایزر سلسله کن  
 کلم روا کبودر دله نیکی دله من  
 دل و بر و قضا به باشون  
 با شمع جمع قلیوب پر بود ک غزادار  
 تیم او شافلا روین اولشم پرستار  
 دل و بر و قضا به باشون  
 چو خنجر و ب با شمع شمر فالوب جان  
 نفس باشون کسند کید و بد چنی قنانه  
 دل و بر و قضا به باشون  
 من کو نر ایدی آفتاب بی پرده  
 غریب و دیر اتمش با جون بوچ لکرده  
 دل و بر و قضا به باشون  
 او زید ایزر و غیریم کو کل مکدر دور

دوباره ایتمیل شیرازه سب و خنجر  
 ایدر تلاوت قرآن آیه آیه باشون  
 دل و بر و قضا به باشون  
 یولوندا پزده بلا حکم ایزر کله من  
 منمک و یرد قار و شمس صد صندیه باشون  
 دل و بر و قضا به باشون  
 ایاق یالین کزرم حبله شمر و بازار  
 نه عرض ایدم باخو باخو باخو باشون  
 دل و بر و قضا به باشون  
 او رو بکیزه سنده کز در و سپا بانه  
 که ضعیفان دایان بکیزه عجب ایه باشون  
 دل و بر و قضا به باشون  
 دو لاندیر و سنون عشقین برهنه هر رده  
 که کا و شامه چکرگاه کرطایه باشون  
 دل و بر و قضا به باشون  
 سستی کجاده بریم منزلیم محتر دور



میسلمانی هر دو دین برابر دور	نزدن با خبری قار و دوش بو چو یار با یون
دل ویر و قنایه با یون	روز دینی هر یار با یون
غرا کونده بولمس چکر پشه فغان	حسین آدین اوزنیلیک و در زبانی
او قائلو باشو من یا حسین اولوم قربان	غرا و قاندا کلو مجلس غایه با یون
دل ویر و قنایه با یون	روز دینی هر یار با یون

سینه زن

بو چولده من حاجی کرک با نام فانه	دوشم کرک غلطان بو قائلو سینه
----------------------------------	------------------------------

بانام قزلقانه

ایدر بو قوم کین خیمه نالان	اورار بو خراک به پرش سوزن
بو پیکر لطیف الیم بر بنه و عریان	داغلا آهتو کک پایا بانه

بانام قزلقانه

آخار بو صحرا ده سویرنه قانلار	کس بویرده غریبه قربانلار
شید اولور پر پر تو تازه جوانلار	ویر و کلباش و جان بولود امر دان

بانام قزلقانه

بویرده عباسه بتر غم عظمای	کس در کورن سو فزانه اول
---------------------------	-------------------------

کزار

کین رحمت نده سالو تولون اعدا	ششان اولور جی ششان پیکانه
------------------------------	---------------------------

بانام قزلقانه

اولور باجی طاهر چور و ز عا شور	کسر سولور لارین خیالین اعدا
عطش کن ایلمر غش بو عترت زهرا	فرات اولور جبار و لایه پایا بانه

بانام قزلقانه

کس بوید اند اینجا زنده عدو قن	هجره سیم او نه او شمر به ایمان
اولونجه و در سو شید ایدر عطشان	باشم کچر آخر سنان عدوانه

بانام قزلقانه

چو غم جنک ایلمر بو عرصه ده اکبر	شید اولور عطشان او شمشیر پیغمبر
قلعه انور باشی بو چولده چون حیدر	او دلف مشکینی تبار قزلقانه

بانام قزلقانه

زفاف ایدر قاسم طوطی اولور پریم	عروس ناکامی دو مار امان نامم
سالور قزاقا کیم کیم کیم غم	کلور غرا سنده همیشه غمنا

بانام قزلقانه

ینیزی سیر ایلمر بوزمه بلس	بر بنه سرشاهه ایدر باجی داخل
نه باشد ابر سحر نه یوزده پرمایل	اولور سیزه مکن اویرده ویرانه



## نام فرقت

عجب تابو بک بر فیضی عالمده	بمشته مان آغلار بو غصه و غم ده
حسینه زاکر دورمه محرم ده	تقان و آهنگدن دولار عز خان

## نام فرقت

سینه زن در تغریه سلطان خرم خان

حضرت امام خواجه

زهر کین ویردیل غریبه سنده و عجا	بو غم غرتو باند دل آل عجا
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
بو غم غلم دور آه سینه ماسون ایلده	سنی زهر بیلده ایلکله سون ایلده
بو غم حضرت زهرا جگر تون ایلده	ایچیده بو غم و دریل ویر و اولده
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
سنی همان کورد ویرینه ماسون ایلده	زهر ویردی سینه سبط رسول ایلده
آه اودونکه باغوب کوردی ایلده	زهر دن ویردی کورس ویر با شوندا
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
بولیم زهر بیلده سیم شریقه نده اثر	قطره قطره دور اوندن توکلورده

سال محزون پریشانوه ایلدی نظر	توروب نزله آخری اولکان و قنا
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
ما دوروب نزله مصطفی کیم یون در	واریدی هم ضعیفونده بله جان رسته
عالم اولدی با شریک از سنده اشدن	سنی جان تک با سرب آغوشه دیدی انا

یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
سن اولان و قد شیده ستم فقه کین	او فلان اشدن سون با سوا غم خرم
پر شیده وند و خوب سینه شریکین	نخستینه که اوردن اونا نور خرم
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
آه اودون که جبین این فردو جید	کوردی خرم باشی اشدن مکرر طرد
دیدن سمنی ایلد شیده شید	تور و دوروب لب علانی تاثیر هوا
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا
آفرین نطقه ایلد سینه تغیر اولم	حقان اولما نید بو خیر اولم
اینا سینه قلب اگر سوزده بو تاثیر اولم	ویرکلن اچرنه خوب سید سن روز جزا
یا غریب الغریبا	یا انیس الفقرا

سینه زن



مسک اولدی چون سار	کرب بلادن چگون قطار
تا ابلت امار	پهنوس و پستار
زینب بو غم بانه طالع	شره بو یورک با آه و ناله
بو کاروانه قوی محال	پر قلکانه دوش سون کدار
تا ابلت امار	پهنوس و پستار
چون قلکانه به او شمر کا فر	اول غم قطارین نوش سید کیم
خیل اسیران خیل کدر	افسانه کلدی آه و زار
تا ابلت امار	پهنوس و پستار
دوشمنی اسیران در محفلن	هر بیل آله کام اوز کلندن
قلدی نکابت در دلدن	زار آغلار دین بر بار
تا ابلت امار	پهنوس و پستار
آرتودی زینب شو بدل سیننه	افغانه دوشدی بو عالمیننه
آشماردی پادی نقش سیننه	جسمنده کوردی خنجر کار
تا ابلت امار	پهنوس و پستار
آغلادی زینب و افغانه	لوکدی کوزندن چون طوبی
کوردی و نقشین کیم بو خدی باشه	زخمتن اولمش قان نری یار

تا ابلت امار	پهنوس و پستار	اولون کیم قشار
سینه زن		
چون راده میدانه قیلدی حضرت قاسم	نیم کی کلب دره غم لب و لب غم اولمجا	بو غم سی افغانه کبدی حضرت قاسم
بو کولک وصالونده ز آ اولوب پاران	کاش آچکلبک بو صبح روز عاشورا	بو نه وقت زقند دین اولوم سینه قربان
بو نه بجز در دو شدم من بو سحره و اولما	بو جهانده من چکیم هر بجا و بر محنت	حشره دین بچیکون درد و فرقت قاسم
نه چخار بزدن جان اولم اولام است	که سنون فرازون کلم آه و افغانه	تور خورام بو سحران و صلی اولینه اعلی
یا نیرورکن راک هر زمان چور دانه	کوردی قاسم اولجوری شمش اولم که احوال	سپاه بجه دوزخ من بجان حضرت قاسم
با غری غمناک استان ایتمه چون لاله	موسم شهادت دور بو خدی فرست قاسم	بو فلک منی نوید هر بجه بیکون حضرت
سینه زن		



بویرون هر نفسی اولمش با جی روشن من  
 ایلم نوز قور جانانه نزل جان و تن  
 بیکرم مجروح جسمم پنهشم پکن  
 مین ملاکر بوزد به ناب ایلم پر بنانه  
 او کچیکه قلام قوم دنیس پیکر مرانله  
 فکرم چون قطار غم اولور شاره روان  
 ایلم رفونان و مرایان جسمم پر سیان  
 الکو نوز کینم جودنن تو کیمینه جو  
 تخته جانویرم سودیز شمر دی الجوشن من  
 قازم لمان شوب قلام براد سکن  
 پله جانویرم دیون جانان اور حسن  
 روز عاشور شهید اولام عطا نیله  
 آغلار اییا او کون هم دوم شمر من  
 کون او کند جسمم عریان کورن لیلان  
 بوتلم آغز اییا چیخیر انبان سن من  
 هر طرفدن طبعه سودیلن باغلار حدو

عالی سود و تیره نضر عطر شانه سو  
 اییا لونی غم چند دور پنهش من  
 (سینه زن)

ای قاسم شخرا ده	سنی قویار ام جداله
قورخوم بودی قانون	تو کله مرصه قتل
قسم بو خط و خاله	بوا بروی هلاله
که مشکلی فراقون	بوشتاق صاله
کل ایطره سی افشان	منی قویا پریشان

پله

چکم ناله خروشان	با قوم درد و ملا له
قسم بو خط و خاله	بوا بروی هلاله
که مشکلی فراقون	بوشتاق صاله
اجل کاش اولامنت	منی دوره راحت
ولی قویمه سرست	پله شمه خاله
قسم بو خط و خاله	بوا بروی هلاله
که مشکلی فراقون	بوشتاق صاله
روا دور اوله داماد	اولا جمله سے بر باد
عروسی ایده فریاد	چکمی کیم ناله
قسم بو خط و خاله	بوا بروی هلاله
که مشکلی فراقون	بوشتاق صاله
اولوم من سنه قربان	دو توب عالی عدوان
اید تر سنی غلطان	قرلغانه چو لاله
قسم بو خط و خاله	بوا بروی هلاله
که مشکلی فراقون	بوشتاق صاله

سینه زن

بیت



بوزمانست که کوزباشینی ایشان گویرم  
 زار و مالان گویرم  
 او را دور و افش آفاق که شور حسین  
 کور و نور الطحبت کوزنه نور حسین  
 زار و مالان گویرم  
 بونجه زاله و شیشه که مردوزن ایدر  
 کربلا جانی بوقعه مهر روشن ایدر  
 زار و مالان گویرم  
 باخو رام بر طرف زمره ماتم دور  
 که بوانده غم کرب بلا غم دور  
 زار و مالان گویرم  
 عزت فاطمه کوایل و عجم عراق  
 بر کوه کلدان آچیلونب که جانموز فراق  
 زار و مالان گویرم  
 آه او کونان که حسین ابن شیر بدن  
 بویوز و شب غم و مویه کاینجا برهن

عالمی عالم صفت اوه پشیمان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 نه کی ناز چکر عاشق بنجو حسین  
 سینه سینه سینه کی سوزان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 هر کبی ز بند پرورم که چو کبش یون ایدر  
 که حسین جان چاک کریان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 همه پرورد جان غرقه بحر عند دور  
 که نامو کوزلری بونو عیله کریان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 یرید چو تها چون نایره مار فراق  
 آبریلوق وقتی بویب محبت سحر گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 ایندی غم طمیله کوفیه با در و محن  
 بوسه خنده سیزی انصرد و مالان گویرم

سینه سوزان گویرم  
 عزت حضرت زهرا که جهان کسمون  
 که او نزلده محبتت میان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 چکه لرست ره کوفیه بر طرف قطار  
 که او دن آخرت ناله عریان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 سرمه پاک کوزلریه زلف پشانیله  
 او دنمی او غلغلی قار و شمشیر بان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 تیغ ظلیل اوله صدر آنا مشروح  
 بوسه خنده حاجی دریا دیس قان گویرم  
 سینه سوزان گویرم  
 رخصی اولما پله زهر آید و بران اولون  
 آخربن بوسه خور که پریشان گویرم  
 سینه سوزان گویرم

زار و مالان گویرم  
 مار را دور و فراداشم با کرب که چ اینسون  
 کربلا نزل آخرت کرب که تریتمون  
 زار و مالان گویرم  
 اکبر و قاسم و عباسی قیل احضار  
 ایولر سنی پروردج زرتیه سوار  
 زار و مالان گویرم  
 سال جوانی یولا غریله شانیه  
 که صف کرب بلا و لب عطشانیه  
 زار و مالان گویرم  
 کلاه پروانه او کاشنده کرک طارید  
 پله طیفانه دوزنر اولایور کشتی نوح  
 زار و مالان گویرم  
 زینب عرض المیدی چون سینه تریبان  
 و عیله بر پر پر پشیمان اولون  
 زار و مالان گویرم



کسیدرم میدی جوانان بنی شمشید	پر بویوک غمر تل بو بنچ قارو شمشید
قانو رام بالقوز او صحر او ده بویکیز شمشید	او بیدر او روانه نهضار زرا غوان کوریم
زار و مالان کوریم	سینه نوزان کوریم
کوریم بو سینه تشنه دل رنجورون	نونی رو شس بو بفرودن کوریم
کسور او روا حال انچه سر پر نورون	قوری بر روزه لوپ بیکر و عریا کوریم
زار و مالان کوریم	سینه نوزان کوریم
مجلین مانه لعل غیوب اهل غزا	ایده لر شوقلا مغل ماتم بر پا
اولا هر کچه غزا دار شه کرب بلا	عاقبت سکت رونه نون کوریم
زار و مالان کوریم	سینه نوزان کوریم

سینه زن

ایقام شهنزاده قدم تو یا جداله	قورخوم بود قی نون تو کله عرته قماله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله
پر خط سنون یو خه غم قوقوزده نام	کتن بو عروشه قالا جان بو بسن خاله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله

که مشکلی

که مشکلی فراقون	بو شتاق وصاله
مرنجلیه شونده کرک ایسیدم شمر شه	را اینجه بوکجه و سباز قوقوزده مال
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله
قورخوم بود و طرا فون آلا هر طرفن اعدا	نخچه که او بر زلف سید یوزده مال
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله
بلکه ایعم اذ علی کله حسن جنبه سلاست	یوز دوشام اول بار که حق ذو الجلاله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله
ای بو سف کلچره یوزون خمرنده نرم	قان باش تو کریم بکه عارضه ولاله
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله
باشند کرک قز او لاجر عروسون	مر قاره کیوم غرق اولور ارمخت و مال
قسم بو خط و خاله	بو خورشید جماله
بو ابرو بلاله	بو ابرو بلاله
که مشکلی فراقون	بو شتاق ماله



سینه زن

بانو بدنی ز او غول دغصه غمراشا نون	الکوت قرار می بوجالت پشان نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
سبی بویندی نامان روز دشت ز غول	یتوردی بویو یا اونس کر ابل غول
آپار سام ابدی سنی خیمه بوجالت	دیریم حوایی آخر نون عیسیا نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
او غول او یان کوزون آج ایشیه پیمبر	که کله بدی یونند اجین نشنه جگر
باشوی قوی نیم اوتسه او غول علی کبر	اولنده برنی خور پرده چاک بوجان نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
او غول زانده کام و توان لدون	شانه قالا و سنک که بزشان لدون
سطلوی ایدم او غول جان لدون	کوریم خانه لعنت کل بودیا نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	

نیم باغی ابر و کلاشن عصمت	دور اردون خراباق اوتسه سنی قاست
سبب ندی بخوبی تیر سید رحمت	نیوز دیرد اولوم اینور دیده قربان
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
زبک چندی وجود دند خیرت کلا	داخی بوباره لره سود ایلر مرهم
اونو یا با کوب پر درده بکرده ستم	که الدور سنی دوری بوندی در نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
نه نویسیا قلا سیم از زمانه ده من	که فانه غلیظان کوریم بویوند کفن
توکر منده بومان دست قانی دشمن	او غول علی فاریسور اید فانه قان نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	
دوشوب بلایه باشون کر بلا هواسند	سویچمکس او غول ایلکین خجاسند
دود افلاک تو بویو بوجولون بوجاسند	سولوبی خیمه کبی عقیق عیلا نون
آخوندی نون او غول	کیدوب نون او غول
کیدنی خیمه لره خیار بوجان نون او غول	



علی جواد علیه السلام بوند آمد بدون	شید و لوبک کوی مراده بزیستون
منی بچولده کو کثیر تو بایست و ن کندون	دیک بوند فالد بوداغ بجران
آخوندی توانون او غول	کید و تونون او غول

کبد خیمه لره چخار بوجانون او غول

جک اولادی لعلی بو نظم شوازرا	اولا بیه کورم نظم لطمون کویا
بوند ترانه دور بید لب باغ غزا	که عالمی کتور و روره آه و غنا
آخوندی توانون او غول	کید و تونون او غول

کبد خیمه لره چخار بوجانون او غول

### سینه زن

ای ابل شکر بو طفل عشان	اولش عطشدن زار و پریشان
افلا که چخه افغان و راز	گمش عطشدن صبر و قرار
آخر دیرون سو بر قطره بار	آو برسون بو پکس سوز جان
قناب اولو بدور بو کاشش دن	کم بوشه کلر بر لطف غش دن
انصاف دور بوتان لکون عطشدن	منظلم و مخزون جهور و مالان
کندیم بو طفل کرب بلا یه	دو شدی عطشدن درد و بلا یه

هر چه با خون سبز بو منو ایه	ایتمون چاره بو طفل عشان
آز قالدی چرخه او داورسون ایه	یوسفه و بر بچولده پردا زخا ایه
آخر ندور بو طفل کس ایه	انصاف ایدون پرا یقوم عدون

### سینه زن از عین

کلیم مزاره آفرده یا اح	روح لک الفسده جسمی لک الوقا
ای پاک سرکه بر نیر ایلان حسین	هیدر نی طیلر کسور اولان حسین
ای نهرا طهری غور اولان حسین	ایا شنی زوده کاشمش فی انصی
روح لک الفسده	جسمی لک الوقا

هر دم کرک سنده کریان اولا با جون	شویله خوشبو نالان اولا با جون
بو تونز لوقبره قربان اولا با جون	باشاغ الام با نجی الور
روح لک الفسده	جسمی لک الوقا

یاخ پر یالو ایشا تشکان	کلش زیارته پر طرف کاروان
قبرون ملواف ایدر پر تونان	کور پر برجه کلوب زوار کر بلا
روح لک الفسده	جسمی لک الوقا
هر طیل او کلین الدن کس اینه	درد و غمین دیرا ز غماک رینه



سالدی عروس اوزین قاسم مزارینه  
روحی لک الفدا  
پراینده اکبرون لیسکا خوشک  
کلثوم زار اولو عجبانه نوحه نگر  
روحی لک الفدا  
پیار عابدی بهرون نویوس طلیل  
بوقیرا کوه مالش اوزین و خیل  
روحی لک الفدا  
آغلار کوزیم سنه شهاب مشرقین  
ایکاش اولم قالم قبرنده احسن  
روحی لک الفدا

### سینه زن

مدینه دل کبیرم کر بلایه یا جدا  
قیلام بو عهد وفا  
بو شکر طلع که دوزم هر بلایه یا جدا  
ایدم قبول جفا  
هر بلایه یا جدا

مولو بیایا قدورتی ز که خست  
جسمی لک الوفا  
پروانه لک سر قمره دور ابر  
هر پسنواد تو به پیر کچه غزا  
جسمی لک الوفا  
زرد و ضیف اولو ای تبیل  
پیاره چان و برور تو بتون شفا  
جسمی لک الوفا  
تالان اولوز ناموا المده عا لیلین  
مشکدی تاب ایدم بهجونده یا افا  
جسمی لک الوفا

منی آریا زیدون بزمان کسارون  
اوردی بوتلک آخر منی مزاروندن  
سالور اوزاق نجه کورایدید و جودون  
اگر کیدی صبر ایلموم جفتایه یا جدا  
قیلام بو عهد وفا  
ایدم قبول جفا  
اولام بو چوله رضا  
هر قضا یا جدا  
ایار کوفیه آتسا مسافر دور  
بو ز خطر سفره ان جراتی نایا هر دور  
ایدم طواف خیر چون وداع آخورد  
کلنم و انی من بود یاره یا جدا  
قیلام بو عهد وفا  
ایدم قبول جفا  
اولام بو چوله رضا  
هر بلا یا جدا  
تیمچه مقصد ترک خور و خواب ایدرم  
کمال شوقیله جانوریکه شتاب ایدرم  
شفاعت ایمکه آت اولن آت ایدرم  
اگر کچه بوا شتم جدایه یا جدا  
قیلام بو عهد وفا  
ایدم قبول جفا  
اولام بو چوله رضا  
هر قضا یا جدا  
یازم بلا نامه ز کوفه و خیر کبیر  
که ای حین نره پسین بو کون نام و میر  
ولر او شنه الدو له به تقصیر  
اولور عیالم ایضا شقیایه یا جدا  
قیلام بو عهد وفا  
ایدم قبول جفا  
اولام بو چوله رضا  
هر بلا یا جدا



نام ظنی چون قزو شیر بر ایلر	بنات فاطمه زهرا شیردست سیکر ایلر
منی شهید و بیکر اسیر ایلر	سالور بونجمنی آه و نوایه یا جدا
قیلام بو عهد وفا	ایدم قبول حبس اولام بو چوله رضا
هر قضایه یا جدا	
اولور شهید چو عباس قاسم واکبر	هجوم ییوب آندن یز اولور شکر
دولار چوخیمه اوزدانه مره کافر	ینور او کون اویونوی کر بلایه یا جدا
قیلام بو عهد وفا	ایدم قبول حبس اولام بو چوله رضا
هر بلایه یا جدا	
او کوز که آغلیه بر فطره بزم نامده	یقین دی یازین باق آتش جنتیده
غزاد و مارنه لعلی نه محرم ده	شفاعت الیم مل غرایه یا جدا
قیلام بو عهد وفا	ایدم قبول حبس اولام بو چوله رضا
هر قضایه یا جدا	
سینه زن	
خاموش ایلمه دوده زهرانه زمانه	چون کوفیه نم قافله سی اولد روانه
کوچ ایندی یثربدان یده غرت زهرانه	یکسر کیده ایل محرم وزینب کبری

راوی دیر اولوقسته چاریدتی سحر  
چون کور دیر اولور کسفر اولور توتقدور  
اولور کور دیر اولور کسفر اولور توتقدور  
چون کور دیر اولور کسفر اولور توتقدور  
الدور مسر بود و منی الدوری فرقت  
کویا سپه فرمیش اولوب شاه ولادون  
کوزدم علی اکبری سن کرب بلاون  
صغری دیدی کر کشته نامو غرت اطار  
قوی باری هم زینبی قالمون منه سخوار  
قالین نجده اولور بو ییو دین فرخون  
اطفالیمه جانور بخر زینب خاتون  
چون زینبی کوردی پاور و شاه مدینه  
قوی باری منی منی قالا شیر بدنه یکنه  
شاه شهید اولور اولور بو بستر  
کر قالد سیکه ویر و کیم اکبره زبور  
الفصایدوب فاطمه گفتار عدیده

زنج تپ اوپاری کورشدی مانه  
بشرد اوپارونی قویدیلر مجور  
هر هر تپیب ایل محرم کده مفتیان  
عرض ایستی بو خوددور بابا بجران و طاق  
آن قالدی بو غم کیم بابا غریم دونه فانه  
غم یکم فریم قور بولیس درد و بلا دن  
تا اینکه کورسون سنی کلون و مکان  
بس کیم قالمون سیکس وید یاره پرستار  
نادادرس اولسون کن قیاب تو انه  
رشم قوباجاق بر بولوک لقا و لقا  
کلر و انجی اولور عوده پر کیمه کمان  
عرض آتیه بابا چاره ندوبس بو خزینه  
شاید که تله اولور بودر نهانه  
قودش غمین غالمده کر کدور چکه خواهر  
میدانه کینه کیم ایدر لفسنی شان  
آخروده پله عرض اندو او شاه شهید



بابشورنی با عموم عباس رشیده  
 یابزدی او پارتون دروی او شا  
 آخر بدی نفاطه اسلام سپا هی  
 راوی ویرانم تسلل مادل منوم  
 قبل بوسفرون ستره آخر من معلوم  
 گفت بندی او شده مرآت شالین  
 کوسردی او ناکون کمی افور قالمو جانین  
 پریشنه تربت اوزمان قوبد و بیت  
 او ناکر دونو قان اولو بو شنه زده ستر  
 فاش او کد فلکین چومر روشن عالم  
 لعلی نقد سزوی بو کاشن ماتم

بو عرضم اجابت اولوندن بابا یانه  
 نه نوع جواپین ویریم عرض سیدی  
 نکش کوزینی سپر او علی در جوانه  
 عرض ایلدی او لرد و پتهد معلوم  
 مقصدون بوسفرون مذوریه یکانه  
 معلوم ایلدی آینه عالده عالین  
 پرپر شنه صورتی ویردنی شانه  
 تابشوری او خاتونه دید سا خلا انا  
 سید یاقین است با تور و غلامی قانه  
 تعویذ به جان هر بدی بو چوچشن ماتم  
 بلبل کمی فریاده کلیر سیب سلا ترانه

### سینه زن

وادی کربلا چو حسین آتیدی نزول  
 قالدی اولاد رسول  
 کوفیان کورنجه فایدی شهرم و شفاست

با غلامی سو یوسین اول یوزنه قوم چو  
 تشنه و زار و دل  
 بخور و غلامه فوناق داورس مخلوقا

جاری اولندی پاپانه و حال که فرات  
 قالدی اولاد رسول  
 سالدی چون بارش ادا ویره میرم  
 بو چو خیره ولی خیمه لرد و لسون محکم  
 قالدی اولاد رسول  
 زینب عرض ایلدی هر برده بابام سیر خند  
 ندی تهری که اولو نیمه چو خیره سنا  
 قالدی اولاد رسول  
 ویدی اولش چون دلویب داهشاه و تقدیر  
 جمدون قستلکی کورک اولاد صغیر  
 قالدی اولاد رسول  
 بو ایشون خرنه باجی ایلدون چو که سوال  
 بو ایرل تمسبله اولاجاق مالان

او کچر قوبادیلر سوایچه اولاده رسول  
 تشنه و زار و دل  
 بو یوروب حضرت عباسه اولد و بود انیم  
 الغرض اولدیله زینب خایمه شغول  
 تشنه و زار و دل  
 خیمه سینر او باقل او سینه ایدر و بر پا  
 بو چو کونه ایلدی مسلیمی خزون و دل  
 تشنه و زار و دل  
 که چو خور بر بیکدن بود منظوم سیر  
 که نه ذلتیله منی الیدر و قوم ذلول  
 تشنه و زار و دل  
 بیس ایش بورون او فاقیل بر خیال  
 باجی من قاتل الینده قالا باق بر مقبول  
 تشنه و زار و دل  
 هر طرفدن بنشور کوفیه کفار منسید  
 داغلو چو قلعه بر غرست نه بر اسب



قالدی اولاد رسول

بوغیله کوراقمانه بساط لایوس

قالغوشم قوری برده نکفن نه تابوت

قالدی اولاد رسول

اولم ارام زلف علی اکبره تورقوزنیا

قیلار اولوق علی اکبره زبور لیل

قالدی اولاد رسول

قاسم بن مجلس عیشی اولوبور دایتم

اولا جان بور دایتم در اوچونکه قلم

قالدی اولاد رسول

سیری پرتسین شرایید و نل شام

اکل سفیان توراجان شاده چرخ شام

قالدی اولاد رسول

نه که غور اولوس بوغم اؤر اطلب

سن اولون نوره توفیق غراویر یارب

قالدی اولاد رسول

تشنه دزار و طول

اولم عربان بدنده نه عیاونه زینت

آخری نشینی باپال قیلار جرد خول

تشنه دزار و طول

ایدرم بود اولی غلزم مسکن طای

زلفه شانه اورا کوزلرین ایلر کچول

تشنه دزار و طول

دکه بیک خلق علی اصغر پیکان ستم

هیز غلام ایستد با ایدرم منده قبول

تشنه دزار و طول

که بیزون چالوزده آغلار سپه شام

کیدر اولجلس عامه حرم آل رسول

تشنه دزار و طول

پرایله تلب نه مال چکه رفیق شب

ایکلن کله غراویر غریبین قبول

تشنه دزار و طول

سینه زن

از قالدی عیلمدن چخا بو جانم عمو

رحم ایلر که داخنده هسانم عمو

غنجی دوش سولوب بلیریم عمو

تشنه قلوب اصغریم عمو

دور سوکورا اولم ارا اولاد رسول

اودودندی آشدی مو بو جانم عمو

غنجی دوش سولوب بلیریم عمو

تشنه قلوب اصغریم عمو

بو قوت دند زبیل ایکان سخا

لب تشنه قالا اصغر عشانم عمو

غنجی دوش سولوب بلیریم عمو

تشنه قلوب اصغریم عمو

سولوبلارینی باغلار بو قوم ر خا

اغلار که چخار ناله افشا تم عمو

غنجی دوش سولوب بلیریم عمو



تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
دور سوگو را دل را خنجر حرم و گناه	باناله و آه باناله و آه
قان بایش تو که بودیده گرانم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
نخودش سولوب بکیرم عمو	
نیشنه قویوب چوله کف ارد	خلیل منی طیلد منی
سندنی نیم بودده دریا نم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
نخودش سولوب بکیرم عمو	
تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
نیشنه لره و بروم نه نو عیلد جواب	من باغری کبابی باغری کباب
جام الدنیم دو تو با بریا نم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
نخودش سولوب بکیرم عمو	
تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
بوشک حایل ایلد برایکی قولون	اساقیلد مولون اقلید مولون
قولارده قران اولد بوجانم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
نخودش سولوب بکیرم عمو	

تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
ساولا یوشه پاره بوکش مکش	درد عیش درد عیش
افلاک خازناله دافغانم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
نخودش سولوب بکیرم عمو	
تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
لعیله اوخی بو مصرعی بریزم عزا	با آه و نوا با آه و نوا
از قادی عیشدن چخا بوجانم عمو	یاوریم عمو سروریم عمو
نخودش سولوب بکیرم عمو	
تشنگان لب قلوب اصغیرم عمو	
سینه زن	
اوانوب شمر کا فر رضا دن	حسینون باشی کدی قفا دن
داحسیناه و غریباه	
اساسی سلطانن برهم اولد	حسینون قاتمی غمدن نم اولد
نوله درد و محنت بهم اولد	کدی صبر طاقت مجنا دن
داحسیناه و غریباه	



ترنزل دوشدی ارکان سامیه	ملاک کعبه بر شور و نواپه
اوقان چون جاری ولد کر بلایه	او جالدی ناله عرش کربا دن

د حسینه و غریبانه

ایوب روح الامین شوریده فریاد	حسین خانمانه اولدی بر باد
الیندن بجهنم کار آمون داد	جای اتنزه شاه انبیادن

د حسینه و غریبانه

عمر حکم ایلدی اولدم سپاهیه	جماعت او داورون نیرحمیکا به
ندا یا اهل بیت پنا به	نه حالت ویرد یوز بوماجران

د حسینه و غریبانه

با خوب اولفرقه اشرا ره زینب	اولوب مضطر فالوب اره زینب
بوامره ناپادی بر چاره زینب	کلوب اذن ایست زین العبادن

د حسینه و غریبانه

د عسک چولگره آل پیمبر	قران او کد بهشت باغ حیدر
او کونده شیدر اوصاع محشر	نمانان اولدی شت کر بلادن

د حسینه و غریبانه

امامت خیمه سی طلبد یابند	حرم سبط پیمبر تالاند
--------------------------	----------------------

صدای وحین عرشه وایاتد	اودمه غرت شیر خدا دن
د حسینه و غریبانه	

سینه زن زبا نحال خباب عباس علیه السلام

یا حسین امداد یوبوش کافر منی	مال دیار نولون بوجولده پکس دماور منی
یوز قوبوش کفر من زاده هجوم ور کلور	هر طرفدن تیر تیغ و تیره و خنجر کلور
پر مسلمان دستنه کورنچین کافر کلور	دستگیر ایلدی کفار ستم رور منی
دوشتم نولور اماندور یا انا فریاده	داغوا هم یوخدی سینه او دورد ادا ده
آفاقا یوباشم غم یوخا قتم فریاده کل	کیم قوباج حیرت منه بوفرده ابر منی
چون بومرکاید ایتدی و لسه کردو مدار	خیمه دن چندی کنار و لزمان بیهوشیار
سولدی پر سله خورش امله افغان زار	بایدور و بوا ده و مالون دام محشر منی
الغرض یوز یوقدی سینه او شاه کر بلا	کوردی عباسی سولوب نوزیر اهل جفا
الکلی ماشین بادی و سینه یو یورده با انا	اچکوزون کورباشون و سینه دل مضطر
سولدی عباس اودم کای شه به یاوریم	کاسه شیم ده لیب فانیله کورمر کوز لریم
بیلکه بوفان کوزدن جیف یوخدور آلریم	ایلیو بید کورنج غم یوخون تر منی
کوزدن سید قان او لسه لک شمشکان	قان ایچنده دیمین عباس ایدی و لزمان



شاه دینار کی گیتی چه چرخ کور و جان  
 با بقیه بوی منی اهل عداوت فوج بدکار  
 او کیست چون منی فردا شمس آفتاب باز  
 مویله قاروش خیمه لیده زندان آید  
 پاره زنی شکستل روشنی کله سوره  
 شدت نور عیون از قافله بوی اولام  
 ایترم زدم وصال قصه غماوش اولام  
 قلعه کن اول زمان چنان ایل پتایر عبور  
 شوقان آغوش چکن باغنا شریطم بودور  
 اعلیایم غراوه دیده خورین  
 شعله سال اخلاک با دیر آه تشبیه ایکن

سینه زن

کیده تاروش سنون تمکنا ریم	او دورا فلار بو شمشک باریم
دخیلم با وفا قاروش دخیلم	شبه مصطفی قاروش دخیلم

سوادی نازیر تی تاروش قزقون آخرو بویچه کوریم قاروش حالون  
 چمک کتیک بوزاری حسرت فدیله فرا قونده من آشت حالون  
 منظر دو نیمه که ده تشنه بکوزر  
 اولما سول منظر دیدار قالدی معشر من عیپاره نه سالما نظر دن  
 واری بری خدود ووتون غرت حیدر پریشانم براده بو سفر دن  
 تا دوشم و نظدن لیل کیمی غماوش اولام  
 ایکنو سیراب کورسانی کورمنی  
 او زکل او خنده ایدر طریل نماینده شور  
 زینب بالان منی کلشوم غم پرور منی  
 او خسته آل مصطفای هر کون آه و زاری  
 غم بر حصارین افر قمرنه ایتر منی

دخیلم با وفا قاروش دخیلم  
 اولور که کلوم بوی برانه سن سیز  
 بو خود ورموش کاشانه سن سیز  
 دخیلم با وفا قاروش دخیلم  
 من بیاریه ایام فرقت

تشدی باش ایام وصالون  
 کچر بویله نه نوعی روزگاریم  
 شبه مصطفی قاروش دخیلم  
 که بال اولشم دور قمر دن  
 کیده نذر طاقیت و صبر و قاریم  
 شبه مصطفی قاروش دخیلم  
 سالو بدور شوره آهنگ عراقون  
 ملول اولدی ایل تیرد واریم  
 شبه مصطفی قاروش دخیلم  
 اسیر طره چون سنبل من  
 نجه کورالار زار اولش کناریم  
 شبه مصطفی قاروش دخیلم  
 من بار کلم جان سن سیز  
 چراغ دیده شب ننده واریم  
 شبه مصطفی قاروش دخیلم  
 کچر بویله ایام طلعت



پوزیم دپاره با آه و حسرت  
 دخیلم با وفا قدش دخیلم  
 جمالون آفتاب دنیا دو  
 شب بجز روزه قار دوش نروا دور  
 دخیلم با وفا قدش دخیلم  
 بران کردگار او لیسون  
 دل غم دیده و یرم زار او لیسون  
 دخیلم با وفا قدش دخیلم  
 او لیسون میان قزاش سنه نوش  
 سواد لیسون آیت قبره سیه پوش  
 دخیلم با وفا قدش دخیلم  
 فراقون نخت و سیمینا تو اندور  
 نمی ترک ایله قار دوش امان دور  
 دخیلم با وفا قدش دخیلم

سر کوبنده چشم استظار  
 شیه مصطفی قدش دخیلم  
 ندن روز وصالون بی بقا  
 که یازون شمع کجسم نزار  
 شیه مصطفی قدش دخیلم  
 رفیق اولون دعا صبحا هون  
 زوالون برسون پروردگار  
 شیه مصطفی قدش دخیلم  
 اگر اولسم منی ایتمه فراموش  
 جمالون مصطفی وقف فراموش  
 شیه مصطفی قدش دخیلم  
 والو نجه طایر روحیم روا اندور  
 که دور چرخه بودور اعتباریم  
 شیه مصطفی قدش دخیلم

سینه زن در تعزیه حضرت اشرف منتهی است

ان شیه آماده شور و نوایه  
 اینم یون کجی ایام ما تم  
 دین مجلس عمود جسد بر هم  
 کج کوفی کویا بودور نعم افزا  
 یوب تبار زهر او اولار زهر  
 یوش اولن فذ سالار است  
 قیلون ایلته محبت  
 یوب شیه ات عجب بوسوزه کوش  
 بر اچراغبین او قوم آید خاموش  
 کون دین اسلام دن کندی رونق  
 آتین فیلدار غضب ناحق  
 عبله بعد از وفات محبت  
 ولدی بر خطه بو ظلم حسد  
 ای کیم سالور جانده انکر  
 قتلگاه ایچره بی ابر داد  
 اعضا سنه زخم مدوان

باتون با تم خاتم الانبیا  
 اولون با تم مصطفایه مصمم  
 چکون نازه دن تاره ما تم سرایه  
 که دانه قادن کیدوب فخر طه  
 و بر و ب یوز غم و غصه خبر لیسایه  
 ییزه اتنی ایلرم من و صیت  
 باخون اخر مبدل آلبایه  
 انون اولماش بو صیت فراموش  
 که اود اور دیر در که مصطفایه  
 که خاشین اولدی موکا مطلق  
 باخون پرید بو فرقه سحیبا  
 چکوب هر جا دتم آل احمد  
 چکوب یاکه بو ماجر اکر بلا  
 فغان اولر ناندن که سبط پیمبر  
 چکوب هر وقت زوب هر بلا  
 دوشوب قتلگاه ایچره آفت



از در خانه خود بخوان نزد دوست  
عجایم در پنهان خرب  
نزد دوست خود بخوان ز غیب

ایوب بخش عشقش و نعلونم نالان  
سز شک ایله جبار بونا تم و نعل  
کو دهم قیمت اولون محرم ده

ما ايشبه آهي آزا  
آپولماز پيله فوض  
بوجميد از نو

گوشت از کمر ال میست  
ایم نامی در درمکن است  
دانی که کو که خواست

کلون شیدار کیر آد و نوا  
بو کون شیدانیر یقین استر است  
او دن باشوز سزده کلون قیامت

دو قافیه برین شا  
ایدر ناله و شیوه  
که با تسمه بود کون آل

ادب سراسیمه چی تا زانان  
چونش هم شوریده و اند  
ضمناً کینه خون دلش کرد

همان کوزه‌ی کویا که زهر را — ای زهر  
برای او خول بحسین جان مادر  
بوتی که روان غم آبروان آهسته  
کمی در سینه کسی در شکسته

کلور کر بلا پریشا  
کو ز آج کو رجا لون کلور  
اموزارو کرمان مالان  
بو مال شغل اولو مال

کراں اولدک نولین مصطفی  
عجب ظلم کلاز قرداش عیا  
نفس را آمد عجز اول پیا

او نهی و ولما دون چهره آبلان  
بنویسند اول قباک او نهی و ولما  
مدراجی سپیکر که آفتاب غلطان

خیالون کر شمار اولو  
ویدی ای اولان شنه لر  
کچن ایشی عیله نوک

سینہ زین

از در خانه خود بخوان نزد دوست  
عجایده کهنه در دستان خرب  
نزد دوست خود بخوان ز غیب

ایوب بخش عشقش و نعلون مالان  
سزناک ایله جبار بونا تم و نعل  
کودوم قیمت اولون محرم ده

ما ايشبه آهي آزا  
آپولماز پيله فوض  
بوجميد از نو

گوشت از کمر ال میست  
ایم نامی در درمکن است  
دانی که کو که خواست

کلون شیدار کیر آد و نوا  
بو کون شیدانیر یقین استر است  
او دن باشوز سزده کلون قیامت

دو قافیه برین شا  
ایدر ناله و شیوه  
که با تسم بودن آل

ادب سراسیمه چی تا زانان  
چونش هم شوریده و اند  
ضمناً کینه خون دلش کرد

همان کوزه‌ی کوباکه زهر امانی زهر  
برای او غول بحین جان مادر  
بوتیک روان غرا برون آریسته  
کیمی در سینه کسی دلتسته

کلور کر بلا پریش  
کو ز آج کو رجا لون کلور  
اموزارو کرمان مالان  
بو مال شغل اولو مال

کراں اولدک نولین مصطفی  
عجب ظلم کلاز قرداش عیا  
نفس را آمد عجز اول پیا

او نهی و ولما دون چهره آبلان  
بنویسند اول قباک او نهی و ولما  
مدراجی سپیکر که آفتاب غلطان

خیالون کر شمار اولو  
ویدی ای اولان شنه لر  
کچن ایشی خلیل نوک